

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_232005

UNIVERSAL
LIBRARY

العلم کما ان علم الدایم علم البقا

احمد لله در عهد او زنگ ای شهر یار کن علی حضرت نیرکان عالی سیه
و الممنون المملک تصنیف فتح جنگ نواب میر محبوبعلینان بجای دستانی هو

تصنیف کما ان علم الدایم علم البقا

تصنیف کما ان علم الدایم علم البقا
باقی نامی صاحب منصب می منسی راجه محبوب نوب ازونت بجای
راجه گردا می شیر دسله العباد حسب اللاب شاد فرخ نهما نخبه دنیا عالم
مشهور قرب بعید جناب نوی محمد عبدی بی سله الله حمید بن کمال دیران

طبع می نا الفصار و اوقع هلی طبع معین احسان کاردید

مختصر فہرست کتب موجودہ انصاری پریس دہلی

نام کتاب	نام کتاب	نام کتاب	نام کتاب
قرآن مترجم بخط گجراتی	حاصل شریف قابل دید	ایضاً جلد تقری فی جلد	کتب تفاسیر عربی
یہ قرآن شریف بصرت	مطبوعہ انصاری پریس	ایضاً جلد طلانی فی جلد	تفسیر جلالین مع کالمین
نذیر احمد اور بڑی محنت اور	یہ بے نظیر اور وضعہ عجیب	حاصل شریف عکسی چھاپ	مطبوعہ انصاری پریس
جانفشانی سے مطیع ہوا	غریب حال جسکے دیکھنے	لندن کاغذ چکنا ولایتی	گلابی جو ہل ناما ہے
سکنان گجرات اور جیبی	خواہ خواہی چاہتا ہے اور	بلا جلد قیمت فی جلد	ایضاً مطبوعہ مختاری پریس
واسطے تیار کیا ہے یعنی	بڑی عزیزیوں سے تیار	ایضاً جلد قیمت فی جلد	محشی بجاوشی جدیدہ سفیدہ
متن عربی اور ترجمہ خط	ہوئی ہے بلا سبب انکے	حاصل شریف نور کوش	قیمت فی جلد
گجراتی لکھا گیا ہے جمن	اس وضع کی حاصل نہیں	بلا جلد قیمت فی جلد	ایضاً کاغذ ولایتی قیمت
انکے لئے بڑی سہولت	چھپی غرض اسکی خوبیاں	ایضاً جلد پارچہ قیمت فی جلد	ایضاً کاغذ گلابی قیمت
قیمت فی جلد بلا خواہ	دیکھنے پر منحصر ہیں قیمت	حاصل شریف تنہولی کاغذ	ایضاً مطبوعہ فاروقی
ایضاً خاشادہ قیمت فی جلد	اسکی حسب تفصیل فیل ہے	مصری قیمت فی جلد	دو شخط قیمت فی جلد
قرآن شریف	بلا خواہ کاغذ ولایتی علاوہ	حاصل معر مطبع مصطفیٰ	تفسیر بیضاوی شجر جلالین
ترجمہ مولوی حافظہ	محصولہ اک فی جلد	منشی ممتاز علی صاحب	مصری قیمت فی جلد
نذیر احمد خان صاحب ترجمہ	ایضاً خاشادہ فی جلد	بلا جلد و بلا خواہ	ایضاً تفسیر سورہ بقرہ تا
زمانہ حال کے محاورہ	ولایتی جلد ساوہ بلا خواہ	حاصل شریف ترجمہ بدو	مقام درس محشی جدیدہ
مطابق ہوئے نہایت	جلد خاشادہ سادہ فی جلد	ایک فارسی دوسرا باجاؤ	شہاب خاجی و ملا عصام
ہی عمدہ قابل دید گریں	جلد تقری بلا خواہ فی جلد	ارو اور حاشیہ تفسیر	عبد حکیم یا لکھوٹی جعبا
زیر طبع غالباً سب	جلد تقری خاشادہ فی جلد	موضع القرآن مطبوعہ	جلد اول قیمت فی جلد
کے خاتمہ تک ختم ہو گا	جلد طلانی بلا خواہ فی جلد	انصاری قیمت فی جلد	ایضاً تا سورہ کف جلد
مولوی صاحب بنظر رفا	جلد طلانی خاشادہ فی جلد	علاوہ انکے قسم کی عمدہ	دوم قیمت فی جلد
عام خود ہی اپنی لاگت	نیگلوں کاغذ بلا جلد فی جلد	عمدہ حاملین موجود ہیں	تفسیر خازن مع مدارک
چھپوانا شروع کیا ہے	ایضاً جلد سادہ فی جلد	اور سب طرح کے قرآن مجید	مصری دہ چار جلد قیمت

بسم حضرت حکیم علی الاطلاق
مشنوی بیع باغ زراق

بعد از دولت اقبال زمانه از یاد جاه و حال استغاب
فناک حساب نظام الملک آصفیاه میخوبان با فتح جنگ فرمان و
و قتلک و زکات یسار آباد و خن و بنیاد و ام سلطنت الیوم
از کلام باغ نظام نامم و شوالات مقام نبی را محبوب از دست
گردماری شاد و ضاها و تخلص باقی دم شوکت و اقبال الحسین
نظام و رازان حسب اللہ شاد و قائل مجید و مولی محمد و حمید و حاکم
مطهر و انصاری واقع هملی بطبع منزه و نیکو و بدیه نظامی



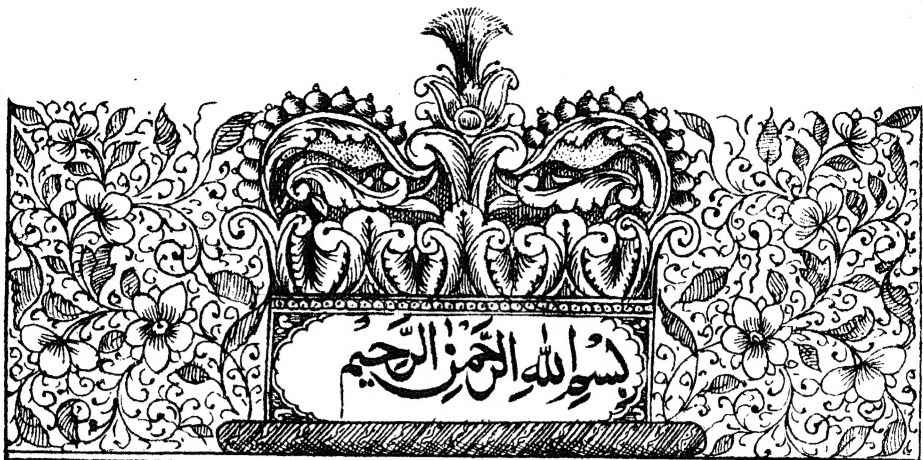
در باغ زرق ثمرات جنبه لامقطوعه و لا ممنوعه میباشد برای آدم
زاد مصرع خدایا چه مهر و کرم هست این + و در چار سوی عالم هر کجا
سنادی ان شکرتم لازیدکم بلندست بواسطه ختم المرسلین الی یوم النصارا
مصرع تعالی چه لطف اتم هست این + بعد ازین سخن فعت رات
نهاد و نشین طبائع و قاد باد که در عهد رحمت مهد علیحضرت مستر^{طلعت}
بهرام است سر آمد سران هفت اوزنگ ششم نظام الملک آصف جاه
فتح جنگ میر محبوب علیخان بجادر شهر یار دکن آدم الله^{سلطنه}

مادام العود فی الهند و العقیق فی الیمین شهر حیدر آباد فرخندہ بنیاد
 ہمسر دہلی و طہران و مجمع دانشندان و سخنوران بدیع البیان است از انجملہ
 ثانی عراقی و بہشتان ساقی جناب منسی راجہ گرد ماری پرشاد بانی
 سپہ ششمہ مجد و ہر گونہ تفاخر مخاطب ببحر خوان محبوب نواز و نت بھاد
 سلمہ اللہ تعالیٰ تا وجود اختران بر عالم بالا ادیب بمیشال ست و شاعر
 نازک خیال مثنوی بلغ زراق شاہ کمالات اوست ہر صرع
 برجستہ او کلدستہ یا سمن پوست

روان افزا چو آب زندگانی	مصع چون دانش کاویانی
حروفش دکنشا و حجت افزا	سوادش و کش جرع میانی
سطوش شک باغ بہشت جنیت	مضامینش چو دنو جوانی
فصاحت با بلاغت شیر و کر	نشاط اما چو چائے ارغوانی

سراپنفس بر مثل وی شاید | دل آرا پنچو دهمیم کیانی

فوائد و مضار اکثر فواکه و اثمار و بقولات و نباتات و ماکولات و
 مشروبات که بر غنبت تمام بیشتر صبح و شام بنی نوع انسان بخورد
 آن خط وافر بر می دارند و شکر نعمای الهی بجای می آزند نهجیکه می باید
 در سلک نظم کشیده و بطریقیکه می شاید سخن راحلاوت و طراوت
 بخشیده و برای نفع خاص و عام در مطبع انصاری و هلی طبع مؤ
 در چوگان عالم گوی نیک نامی از اقران ربوده الهی این کتاب برکش
 ارم ذات العباد مقبول طبائع عالمیان باد



حمد باری را که باغ دهر از دست
 باغبانش صاحب لولاک خست
 چارسویش نیز چار اصحاب را
 بعد حمد و نعت باقی آثم
 باغ یراق است اسم این کتاب
 اندران گلگشت کن ای خیر
 هم بشو وقت نه نفع خضر ^{نافع}
 بین اثر از میوه ما و از بقول

برك با شجر سبز از ان نبوت
 آن خس و خاشاک کفر ان پاک خست
 دار بانی داد هر یک باب را
 خوب این گلده است اگر دهم
 نام تاریخیست ز یاد کن حساب
 آبادانی تلخ و شیرین گم تو
 حاصل از ماکول کن لطف گوا
 خط صحت دان ای هم باقی فضل

دل ز چیر ناموافق در بر	انچه در خوسهست و لایق در جور
در نه چون حیوان بانی بی تمیز	لازم انسان بهین است ای عزیز

یا الهی ده هدایت خلق را
تا نخب دارند کام جلق را

در خیابان نخستین بین تو یا	خوش جبوب و هم بقول و هم نما
هست پید او در خیابان دیگر	فعل و طمع گوشت هر جانو
خوض کن تاثیر شیامی رنگ	در خیابان ستوم هم بی رنگ
خط آداب خورش فی الفور کن	در خیابان چپ تمام غو کن

باب الالف

انبه

سردهست خوشک هم تا خام هست	انبه کان مشهور خاص و عام هست
---------------------------	------------------------------

حاشیه انبه در صفحہ ۳ ملاحظہ باید کرد ۱۲

نارسا و سست میخوشش گرم تر	پخته او گرم و شیرین خوش اثر
خون صالح می کند پیدانکو	هم مقوی هم بیجه سست او
با نهار اقسام و الوان بوده است	لیک در تاثیر کیسان بوده است
تخمی از پیوندی بهتر است دان	چونکه پیوندی ثقیل است و گران
شیره تخمی اگر بهشت رقیق	آن پیوندیست بهتری شفیق
مصلح او زنجبیل و شیر است	قوت افزای جوان و پیر است

اروی

نیز اروی نام او قلقلاس دان	گرم و تر است و بیجه بی گمان
می نماید لاغر می گردد و دو	وافع سعال و ان خور و ضرر

۱۵ انبه بهترین اثمار است در دیگر دینار نیست مگر در صنعا و یمن خال خال آن به نظر آمده اند شاید در زمان سالف اعراب از هند بخش برده باشند و فی زمانه که قاعده پیوند اشجار اثمار رواج یافته است بعض سوداگران دیگر ولایت برده اند الا بسبب ناموفت آب و هوا شمر گشت و قبول خواطر نشاء و اچاره فرخاش که کیری سینا منند لذیذ و قابل تعریف میشود ۱۲

خوش غذای صالحست آن خوشگوار	کثرت او نفع سازد بے شمار
جسم را کرده مُسَمَّن بے بدل	مُصلِحش کُنکبِینِ دَان عِسل

آلوی بخارا

هست آلوی بخارا سرد و تر	هم ملین هم مُفَرِّق با اثر
در حرارت سحر صفر است این	دافع قی تشنگی را مست این
دَان دماغ و معده را از وی ضرر	مُصلِحش کلفت دبا شد بیشتر

آلوی فرنگی

نیز آو گرم و تر در اول است	در خدایت ثقیل و اول است
خون صالح میشود پیدازان	هم مقوی هم مفرح نیک دَان

ادرک

زنجبیل ترک ادرک نام اوست	گرم و تر است مومضم هم کموت
--------------------------	----------------------------

دفعے ساز و یاح معده را	شد غمستخ هم مفرج بے دوا
چون مبرایش پی نذر رسول	شاهِ روم ارسال کرده شد قبول

امرو

جام را امرو می گویند ہم	مستدل مائل بہ گرمی در دوم
حاجب اکثر بخار است این	دافع حقان نزلاست این
هم مفرج هم مقوی دل است	تشنگی از خوردن او ازل است
مولفخ است و قوی است و	در نهارش گز خوری ساز است
رفع سوزشانه گفت اند	مصلح اور از یا گفت اند

اناشیرین

ای پسر آنا را رمان بخوان	سرود تر خاصیت اور ابدان
بہر سقا و خفان خوب است	قوت دل ہم بہ بیان خوب است

تقویت بخش سپرست و جگر	بهر رفع جرب و حله پراثر
مصلحتش آنا ترش و بخیل	قابض است و در غذا و انس شل
قطره آب جنان خوش مهستی	در حدیث آمد که در هر یک آنا
اینی رفع خمارش خوب دان	ترش او هم سرد و خشک است ای جوان
مصلحتش شهابش شیرین را	قوت با هست محررین را

اکروط

خشک در اول به دویم گرم آن	چست آن اکروط بهش گردن گلی
هم محلل هم مبهیج هم مفید	مانع تخم بود و معزش مزید
قاطع خون بواسیر است خوش	سرفه را زایل کند و بوازه اش
مصلحتش آب انار ای باشد	مورث حب القرع را کشا شد

الابی

قافله پیل است لایچی مشته

هم مفرح هم مقوی دل است

قابض است هم لطیف حالی است

شد دو اهرق و درو بگر

هم صغارش را قوی ان از کبک

گرم و خشک است مضمضه بشیر

هم ریاح معده از وی زائل است

پوشش هم از اثر کی خالی است

مصلحتش بشیر است و درو بگر

کثرت او هست امعا را مضاعف

انجیر

گرم و تر انجیر را تین بشیر

هم منقعه هم مسمن مسبت او

هم بسیج و سیرع الانحداء

گفته پنبیر بخور آن ضرر

بهر عسر بول و اوزام طحال

در غذا باشد کثیر یکسیر باخبر

هم معرق هم ملین مسبت او

بهر خفقان در ربو آید بکار

هنر حاصل میشود از آن هم و

بهر درد سینه و زور سعال

میدهند او را یک شدر درونج مصلح او شربت خوب ترنج

انسان^{شربت}

سرد و تر خوب است عین الباقی
شده طبعی لهضم هم بر دین را
دانه مقومده را بی ریه شک
مصلح او خجیل است و نمک
حدت صفر از و گردین کم
هم مضرت داده مطوبین را

انگور

نام انگور است در تاجی جنب
پیه کرده را نر و ان میکند
گرم و تر شد رفع سودا سبب
خون صالح زان تولد میشود

انگور در ایران توران و روم و شام و عرب انواع و اقسام میشود چنانچه در کابل سبت و دو قسم میست و نیست
در زیر السبع نوشته که در بهار یکصد و پنج قسم انگور میباشد و همچنین در ایران و نام سبت و سه قسم که یاد دارم نیست عسکری حبشی
حسینی خنفسه صاحبی آبی کشکشی ریش بابا افغان کش غایه غلامان نخچی یزدانی شانی یا قوتی کوری چفته اولوقی
میش پستان انگشت عروسان شهیدی گل و چشم ازنی شتالی و در هند این ثمر اکثر ترش و خراب میشود و مگر در شهر بنواد و اوک و کابل
از شهرهای دیگر بهتر میباشد و می انگوری بهترین شراب است و همین جو دخت زمینا کند و چنانکه فی زمانه اسماعیلی اقسام شرابهای
انگیزی بسیارند همچنان عربی هم اسلا اقسام بسیارند از جمله بانی عتیق نمینا خندیس صهار اوق قوه طلاح حقی سلافه شراب غلام
مدام حنسه ۱۲

بهم مواد سینه را دفع شده
آب بروی گز خوری گرد و بال
علت قوی لُج ازوپیدا شود
از تمامی میوه تر بهترین است

احتراق خلط را نافع شده
شد مضر معده کبد و طحال
مورث پتہا و استسقا شود
مصلح او کرفس و کنکبین است

انگور خام

می کنند او را بتانی غوره نام
بس مطفئ حرارت بر شما
رفع سستی قطع بلغم میشود
مصلحش گلشنه انیسون و ان قسین

تارس و ترش است گرانگور خام
سرد و خشک و را بدان امی شبها
جوش صفرا هم از و کم میشود
مورث عطش و مضربه این است

آنوله

سرد و خشک و قابض معده بدان

آنوله را آله در فرس خوان

<p>حافظ خلط و مقوی دل است قوت چشم است و تشا و عصب مورت قویج شد گاهی بحس</p>	<p>مخرج سودا بخوبی کامل است هم مسکن در سراتهای تب مصلحش دان روغن بادملس</p>
<p>انبار ه</p>	
<p>ساگ انباره مخوبیش ای سپر فاده بخشد تب محرو را بیشتر بهر رمضان بد بدان</p>	<p>سر و تر شد هر قدر شد ترش تر گاه تسکین میدهد در بخور را مصلح اور و غن کنج بد بدان</p>
<p>انبوتی</p>	
<p>هم انبوتی راسته پاتی هست نام میدهد تسکین که غلیان خون گونه نقاخ ثقیل است ایغریز</p>	<p>سر و جوش است لذیذ اندر طعام قوت معده از و گرد و فزون گاه گاهی خور اگر داری سینه</p>

کثرت هر چنبره دار دزیان مصلح اوزیره هست با دیان

انباری

نیز انباریست باریک شجر	نام او در فارسی ناندنظر
بارد هست و یا بس است و ترش هم	شیر افزون کرد صفر ساخت کم
بهر محروین مے آید بکار	سرفه مے سازد زیاده بادا
می شود آچار او هم ترش و نرم	معتدل هم گشته با اشیای گرم

انبل

انبل کان را قهر بند نیست نام	سردی او بیشتر باشد بنجام
هم مطفی شد گریه جان خون	مسهل صفر است و ترها افزون
دافع عطش و غشی هم می شود	باعث فرح و خوشی هم می شود
گردد از اکثر اوج و سعال	مولد سنده ضرر بخش طحال

مصلحت غنا و خفاش است بس	در دکن ترکش نسازد هیچکس
-------------------------	-------------------------

باب باء فارسی و عربی

پالک

دان تو پالک در نماش سفتاخ	برگ او سبز و دراز است و فراخ
هست این کم نفخ تر از هر قبول	دفع سازد شیر و او عسیر بول
بس مفید است از پی امراض حار	لیک مبرودین را گرد و مضار
در چینی مصلحتش بادام هم	نفع افزون است نقصان است کم

پان

پان را در فرس قبول است نام	حار و یابس منخو زنده ش خاص و عام
----------------------------	----------------------------------

له پان - بیاره این برگ در سایه می روید اهل سنت بکاه و چون و سپاری و بیل و قفل بچند وضع مرکب ساخته و پیچیده و در وزن بر عنت و کثرت تناول مینمایند و هر کس پیش کسی آید و او را بشو پان از فضل تو ضعا می شمارند و من را مطیب و لبان را سرخ می کند طوری در ساقی نامه و خسرو در قران السعدین تعریف پان کمال سخن آفرینی کرده اند حتی که خسرو یک حایت نبوی ندانم از کجا یافته بنظم آورده (بقیه حاشیه بر صفحه ۱۳)

ہم مفرح ہم مفتوح مشیت	زوبن دمان باغ و دل توست
ہم مدرست و مقوی معده را	گشتہ سبر و دین را عشرت فرا
حارطینت را مصدع می شود	مصلحتش کنکبین خوش سوز

بقیہ صفحہ ۱۲ قولہ سہری اودافع برص و جذام ، قول نبی رفتہ علیہ السلام ، و این برگ لطیف چندم
 میباشد بنگلہ دیساوی گنگیرے کافوری و ہندیان متفق اند کہ در شہر مدو با این برگ از ہبہ جا بہتر میشود
 میرزا محمد علی صاحب برہنہ بیان گفتہ است

مخور صاحب فریب نرمی ہندی زبانان را کہ از پان است حیض دائمی این کس مانان را
 روزے این بیت روبروے منشی خدا علی فارغ مرحوم و شاگردشان منشی محمدی حسن مجد کہ بنیہ راقم است
 بر زبانم گذشت ہر دو بر قول صاحب دلغ شدند و در جواب فی البدیہہ یک یک بیت جملہ دہ بیت موزون
 منوہ خواندند در جوابہر خانہ مجموع خود نوشتہ

وہوہذا

م	لبان سرخ کے باشد چو ہندی اہل ایران را	کہ از پان ست بہا لعل این غنجہ دمانان را
ت	کنم گنگے تفریح بخشہ رنگ پان باد	عجب تاثیر بخشیدہ ست خلاق جہان پان را
م	اگر یک بیوہ پان باغی جمیدے و افم	ز کف میر خجست جام باوہ گلرنگ ایران را
ت	با ایران سرخ میسازند موئے خویش از جانا	بودم کوز خاطر دل فریبے پیر زلالان را
م	نصیب ہندیان کردست یزدان سحر و بیا	لب خوبان ہندی ہجوم جانت مرجان را
ت	برخ گلگونہ می بندند نسوان عجم زین	بود تشبیہ حیض دائمی این کس دمانان را
م	دمان چون حقہ یا قوت از پان مرد رنگ	ہندست از کرماسے خدا ہندی زبانان را
ت	پی دفع جذام و برص نافع برگ پان باشد	ازین رو خوردنش علالت بود ہند جوانان را
م	عبث کردست ہجو ہندیان صاحب بی شمع	بخون حیض کے تشبیہ باشد لعل رخشان را
ت	اویان عجم از شک خون خوردند چون پند	کہ یا قوت از لبان ریز ز پان ہند زبانان را

ترکیب قلیہ پان

دربیدم برگ پان خام و نرم	پنجمش شہ بار اند آب گرم
دو آب زکوشش ساختم	پس میان قیمہ اش انداختم
ترشی جغرات دادم ای صیب	نانخورشش فصل با عجب

ترکیب سنبل و سپان

قیمہ پرکردم میان بیرہ اش	از قرض بند کردم خوب خوش
بین لرزش چو سپان خستم	پس بروغن نیک یان خستم
آمد آن سنبل در صحرای کار	با مصالح بے تردد خوش گوار

باجرا

باجرا کا ورس باشد یار من	قابض است و ہم مقوی بدن
سر در اول بدویم خشک دان	حار و یابس ہم بقول دیگران

در بواسیرت بکشدش مفید		نیز شد قوی لنج را نافع مزید
مصلحتش هم روغن و هم کمرست		دوغ هم مصلح بقول دیگرست

بادام شیرین

گرم و تر بادام شیرین اینجوان		تازیش لوز الحلو باشد بدن
جالی اعضای باطن هست او		بول محرق را کن مسموم است او
هم مفتوح هم ملین بوده است		باه را نافع مسموم بوده است
شد مقوی معده را بود او دوش		شیره او با شکر در سرفه خوش
بر قوتهاست حافظ قابض است		مصلح ضررش بود جامض است

بادام تلخ

نیز لوز است زنگوبادام تلخ		میشود گوز و زبان کام تلخ
گرم و در اول به آخر خشک دان		زایل اسهال فاسد گشت آن

بر در دسینه و ریه و ربو	وزنی یرقانش بشتر هم نکو
هست اسعاره مضاعف نامو	مصلح او نیز مریب باشد شکر

پیونی

هم پیاچار و طبعیت ایغیر	بعض سرد و خشک میداند نیز
خود طبعی لهضم مریب باشد مزید	التحاب قلب و معده را مفید
نافع کبد و دل و نفث الدم است	مورث تب مولد بلغم هم است
رفع شدوق دور شد نسیان این	مصلحش دان بخوبی و بادیا
خام او شد دافع غطط حمال	رافع قوبا است شیرین بیشال

بتانی

هم بتانی معتدل دان سرد و	موجب تسکین جان است و جگر
هم مفرح هم مقوی دل است	اتحر اقحمی از وی زائل است

نافع سرسام و استقامت این	رافع تب و دفع صفرست این
بهترین است از همه اثمارا	بی مضرت آنمودم بارا

برف

برف آب منجم خشکست و سرد	می کند تسکین دندان گاه درد
مانده باشد که رز لوی و گلو	می شود فوراً از وحشت راج
هم ضمازش می کند قطع رعا	سوز عطش و سعال و درد ناف
شد مضرا بر احشای ضعیف	آب در وی سرد کن با شلطف
زوست مبرودین با بیشک خلل	مصلح اودان و قفل عجم

پسته

پسته فستق هست ای نیکو سیر	گرم و خشک و نزد بعضی گرم تر
فرهی تن از و حاصل شود	معه راز و قوت کامل شود

دافع قی رافع غشیان ست هم	قوت دل نافع حقان ست هم
هم موم بارده زود و رست	قوت با پوشش باز و رست
شد صرع حاطینت اهل	مصلح او سر که پیشیت بس

بانه

هم بانه هست مشهورای سپر	خوشگوار اچار و یالین در اثر
دافع بغم درد اش مزید	سنگ گرده را فراوان شد مفید
حاطینت را رسد از وی مضاک	مصلح او هست ترشی با ویدا

پلؤل

نیز پلؤل را بدانی گرم و تر	دافع صفر است گرش بی ضرر
قوت دل مشغی و با هم است	هم سببی خوردن لازم است

بلر

باه را قوت فرزند بهر مرد	با قله بلریدانی خشک و سرد
بهر سه سال و سعال آید بجا	به هم مسدود هم سیلغ الاخذ
مصلحتش جو شانزدین باشد نیکو	مفسد ذهن است و نفلخ است او

بهنگ

گرم و سرد و خشک جان دادن و بال	بهنگ و تازی بدانی و تخیال
در برودت بشمار او را بس کشیف	در حرارت گفته اند او را لطیف
جو گیان را خوردن او فرصت است	دان میبیشی شستی بالعرضت
از بقای جبر و بار و کاسد است	بعد تحلیل حرارت فاسد است
باعث خبط و بلاد می شود	مورث کد و کسالت می شود
زرد سازد گونه رخسار نیز	مخرب روح و دماغست ای عزیز
نشه اش از شیرینی افزون شود	هر که نوشد بیشتر مجنون شود

جز منضرتها از وی حاصل است	بان ز ترشی گونه عملش زائل است
---------------------------	-------------------------------

بو ط

بو ط نخود سبزه است ای یار من	هم همیشه هم مقوی بدن
گرم تر هست او فرون بانه منی	هم از و حاصل شود قریه تنی
هم زیاده شیر نسوان می کند	خون صالح را فراوان می کند

پودینه

پودنه را فودنج ای یار خوان	گرم خشک است و لطف نیز دانا
هم محلل مهل سود است این	هم دوا می دفع استقا است این
هم ریح معده را زائل کند	بوی او دفع غشی کامل کند
می شود بخت شنج هم مفید	ز امتحان قول سینه مرید
هم مدد حیض و عرقست و چنین	زان شریک جمله ماکول است این

میرساند گاه امعاء مضرا	مصلحش گشته کثیر ایا دوا
------------------------	-------------------------

بهندی

بایما بهندیست سرد و تر به	مینخورد او را بر غنبت هر کسی
هم برای سنگ گرده مفید	نفع بخش قره امعاء میرد
حاطینت را موافق است این	هم مغاظ هم مفرق است این
گیران سنی و سنی و نس آب	جوش و چون شلت کم شد آن لغا
نوش کن سوزاک را دافع شود	هم نشانه را بس نافع شود
خوش میبوی هست تا بود ستیم	مصلح او دان تو ابله ای گرم

پهوت

پهوت قسمی از خیار می بر سر	گرم تریم نزد بعضی سرد تر
چون لطیف اندر طوبت بوده است	باعث تب از عفونت بوده است

مصلح او حارثیا کن قیاس	گرمیزت هست امی بکشته شناس
------------------------	---------------------------

بہٹ

بہٹہ راوان زرت کی خند روں	ہرگز از دندان مگر ز لب مہو
وانہ ہائیش را زکار دہترش	گرم خوشگست و دواہرش
بہر بغم خوش محل می شود	نافع احوال و ہم سل می شود
وز عذائیت بسی غالب شد	ہر کسی این را از ان طالب شد
قرحہ امعا کسی را اگر بود	حقنہ طبع از و بہتر بود
مصلح او بانمک چرخ سینا	چونکہ تفاح است گفتم خواہ خواہ

بی

ہم فخر جل یا مین نام بہت	معتدل از بیوہ ہائی تر بہت
فرخ بخش روح انسانی ہم بہت	انتشاط روح حیوانی ہم بہت

بهم مقوی دماغ و دل بشد	بس فوائد ما از وصال بشد
فعل شیرینیت گراین جامنست	سر خشک و طابست قابض است
دافع و سواس خفقان است این	مانع اسقاط هم حفظ جنین
مورث رسته و قونج و سعال	مصلح شش و عسل است ای نیکو خصال
بر اصل	
ای پیر یکبار سندی بر دل است	در ضخامت هم سرتیا چل است
حار و رطب و دافع صفرا هم است	مورث ریج و بخار مغز است
خام ترش و پخته میخوش خوشگوار	مشته هم هست ای نیکو شاعر
بوئده گل چاندنی	
بوئده گل چاندنی هم خوبست	بامزه خوش ذائقه مرغوبست
گرم و تر است آن مقوی حکمر	معه هم زیافت قوت بشیر

بهر حقان خوش بود گلستان او	عنجه هم باشد یقیمه خوش نگو
----------------------------	----------------------------

پوست

پوئی هم خوبست از قسم قبول	می شود اکثر شکست تا نبول
مشتی و مولدنی است هم	بر فساد خون صند کرده کم
بار و وطرب است بلغم را فرود	هم طلایش سورش آتش بود

پانگرا

پانگرا مشهور شجرست ای سپر	سرخشک و نزد بعضی گرم تر
عنجه و کلمات بعض را بگیر	جوش اندک و سپر پس تا بدید
پس میان قیمه انداز ای سپر	گونه ترشی ده بهین آن اثر
هر فساد خون شود زائل ازو	هم پی سنگ شانۀ دان بگو
کم شود از وی بوسه خردم	آتشک باقی نماند بجز نام

گزینای روغن بآب پوستش	از پی اصلاح خون بود خوش
-----------------------	-------------------------

پان موژ

پان موژ آن رتنی یک گزیند	برگ سخت و سطرودل پسند
گرم و سردست و مرکب فعل آن	بهضم می سازد طعام خود گران
ساک او در قیمة خوردم چند بار	همه ترشی باشد خوشگوار

پیاز

پیاز را در دانه بسل نیکو شعا	در سوم خشکست و گرم اندر چها
گر خوری با سر که رقیان راحت	قوت مضمت و عثیان راحت
پخته اش در هر غذا هم نیک است	به طاعون و وبا هم خوب است
اختلاف آب باران شد مفید	شد منقح سینه و شش را مفید
هم مفتت هم بسیج هم مد	گاه محرومین گشته مضر

شد مقوی از بره شتوتین	مصلح این شستن است ای فویدین
-----------------------	-----------------------------

پنڈالو

هم پنڈالو ای برادر خوبست	گرم و قابض باشکرم خوبست
دریغ هم و دفع صغرت هم	نفخ می سازد منی افرست هم

پیٹہ

پیٹہ هم قسمی کدوی هست یار	سرد و تر اندر مره چوشکوار
مانع ندی و منی ز ادرار است	حلو و هم شمشیرش با کار است
هم مسج دفع حقان بشه	هم مسکن رفع سفر از ان بشه
هم بیبی هم بمن است آن	مصلحش ششای عار و بادیان

باب تمامی فوقانی

تاری

می کشند او را ز تازانند دکن	بست تازی هم مسکرای من
ترش و بد بو پر عفونت بوده است	با حرارت بارطوبت بوده است
مورث وجع مفصل لبض	گویم بیهی شد سمن هم مد
کثرت اومی کند پیدار عاف	عود امراض خبیثه کرده صاف
پاک طینت را از ان نکار هست	نیر نقاح است هم دوا ر هست

ترنج

پوشش ان گرم و ترای بکته بنج	تازی اترج فارسی بر گو ترنج
معه راقوت از و کامل شده	آن مقوی دماغ و دل شده
هم مفرج هم سسل باقی است	مشتی با قوت تریا قی است
مصلح عسل است ای بیگو	می شود اکثر ضرر بجر بگر
طب نبوی بین گرت بقین	خورده زان پیش از بجهین

ترشی او سر خشک و قابض است	دافع صفرا نهایت ماضی است
بهم مضربینه و عصبیت آن	مصلح او شربت خشخاش دان
پوست او یگان در و تر است	دریخت هم و مریه تبست

ترپوزه

هست ترزینند وانه ای پسر	او مدربول هست و سردوتر
حدت صفر از زائل شد	نیز دفع تشنگی کامل شد
آب و بارنجبیل و باسل	به قطع بغم آمدی مثل
شد مضمره و باه طحال	مصلحش کلفند ان شیخ خصال
می شود با شیر سودار مفید	بامزیندیت صفر ارایید
هفته کن دفن پر کرده سل	مستی او اید چو می زیر زبل

ترانی

هم ترانی را بدان سر دواست	به بول الدّم بغایت بهتر است
چون دوا هست از پی امراض حار	دافع امراض فاسد بی مضار

ترو^طر

نیز ترو ^ط ر است صحرائی درخت	در خشک و پوستش باشد ز محنت
قالبض است حالبست را دواع	هم محلل هم مخفف نافع است
دافع صفرا و حدت میشود	قوت چشم و بصارت میشود
به تغلیظ منی بهتر دواست	من گلش خوردم بقیمه خوش غذا

تل

نیز تل کنجد شمسیم بدان	اگر م و تر صالح غذاست ای جوان
هم منفتح مصلح آواز هست	هم مواد سوخته را ساز هست
مقعد و امعاء ملین شد از	جلد نرم و تن مستمن شد از

با نخود مطبوخ آب صاف این	شد در حوض استقاط چنین
روغنش بم گرم ترست ای سپر	داده سودانی فرا جان را سر
مصلحتش جوشاندن نیست	نیز لیون آبگامه یادگیر

تور

نام تورست در عربی شمس	هندوان را شد غذا هر روز خالص
<small>تور در هندوستان از شهر مشهور است ۱۲</small> گرم خشک و سرخسخت جوان	اختلاف قول حکما را بدان
هست نفاخ و بدیع المضمم هم	لیک بلغم مینماید خوب کم
دان همه امراض مادی مفید	از مضرت نفع ما دارد مزید
از پی سعال صفرا و بدست	در فساد خون فاسد سید هست

ترک لکڑی

هست ترک لکڑی بدویم و تر	حدت صفرا و خون سازد بد
-------------------------	------------------------

هم مفرح هم مقوس هم مدر	حاطینیت را بمبرودین مضر
دافع خفقان و پتها هست یا	مصلح او هست پس شیای خا

تیندو

نیز تیند و میوه کس است	بیجان حلوائی باه افرائی است
نافع امراض قلب است آن فرو	قاصع صفت است او غلیان بن
تقوت معده از او حاصل شده	هم ریاح معده زوزا مل شده

باب جیم فارسی و عربی جامن

هست جامن نیز جحرالی مثر	سر و خشکست ای برادر بیشتر
التها تشنگی را شد دوا	می کند تحریک باه و شتها
رفع شد سعال هر اقسام	لش شد از ضمض تحکام

مان مخور اندر نهارش نهیجا | مصلحتش نمک است بهیرودا

چانول

نام چانول هم شنوای بختنج	در عرب ارزست در فارس رنج
با حرارت با طوبت حادث	خشک بجز خون صالح باعث
مینخورد اورا ایس و هم فقیر	شد شیر اند غذا بافتد ویر
هم بسیج هم سمن بوده است	در حرارتها مسکن بوده است
گر خوری بادوغ تازه هم روتا	از پی اسحال صفراوی دوتا
قابض است و هم مسددا کبر است	روغن آن جهت قویا بهتر است

چای کلیل

هم به غیر هم به غیر هم به غیر

هم به غیر هم به غیر هم به غیر

له چای کلیل جز بویه - باید دانست که جز در میان پوست شل کاغذ سیاه و سخت بچون مغز نبات و بالاس پوست چتر اگر از آن
بساده گویند قدرت خدای چنان است و بالا آن مغز دیگر نرم و غلیظ خوش رایحه و خوش فیله شیرین مثل امرو و بقدر یک دین و طول
میگذرد و بر آن پوست دیگر رقیق میشود و این شرمج بقدر امرو و سیب نبات در دیار روم مرتبه میسازند یک مرتبه بختی از که
مستند به جاده خرید نموده بشهر به حال و در سن خرید روم بار با خوردم غوب مرغوب خشتود و دفع و متعویا فم اما باین تفصیل در کتب معتبره

جای پل رای سپران ناپمیت
 قابض است و هم سکریم لطیف
 بهر سر بول و غثیان خوبست
 فالج و عث ازو گردیده دو
 دفع گشته باردی ورم زن
 آن منزشش را بگرانیز است

جوز عربی جوز بویه فارسیست
 هم سئل زایل ریج کثیف
 بهر استقا و یرقان خوبست
 خوردنش مرطوب انجش سرور
 و زخوش خوشبوئی کام دمان
 مصلحتش ای جان من کشنیر است

چوندا

دان چوندا سرتور باضم خفیف
 پوست کرده دور گر خاشخو
 یخ او هم بهرغم مسهل است
 حافظه این مسفی نراید گیان

شستی و دافع صفر لطیف
 از خنایرت بگرد و جان بر
 هم زبرکش دفع صفر کامل است
 نیز بلخش دافع صفر است آن

چروغی

هم چروغی منسوب است ای نوجوان	حب سمنق نسل خواجه نام دانا
گرم و تر اندر غذا باشد شیر	خوش میبوی و سمنجین پییر
هم طبعی الهضم هست و هم میل	مصلحتش گیسو است عقیل

چکر

هم چکر دست و خشک انگیختن	برگ نورسته تر بند است آن
حار طبعان را کن بوده است	مسحل صفر املین بوده است
پخته اش باقیماندت مید	سر وطنیت را مضرت مید
هم شکوفه هم گلش ترش است یا	خشک تر در زمان خوش آید بجا

چکوتره

هم چکوتره هست پیپوس یا	بر دونه کد نام مشهور دیا
------------------------	--------------------------

سرد و تر اند خوصلای یار است	گوشت و هم پوستش یکبار است
هم مقوی هم مسکن شتهی است	حار طبعان را به از سبب بهی است
بی مضرت خوش کلان با شان است	در همه اثما تر سلطان است

چلغوزه

نیز چلغوزه بدان نیکو شعار	عربش حب صنوبر گبار
هست افعال و خواشش گرم تو	فالج و لقوه گرا ز خونم
رشته و یرقان و امراض بگر	گرده استقامتانه ای پر
جمله را تفتیح می سازد مزید	هم نشد در دماغ اسل رامفید
شد مضرت طبع محسوس درین آن	مصلحتش گیسوین ای یار آن

چام کوره

چام کوره گرم خشکست ای جوان	ویرنه هم مولد سودا بدان
----------------------------	-------------------------

بی نصرت ساکش بحلیل	مصلحتش کسب بیت و عمل
--------------------	----------------------

چسپک

هم چسپک نوعی از لیون بود	سبز و زرد و سرخ گوناگون بود
در خشک و هم مقوی معده را	گاه صفر از شیش غرورن سزا
خوب نبود بچشیرخ و نهین	دشمن اعصاب دان تشی این

چندن بٹوا

نام چندن بٹوا عربی قطف دان	فارسی سرق طرب هست آن
مولد آن سلاطین صالح شد مزید	دافع تب حار طینت را مفید
مورث ریح است باقی بی مضام	مصلحتش بهشت تو ابل های حاکم

چنا

هم چنا همص است در عربی بدان	فارسی نخود است ای روشن روان
-----------------------------	-----------------------------

گرم خشک است طبعین سیم	هم مقوی کوشیر اندر غذا
خوش فروز گشته از و شیر من	هم سمن دشمن لاغرتی
شد معین سیم در الطین م	هم مقوی شش است ان کلام

چولائی

ساگ چولائی که هست آن شتر	گرم خشک و نزد بعضی گرم تر
خوش محقق طوباست آن	باضم و خوشبو کن کام و مان
هم مفرح هم مقوی جسم	هم پسر و سینه شش را دوا
قرح اسعا از و زائل شده	نفع سلسل بول از و حاصل شده
ریزش فضلات را مانع شود	بهر حال کهن نافع شود
هم مصدع هم مضر هر جگر	مصلح شصت و کلاست پسر

جوار

نُزرت در عربی بدان نام جو	سر خشک آن غلیظ و خوشگوار
حالبس اسحال گشته چون و	هست غر باراقوی اندر غذا
بعض فعل خندروس او کی است	مصلح اور و غن و شیرینی است

جو

جوبازی نام او گشته شیر	سر و خشک اندر غذا نبود شیر
قالبست و جالی است و روع	صفرة و غلیان خون انا مع
پست او در فصل گراما هست	حاطنیت رابی مزعوب هست
خوش مسکن تنگی را کرده دو	لا غسرتن از و گرد و ضرر و

چوکا

نام چوکا دان حاض انی کته دن	سر و یابس هست مشهور چکان
زان بخون پیدا عفو نتحا شود	خون چو متعفن شود صفر شود

گو که مرغوبست شیخ و شاب را
مصلح او شربت آمارست

لیک می باشد مضر اعصاب را
کم بخور که که مضر بسیارست

چھانچ

چھانچ را باشد مخمض و دوع نام
بهر محروزم موافق خوبست
می نشاند تشنگی و التحاب
دافع اسهال موی می شود
هست در تبهای حلاطی مضاً

سرد و هم طبعست و یابس لاکلام
هم پی قی الدم و دق خوبست
ز این نفست کنی گر سنگ تاب
هم بسی هم مقوی می شود
مصلحش باشد جوارشهای حاً

چنچو کڈہ

چنچو کڈہ آوی صحرائی است
در کتابیست زان فصل اثر

مشتر در باهیت افرائی است
می خورند او را غریبان بیشتر

اتفاقاً من هم اورا خورده ام باه افزای یقین بشمرده ام

چارولی

هست چارولی به صحرای رس سرود تر در دویم و صغرا شکن
هم قی و در شکم را نافع است مستی و دوران سر را دفع است
هست نقاح چروغی مغز است سبز خام و قرمز ی نخچه نکوت

چربی

چربی هم اندر عینا ش سبب است انجبین گوشت باشد بهترین است
آن سخن خوش سمن بوده است مولد کف شفق من بوده است
می که از دوز و روغن می شود لحم بے روغن مرغی می شود
کن جدا از گوشت و یکسویه بعد نچستن قورمه هم بد
بامز باشد چون مغز استخوان گرم گرمش خور کن درش بدان

باب خالصه معجم

خرپوزه

خرپوزه رومی و خرنوب فارسی است
 سرد و تر خوش با حرارت مائل است
 میخوش او بایرودت معتدل
 هم مرطب هم مدرم مهمل است
 گر خوری او را تو بالائی طعام
 و خوری نه اشتنا صفا کند
 اکثرش با خرمای خوردنی سول
 تخم او گرم و ترست و خوشگوار
 هم منقحی هم بسیج هم مدر

جستجو کردم بسی هندی نشین است
 هر قدر شیرین جرات کامل است
 خوشگوار با مزه مرغوب دل
 کرده را صلاح از وی کامل است
 موجب تخم بگرد و لا کلام
 بی تامل مورث پتھا شود
 درمی و دورگشتی زین شمول
 آن میستح شد جگرابی شمار
 می شود بهر سپر اما مضر

مُصلِح خربوزه می گویند	مُصلِح تخم شش بدان بجان عسل
------------------------	-----------------------------

خرقا

خرقا اسم فارسی گُول دان	بقله الحماقه عربیش بخوان
در سوم طبعیش سرد و سست	از پی صفا و پها به سست
قاطع زرف الدم و نفث الدم است	دفع سازد قرحه المعایم است
هم دوا بهر بوی سیر است آن	هم شفا بخش نو صیر است آن
دارد در دسرا مراض حاک	آید آن شراباً ضاراً و اهِم بکاک
مضعف باد ضعیفان از پست است	مُصلِحش کنگبین و کرفس است

خس

خس که قسم کاه بود از پست آن	خانه و هم بادش سازند از آن
سرد و ماضم هست آن بالختایه	هم مسکن معده را هم تقویت

بوی و خوشبست در آب شرب خاصه در گرمانشانده التهاب

خشخاش

نیز خشخاش است نیکوای جوان سرد در دم با ول تربدان

این تخم معروف و مشهور اکثر سفید و کتر سیاه میباشد و چون میکانند در قش نازک و باریک تا بقدر یک گنجینه میشود و گل چار برگه آن اکثر اتم با دغ سیاه و کتر سفید و باد بخانی و افشان گل میکند و بهار شکفتن فرخ بخش میباشد تعریف لاله زار شعر کرده اند و بعد چند هفته که از زیر برگ گل غرس رنگ پیدا کرده و در زیر برگ بزرگ شده برابر بخیه کبوتر و بخیه مرغ میگردد و برگ گل پرموده فرو میریزد و غرقاتی میماند آنگاه فرار عیان واقف کار از نوک کار و وقت شام در غرقای رسیده دو سه شکاف میزنند صبح افیون بر لبهای شکاف بخند میبندد و از نوک کار و بر میدارند و جمع میکنند که افیون همان است و چون تر خشک میگردد و از دخت چیده می شکند و از آن انهای خشخاش بر می آرند و پوست را نیز نگاه میدارند و میفروشند و ناش کوکمار است و بچو افیون مخدر و افیون گل لاله قوی الاثر و فضل است مگر چون گل لاله کوچک است افیون بسیار کم از آن بر می آید و کتر میسر میشود گویند اول کسی که لاله از دشت آورده و بر ابع گشت ناش نفعان بن مندر بود و این سبب عرب تحقیق النعمان بگویند و بدانت بنده این به تمییز صحت قریب کابل تومان نفعان مشهور و معروف است و تومان برگه را مینامند و از آنجا لاله نو است و سه قسم بایستی قسم پیدا میشود از آنجکه یک قسم مثل گلاب خوشبو است آنرا لاله بویا و لاله گل بومینا مند چون از آن است این گل بدست آمده است باین وجه موسوم تحقیق النعمان شده و افیون بقول الطباریونان سر و خشک و بقول طباریها گرم خشک است و از خواص است که سکن اوجاع و محمل و موم و قابض مخدر است و در علاج امراض سرد و اعصاب نزلات و امراض چشم و گوش و سعال قوی الاثر و حیث که از زوال اغری اندام و زوری رخسار و باعث تعلیل فهم و کج خلقی و مضطرب با صره سامه و شامه و ذایقه و باعث ضعف و معده و گرده و شان و باه گفته اند و نفخ و قوی و عسر البول هم پیدا می کند و صلیح آ جنبید سر و زعفران و اینی مغز تخم که و مغز تخم پیدا بخیر فنیون جدر است خاص عام بل همین از حد اعتدال زیاد افیون میخورند و چون ملک هند مبت افیون است از اینجا با آنجا هزار سال هر سال سود اگران می برند و حکام و ملت انگلش فروان محصول و بلیغ معقول از تاجران حال میبایند و هندیان نیز بسیار افیونی هستند لایسا قوم راجپوت معطر نموده جرد جرد میخورند و آنرا کسبای میگویند و فی زمانه پنداران از شامت اعمال خود وضع استعمال بغایت خراب اختراع کرده اند که بنام مدک و

شده در صورت است با هم جدا این مرض لا ادر کس و قیقه با دوی خوران افیون است اگر نخورد بدست یا پیشو گوید که مرده می گردد اما افیون بکلیت از دوزخ و دوزخ و چاق شدن اسکان ندارد ۱۳

قابض شکم است بیشک و اثر
 به نفث الدم و دق هم خوبست
 تقویت بخش دماغ است و جگر
 گر خوری بوداده او با غسل
 بهم پی امراض حار آمد مفید
 به برنجی خوش آمد و غنوش

هم منوم هم مخدر بیشتر
 لب چش او هم سی مرغوبست
 قاطع باه است در کثرت مگر
 که گمی گردد بی در عمل
 سینه و هم سر را نافع فرید
 خون صالح می فراید خورش

خمیره

در عرب باشد عجین با خمیر
 آرد برشته اش بدبو شود
 نان او باشد لطیف که یارن
 شکر است او گشته نیز اندر دوا

مایه آب نخود و ذره و شیر
 چون بگرد درش ان بکوشود
 جالی است جاذب از عمق بدن
 میهد بد کشته مرضها را شفا

باب دال

داودی

گرم در اول قریب الاعتدال	هست داودی گلی غمی شش حال
خوش حواس جان را نافع مزید	شد از آن کلفند و شربت بس مفید
رافع حقائق غشیان است او	دافع قویج و یرقان است او
سنگ کرده را بهی ان حال است	هم مفرح هم مقوی دل است

دوده

لائق غذیه برنا و پیر	دوده لبن اندر عرب رفرس شیر
دُهن گرم و خشک با اش گرم تو	دُهْنیت هم مائیت دارد و گمر
نیز یا بس طبع را داد اشتهاج	شد موافق بهر سوداوی مزاج
زایش با خلط گردد مستحیل	قائده بخش است مقدار قلیل

گو تو شیر گاو را لبین لبست
 تقویت بخش دماغ و جوهرش
 دافع و سواسُ نسیان خوشت
 نیز نیکو می کند رنگ عذار
 خوش سیرج الهضم منضج هست آن
 که مضرت دهر امعا و جگر
 گاه گشته صرع و دندان امضا
 این هم از انشامی ساز و سل
 شیر بز یا آنکه شیر گوسفند
 بلکه زان هم بیشتر باشد لطیف
 با فرگوشت شیر گاو پیش

مقتدل در گرمی هم سرد تر
 هم سرد و هم ملین کیشش
 رافع غم حافظ جان خوشت
 مولد منی و بییه یاد دار
 هم مسمن شد بدن آب گمان
 باعث ضعف عصب هم درد
 مولد قمل است و حقان امضا
 مصلح آش و کمر است و هم عمل
 مثل شیر گاو و شمربی گزند
 به اطفال و مرضیان ضعیف
 بس غلیظ است و بطی الهضمش

هم سریع الاستحاله ثم تیل	گردلت خواهد بخور اما قلیل
شیر دیگر جانور بکشد شتم	خوردن او بی محل نپد شتم
مطلب از صلاح ماکولات	بی تمیز حادث آفات

دهی

دان دهی را لبن جامض و عرب	فارسی جغرات شد اورا لقب
دیر بزم است کثیف و سرد و تر	مولد است لاطپها را ضرر
شد مقوی باه محسورین را	تشنگان را میشود تسکین فرا
جبن هم جغرات بسته رست نام	گرم خشکست آن مبینی لا کلام
در غذایت زدوغ افزون شما	مصلحتش در آن بربیل اشپای حا
هم نپیری خوشخصال هم قروت	خشک جغرات است نمکین بهر قوت
با کباب شامی و با شیر مال	نوش جان کن ای شفیق نکف مال

دنیہ گڑھ

آن مرکب رقوی سرور است	دنیہ گڑھ ہم لذیذ و بهتر است
جوش داده پاک کرده خورتویا	اندکی دارد حرارت خوشگوار
شدنی اسحال صفاوی دوا	آن مقوی غالب است اندر غذا
تشنگی را هم مسکن بوده است	مولد منی و مسمن بوده است
هم از دسوزاک حاصل شفا	دافع سمیت زشت و با

دہنیہ

سر دہست او در سوم آن خیر خشک	دہنیہ دان در فارسی کشنیر خشک
کرم معده را بخوبی قاتل است	هم مفرح هم مقوی دل است
هم خمار و درد سرزان کم شده	حالب اسحال و موی هم شده
بضیق النفس و نسیان آن خرا	می نماید دفع مسته شراب

دوره و خفقان از وزایل شده	همیشه راحت از و کامل شده
هم خلل بزرگ و نعوذ آید از آن	هم تسلل و حیض منیر آید از آن
ای پسر بوداده او بهترین است	مصلح او باد و سکنه بین است

دارچینی

دارچینی پوستِ فرحت و فراست	حار و یابس در توایل باروست
فالج و لقوه از وزایل شده	دفع ریح بلغمی کامل شده
سنگ کرده را بسا آید مفید	هم مثانه را بشد نافع مزید
از پی امراض بار و خوب است	شربت جوشیده اش مرغوب است

دیوڈانگر

دیوڈانگر قسمی از شکر کدوست	در خواص و سل هم عمرنگ است
سر در خامی مضرت می دهد	پخته شیرینش لذت می دهد

دودهی

دودهی مفروشیت ساگ شیرا	حار و طبست و میهی خوشگوار
سنگ گرده راجوبی کرده دو	هم جذام از وی شود کم بالضرور

دهیندس

دهیندس آنرا نام گشته دلپسند	بارد و طبست آن ای هوشمند
بهر صفراوی مزاجان خوبست	مورث بلغم چققان خوبست
چون شرابی هست در فعل و خواص	دلش با قبیله مرغوبست خاص

باب رای مهمل راج گیر

راج گیر هم نباتی هست یا	سرخ و خشک سرخ و شیرین خوشگوار
تخم آن باریک چون خنکاش دان	آرد او قوت صوم هندیان

باشکر در شیر بسیارست خوش	بامرا بوداده گل کرده اش
مانع صفر آب تاثیرست نیک	هم پی دفع بواسیرست نیک
میکند تولید رنج چشم هم	دیر بهضم می کشد کرم شکم
در قیاسم خوش با بشکر	ساک او هم هست مالکول ای سپر

رام پهل

یک ستیا پهل شریف فضلست	رام پهل در سل چون ستیا پهلست
از چه بنویسم خواش بار با	دان برابر در منافع در مضار

راگی

هر غر با این غذائی عام شد	راگی منڈوانیز آن رام شد
قابض سطن و طبی لهضم خوان	سر در دویم به سویم خشک دان

رام تلخی یعنی ریگان

گرم و بسیار است تیز و تند بو	را تمس می هست یحان نام او
دور سازد درد دندان و گلو	خواب آرد می فراید رنگ رو
سرفه را مثل و نافع شد	سینه را بی انتها نافع شد
سرطینت را بسی مرغوب شد	من شراب او کشیدم خوب شد

رانی

گرم خشک و جاذب و باضم نخوست	ای پسر رانی که خردن نام اوست
نافع امراض بارد کم مضر	هم مفتوح هم محلل هم مدر
بافره آچار گشت از وی کمال	باعسل خوبست از بهر سعال
لیک بولیش بد نمیباشد نخوست	ساگ او خوردم بستر نیز بوست

رتالو

آن بطبی لهضم باشد بیگمان	دان رتالو گرم و ترای نوجوان
--------------------------	-----------------------------

خوش منی افزا من سبب	دافع صفر احرار ت میکند
نزد بعضی بار د و طربست آن	مصلح او گوشت آمد ای جوان

رواسن

هم رواسن را بدان ای بهوشیار	غنچه و گل مقدر باقیست حاکم
برگ اورا نچته خوردن خوبست	خون خود را پاک کردن بهست
نیز شسته قاتل کرم شکم	هم از وی جان صفر گشته کم
غنچه و گل اجمار دسیس بند	شترک در دوع کرده میخورند

باب زامی مجرب زیره سفید

یا من بشناس این زیره سفید	گرم خشکت و محلل بس مفید
دافع نفخ و ریاح است آن کثیر	هم مدبول و حیض و عرق شیر

بالبیقین تحلیل لغم میکند
 باعث آروغ هست و اشتها
 رفع تخمه مینماید باضم است
 گریه که چند روزش ترکی
 شد مضر ریه گاه در عمل
 زیره کرمان که گویند شش سیما
 در خواص فوسل کیمیا بایه
 دان مضر ریه او هم هست یا

ترشی اش اغذیه را کم می کند
 هم پی خفقان باروشد و
 در ثوابل شرکت او لازم است
 بحر و برین موافق ترکی
 مصلحتش باشد کتیرا و عسل
 زان پلا و خشک خوشبو شده و
 بر دفع زله باعث مرفید
 مصلح او بس کتیرا بر شما

باب سین همله سانوان

هست سانوان غله چون باجرا
 در خشک و قتل و باهیت فرا

دافع صفر اہم است ای یارین	مولد منی و سبکساز بدن
باد و کف ہم می شود پیدازو	در غذا شد سیری غریب بازو

سورن

نیز سورن رازین قندست نام	دشتی و باغیت مشہور نام
ہر دو گرم خشک باغی شد غذا	دشتی آمد لائق کار دوا
بہر قونج و بوا سیرت خوب	بہر باد و کف چو اکسیرت خوب
ہم مضہم دافع بلغم ہم است	بیشتر درد شکم ہم زان کم است
جوش در برگ قمر بندی ضرور	وہ کہ تا گرد در خراش ای یار دوا
گر ز پی با گوشت و بی گوشتش	ناخورش باشد نہایت خوبش
گر مضہم خجہ رہ گشتہ بہ کس	مصلح او دواغ شیر نیست بس

سینبل

<p> سرد خشکست و گل او سرد و تر قطع قطعه آن بیاید بر شکست خشک کن در سایه و آرد بسیار نیز ششای مقوی یار کن باه افزاید رود لاغری خوردن او تا یک سال است خوب میکند چربی روک را کم بهتر است نیست بهر راه تقویت فرا بادشاه جمله ششیا بوده است </p>	<p> هست سنبیل هم درخت با اثر نرم بنخ او اگر آید بدست دان ترشش و تواز کار و سنا باشکر سلوای او تیار کن مینماید خوب تولید منی به رفقت اقسام محال است خوب شربت گلهای او هم بهتر است اچنین دیگر دوائی خوش غذا دافع اکثر مرضها بوده است </p>
--	---

سپاری

<p>هم سپاری گرد چوب فلفل است</p>	<p>سرد خشکست و مقوی دل است</p>
----------------------------------	--------------------------------

<p>مانع اوج بخار است دماغ سرخ اودرناشتما سهل شد بهر استحکام دندان چون سنون هم رمدر ارفع کرد از اکتحال</p>	<p>قابض و رافع بهار افزای باغ سستی اعضا از زائل شده درد بان شد قاطع سیلان خون مصلحتش شکر کثیر ابی مثال</p>
<p>ت</p>	
<p>نام ستوبست در تازی سویق قابض است و دفع ساز التهاب مولد نفخ نیست مبرودین را</p>	<p>آرد بریان حبثان شفیق تشنگان را بهم غذا بهم است آب مصلحتش باشد غسل لذت فرا</p>
<p>ر</p>	
<p>گشته سرکه را تازی خل لقب ترش هست و قابض بسیار</p>	<p>سرد خشک یابس است و طم در سالی هر دور این باید هست</p>

<p> قَاطِعِ اسَاطِیرِ الدَّمِ شَدِّ بِهَمِّ مَعِينِ بَضْمِ هَسْتِ وَخُشْکُوارِ هَسْتِ مَبْرُودِ دِینِ اَزْوَی مَضَا مَوْرَثِ دَرِ مَقَاسِلِ مِشُودِ مُصْلِحِ اَوْبَامِ اَبْشَمِ کِبَابِ نِیز اَز اَن کُنْگَبِینِ بَقَرِاطِ سَاخْتِ مُوجِبِ تَسْکِینِ حَدَثِ مِی شُودِ اَفْضَلِ هِزَا نَخُوشِ کَفْشِ سُولِ نِیز اَز وَهْجَانِ صَفْرِ کَرَمِ شَدِ قَاتِلِ کَرَمِ شُکْمِ شَدِ یَا دَوَارِ مُضْعَفِ بَاهِ وَعَصَبِ اَن بِشِمَا زَرْدِی رُخْصَارِ حَاسِلِ مِشُودِ شِیرِ نِی وَگُوشْتِ چَرِبِ هِم شَرَبِ نَفْعِ دَر دَفْعِ مَرَضِ اَوْطِ سَاخْتِ دَفْعِ جُوشِ خُونِ صَفْرَامِی کُنْدِ زِینِ سَبَبِ گَرْدِیدِ هَسْتِ اَقْبُولِ </p>	<p> قَاطِعِ اسَاطِیرِ الدَّمِ شَدِّ بِهَمِّ مَعِينِ بَضْمِ هَسْتِ وَخُشْکُوارِ هَسْتِ مَبْرُودِ دِینِ اَزْوَی مَضَا مَوْرَثِ دَرِ مَقَاسِلِ مِشُودِ مُصْلِحِ اَوْبَامِ اَبْشَمِ کِبَابِ نِیز اَز اَن کُنْگَبِینِ بَقَرِاطِ سَاخْتِ مُوجِبِ تَسْکِینِ حَدَثِ مِی شُودِ اَفْضَلِ هِزَا نَخُوشِ کَفْشِ سُولِ </p>
---	---

سنگهاڑا

<p> تَا زَ اَو هَسْتِ بَیْشِکِ گَرَمِ وَ تَرِ قُوتِ تَرِ یَاقِیْتِ دَا رَدِ اَز اَن </p>	<p> بِهَمِّ سَنگِهاڑِ اَخُوشْکُوارِ سَتِ اِی سِپَرِ خُشْکِ اَو خُشْکِ سَتِ دِ سَرِثِ گَرَا </p>
---	--

جمله علت‌های دل را شد مفید	نافع پتیا و دق گشته مزید
هم مقوی هم بی‌کمال است	لاغر می‌جسم از وی زائل است
چون دوا هست این پی احوال دم	تشنگی و خشکی از وی گشته کم
لاغر می‌تن از و گردیده دور	سر طینت را مضر گرد و ضرور

سنگره

ای برادر سنگره سر است و تر	حار طینت را مقوی جگر
مانع اوج بخار است دماغ	دل از وقوت پذیرد باغ باغ
باقی در افعال چون ناخج هست	باعث تسکین در درونج هست

سویا

سویا را اندر عرب ثبت است نام	حار و یابس هست مشهور عوام
آن مدبر بول و حیض و شیر هست	بلغنی امراض را اکسیر هست

دافع قویج کمال بوده است	هم مضم هم محلل بوده است
هم پی یرقان بشد مانع میرد	گروه جبگروشانه رامقید
مصلحش د ان آب لیمون بیشتر	قاطع منی است و نقصان بصر

سوجنا

گرم خشکست و سیرج اندراثر	سوجنا شناس نام یک شجر
دافع رنج و مدربول هست	هم گل و هم بار او ماکول هست
می کند تولید صفت را بیشتر	مشتی و هم مقوی بصر
هم علل حائ دهن گردیده دو	زوگراست بدن گردیده دو
دافع ضیق النفس هست و ربو	شیر گاوی با عصا ریخ او

سویان

رشته حلوا بفارس شد لقب	دان سویان راقطایف در عرب
------------------------	--------------------------

خون صالح کرده پیدایی خلل	گر خوری اورا تو چندی با عسل
آن سیرج لضم هست افزون غذا	قوت افزا ناقصین و پیر را
گر خوری اورا به نگر دگان	هم خوری کنگبین بالایی آن
فرهی تن کند بیشک بس	باشد این مرغوب طبع کس

سیندهی

سیندهی آن را نام شد ما الشجر	سر و خشک هست و مسکر بیشتر
هم میبوی هم مقوی شتی هست	گر شوی عادی به کثرت ابلی است
هم مستن هم ممسک هست یا	نیز نیکومی کند رنگ غذا
دافع صفرا و سودا و غم هست	مورث امراض باد و بلغم هست
حادث اسهال شذرا کنار هم	می شود از وی کلانی شکم
نفع بخشد گر خوری که گزلیل	ورکنی کثرت بمانی زان علیل

سیندوله

هم سیندوله بار او هست ای سپر	مثل خنرا هست در فعل و اثر
آن مقوی و بیسته می شود	بهر غر با نفع خنرا می دهد

سینگری

سینگری را موگری هم گفته اند	گرم و خشک ست آن طباع پرا
ان پی دفع بوا سیر است خوب	کا سر ریح و به تاثیر است خوب
هم ملین هم قلیل اند غذا	شد به کشترا منزه نزله فرا

سیب

سیب مشهور است فضل در مثر	ترش سرد و خشک شیرین گرم تر
میخوش او است بیشک معتدل	زان قوی گردد دماغ و نیز دل
بهر نفس و خفقان خوب است	از لطافت طبع را مرغوب است

گربه کثرت در خوری نقصان شود	مُورث تب باعث نسیان شود
مولد یخ است کوتاه کن بهوس	مُصلح اودا چینی هست بس

سیتاپیل

هست سیتاپیل شریفی ای سپر	گرم خشک نزد بعضی گرم تر
خوش مقوی و سخن هست آن	بالزوجیت ملین هست آن
دان ز معزش نفع و بغم گشیش	جرب و قوبا و دامیل ستیش
هم مواد ساکنه را محرک است	مُورث حمی لطفلان مُملک است
شیره معزش مُقطر با نبات	اگر موافق شد بدان آب حیات

باب شین معجب شہوت

شاه توت و توت شامی واه واه	شیرین ابيض یکدگر ترش سیاه
----------------------------	---------------------------

اولین باشد طینت گرم و تر	مشفق من در خشک است این گنج
سینه و شش را موافق آن باشد	این مسکن عطش را بر آن شد
آن بگشته مصلح حال بگر	این مواد حلق را کرده بد
خون صالح می شود پیدازد	این محرک اشتها را شد نکو
آن مبین و ملین بوده است	این پی صفر اُسکن بوده است
پیه کرده را مقوی گشته آن	این حرارت کرده را ازل از زبان
معه و سلاط را شد آن مضافاً	این مضر سینه و عصبست یار
مصلح آن شد اگر سرنگبین	از غسل باقی باشد صلاح این

شراب

ای پیش بنو کنون شرح شراب	علت او کرد عالم را خراب
هندیش دروست در عربی حمر	تازه او در دؤم دان گرم و تر

هم مفتوح هم مسکن هست آن
 مانع هم هوایی و با
 قاتل سودا و بلغم می شود
 موجب فطر شجاعت می شود
 نفع اثبات ز قرآن گشته است
 گر خوری با گوشت بی چربیش
 دان خنای و سکه صرع و جنون
 نیز استسقا و حقان میشود
 بغتاً مرگ مفاجا می کند
 خوف جان خود کن ای نادان
 باده نی در هر سری شرمی کند

هم مفرح هم ملین هست آن
 می کند هضم غذا بیش از غذا
 دافع اندیشه و غم می شود
 باعث جود و سخاوت می شود
 زان گناه او فراوان گشته است
 کم باندازه بود بسیار خوش
 فالج و عشه ز کثرت شد فرون
 هم تپ و سرسام و غشیان میشود
 لا علاج امراض پیدای می کند
 خوب گفته مولوی معنی
 آتچنان را آتچنان ترمی کند

انچه گیر دلت ملت شود | انچه گیر دلت ملت شود

شکر

گرم و تر بسیار تا بود دست خام	هم شکر را کھاند و در بندیت نام
دفع سرفه در دسینه کم کند	هر قدر شد صاف گرمی کم کند
جالی است و نیست خالی از صفات	شد قریب الاعتدال افزون نبات
هم مبینی هم مبین هست آن	هم مقوی هم ملین هست آن
تازه اش و طعمها صالح غذاست	هر قدر کهنه شود خشکی فرست
مانع پیری سیل اندر اثر	هم محلل قوت روح و جگر
لذت هریج و هر شابست آن	خوب استحکام عصابست آن
مشتک کرده نبوشی با شکر	روغن بادام آب گرم اگر
نفع گفتم تا کنون ضررش این	دافع قویج گردد بیگمان

محرَق خون مفسدِ اخلاطِ حار	هست در بعضی مرضِ اکثر مُضام
نیز کا هو مصلحِ او یاد دَا	شیرِ تازه ترشے آبِ امار

شفتالو

نام شفتالو به عربی غوج دان	سر در اول به دوم تر بخوان
خون صفرا را مُسکن بوده است	دافعِ تپحالین بوده است
رافعِ بد بوئے کام و دمان	خود سریعِ لعفنِ بہت آن بگمان
گو معسین باہِ محروین شود	بہر برودین نقصان بہت بد
مانعِ خشکی مضرِ اعصاب را	مصلحِ او شدِ غسلِ بے انتہا

شلغم

نام شلغم نیست در ہندی جُدا	گرم و تر بہت آن کثیر اندر غذا
باہِ راکشہ میہج در اثر	ہم مفتت ہم مقوئے بصر

هم ملین طبع و سینه رامفید	دان بطی لهضم نفاخ فیرد
هندوان رئیسیت جائز خوردنش	مُصلح اوزیره کرمانست خوش

تَحْقِيقُ

شده غسل و فارسش انگبین است	گرم و خشک آن قاطع بلغم ازین است
جالی است و جاذب از عمق بدن	زبان مستح گشته رگهارا بتن
نیز تریاق سموم باروست	مانع هیجان خلط فاسد است
قوت ادویه را دارد بحال	هم مقوی هم مہیبی بی مثال
بهر استقا و یرقان خوب است	فالج هم لقوه را دان خوب است
جمله بیماری باروراروست	خوشگوارا هم دوا و هم غذاست
حاطینیت را مصدغ نیز است	مُصلح اوسر که کشتی نیست
هم جناب مصطفی را بد پسند	شربت قدرت بدنش بی گزند

باب عین عباس

یخ عباس ست هم بیشک مفید میخوردنش میکنند آچار هم هم گل او هست نازک معتدل دفع میسازد جذام و آتشک	کنه گرم و خشک میباشد مفید نیست از عُشبه تا اثیرات کم خورده ام در قیبه شد مرغوب ل گر کنه پر پیتر ترش و نمک
---	--

باب فا فاله

فاله را نیست هندی یا یوان شد مسکن جوش صفرا را مفید پوستش را گزوفوشی با نبات	سرد و خشک و بارد و طبع است آن شربت او بهر حقان شد مفید ز آفت سوزاک میای بی نجات
---	---

هم مقوی دل است و هم جگر	سعد را قوت فراید بیشتر
یخ او بعد حب در طفال را	دفع سازد سرفه و سعال را
دان مُضَرطینیت مرطوب است	مُصَلِّحش گل قند انیسون خوب است

فرنی

ای برادر گرم و تردان فیرنی	مجمع شیر و برنج و شیرینی
در غذایست لطیف و نافع است	بابیت افزاست قی را نافع است
خون صالح را کند پیدافزون	رفع مالنحو لیا کرد و بنون
فر بهی تن نمود آن خوب است	بهر درد سر و حلقان خوب است

باب قاف قدرتی

قدرتی خود رونباتی چون چتر	از زمین نیز بارش سردتر
---------------------------	------------------------

فارسی آنرا سماوغ است نام	مثل سم باشد سیاهش لا کلام
نام دیگر و نبلان آن اسه پسر	من شنیدم ز ابل ایران بیشتر
لا تق ماکول دان سنج و سفید	اب او گشته بصارت رایید
کحل را در آب او گر پرور	دیده از ضعف بصر گردد بر
در دو است صد ضرر پدید	فالج و درد کمر پدید کند
در یضم و مولد خلط کثیف	گر خوری گاهی چه قسم ای بمرزوب
مصلح او خوردن اشیای حار	هست گر ضرری رساند یاد او

قلعه

بوستان افروز قلعه را بخوان	هم لقب تلج خروسی او را بدان
گرمی معده از فزائل شده	هم جگر را نفع او کامل شده
هم پسر زوده را گشته مفید	مینماید دفع سمیت فرید

تخم افناب سناب بارتنگ	هست در حال مشک بیدنگ
ساگ برگش نیز اندر سبع حار	اگر خردوشل دوا آید بکار

قهوه یعنی بن

جبه انخرست قهوه در عرب	کرده اند اورا بفارس بن لقب
هم میس به هم منقی هست آن	خشک در اول بدویم گرم آن
هم محلل هم مسمن بوده است	دافع نفخ و مسکن بوده است
رافع فضلات بلغم هم شد	سرفه قهوه فالج از وی کم شد
در مضیم و شته را قاطع است	در اثر استسما را مانع است

قهوه نامی از نامهای شراب است چون خوردن می و زهره اهل اسلام حرام شد بعد مدت مدید اهل عرب بن را بریان نموده سایدند و آب جوشانیدند و بجای شراب آشامیدند و رفته رفته از حدزاده عادی شدند و قهوه نامیدند و اهل یمن پوست بن را که از ان کم تلخست با استعمال دروند باز برخی از عجم هم با قهوه عرب قهوه خوردند و اهل روم و فرنگ قهوه بنات و شیر آرمخته با استعمال دروند که بنام کافی معروف است و اشجار این خوب در عرب و جزیره سیلان ریه چند جای پیدا میشود و مال تجارت بن پخت محسوبت نواب غفران نایب نظام الملک آصفیاده بهادر فرمانروای دکن خوش رباعی در صفت قهوه گفته اند که نیست رهیت قهوه روح فرا کسل گسل به آرام جان قوت عضاد و شل به تقریب اجتماع جوانان پارسا به سرایه جوانی پیران شمع

باب کاف

گاجر

نام گاجر آن که باشد گرم و	فارسی زردک بتازی د ان خد
هم ملطف هم میوه بوده است	هم مدروهم مقوی بوده است
سفر را هم درد سینہ را مفید	فاتح سده جب گشته مزید
لوز و حلوا و مرزبان خوش است	خوشگوار است کام جان خوش است
ای برادر استخوان جرم او	دور کن افشوده اش باشد نحو
بر سر آتش بده جوش خفیف	تا جد اگر دوز جرم اش لطیف
نوش کن او را تو با قدری نبات	خون صالح هست بیشک صفا
گو مصد گشته محروین را	با هیت افزاست مبردین را
جرم او نفاخ هست ای شویا	مصلح او بوده است اشیای جا

کالی مِیچ

عربی فاضل فارسی مِیچ سینا
 بهر دفع سیم بار و غالب است
 رفع میسازد مفسح و ان نگو
 ز اکتمال و بصارت شد فرید
 هم سمن هم مقوی جگر
 و ان مضر کرده هر شیخ و شاب
 مصلحتش روغن شبدری انتحا

کالی مِیچ آن گرم و نیم خشک است و آه
 باضم است و جالی است و جاذ
 بهم ریاح و سرفه و سیتق و بو
 علت عصب و تپ را رامقید
 محرک باهست با شیر و شکر
 با مزه از شرکت و شد کباب
 هم مصدع هم خشن سینه را

کاجو

هم سمن هم مقوی قلب و ان
 حافظه افزود و نسیان کم نمود

کاجو گرم و تر مصفی زبان
 نیز بشت و کرده را کم نمود

بابیت افروست باشد و شک
مصلحتش از ترش است ای سپر

کاجی

آبکامه کاجی است ای نکتہ دان	گرم و خشک و دافع صفر است آن
باضم است موشی و مصل است	هم سخن هم محف کمال است
جهت دفع کرم معده خوب است	رشتی او طبع را مرغوب است
دافع عرق النساء هم می شود	هم از درد شکم کم می شود
خارش و سرفه بواسیر است اگر	دان مضر از وی بی پریشی سپر
مصلح او شیرینی هست و لعاب	سرکه هندی هم او را شد خطاب

چنال

سر و خشک ای مهربان چنال است	قابض است و دافع اسهال است
رفع حب القرع و دیدان می کند	نفع نفث الدم فراوان می کند

هم جذام وجوش خون باشد مفید	بهر بول الدم بود نافع مزید
غنچه گلماهی ولدت فرست	اِپنی کشت مرض مثل دواست

کدو

قرع در عربی کدو را هست نام	سر د باشد هم در مشهور عام
مضعف معده قلیل اندر غذا	نیز ساقط میس نماید شتھا
هم مُتقح هم ملین هست آن	تشنگی را خوش مسکن هست آن
نیز بهر دق پئے تپهای حار	نفع از مار القرع شد بے شمار
جست صفراوی مزاجان خوبست	حار طبعان را بسی مرغوبست
گاه گشته مورث قولنج هم	سر طینیت را رساند بچ هم

مغز کدو

مغز تخم شست سرد تر مزید	روغن مغز شش به بخوبی مفید
-------------------------	---------------------------

نفع هم بسیار دارد هم مضام	مصلح اوزیره و شیان حار
---------------------------	------------------------

کرونده

دان کرونده سرد و ترسخ و سفید	هر دو نوعش حابس و قابض مزید
خوش مسکن مشتی بهر طعام	تشنگی را دور سازد لا کلام
هست آچارش نهایت خوشگوار	مصلحش هم شکرا میاودا

کریم

هم کریم تلخی او خوب است	گرم و خشکست و بی مزه خوب است
قاطع بلغم مقوی هست آن	مولد منی و بییه هست آن
هم زهر نقرس و یرقان خوش است	هم محلل مانع جریان خوش است
صحت در و مفاسل شد از آن	قوت اعصاب حاصل شد از آن
هم نکستر میشود و ببرد بریاح	اگر خوی بر شیرینی نخبه صلاح

حارطینت را مضر گشته ازین | مُصلح اومی نزد سرنگبین

گرم کله

قنبیط آن را گرم کله بدان	هم بنفشه رنگ باشد قسم آن
برگ او مجموعه گشت قبه است	گرم در اول بدویم خشک است
هم فستق هم سیب دانه کو	خون سودامی شود پیدازو
جست او جاع منحل نافع است	آب او هم رنج مسته دافع است
نیز نفاخ است رومی غذا	بر جماع آمد معین عشرت فرا
مُصلح او دانه مُهر ساختن	کرده بریان و به لحم انداختن

گریا پاک که آن را گریا پات می نامند

هست گریا پاک برگی از شجر	حار و یابس تیز بو می شتھر
مولد من و مقوی معده را	قاتل کرم است و باضم چون دوا

آن محلّ قطع بلغم می کند	خوش ملطف ریج را کم می کند
داغ از وی دل را رامی داند	نیز بریان کرده لب چش مسکیند

کرنا

بست کرنا قسمی از لیون کلان	چون جنبیری هر خواص او بداند
گر عرق از برگ گل های کشته	قوت دل داده بر باید غش

گروچی

هم گروچی گرم و خشک است ای سپر	چون کریلا هست در فصل و اثر
-------------------------------	----------------------------

گکوڑا

هم گکوڑا هست صحت بر اثر	چون کریلا دان تو در فعل و اثر
-------------------------	-------------------------------

کستوری

نیز کستوری به عربی مسک دان	مشک اندر فارسی بهش بخوان
----------------------------	--------------------------

جمله اعضا را دهد قوت مزید	هست هر امر اض بار در امفید
هم مفتوح هم محلل هست آن	حافظ جان قوت دل هست آن
دافع ضرر دوائی ستمی است	رافع ضعف دل سوداوی است
گرمی و خشکے او شهور است	نزله از بوییدن او دور است
حضرت پیغمبرش بگزیده اند	یعنی بوییده برو مالیده اند

لکڑی

لکڑی در تار نیست نام او قسار	مشتر در فارسی گشته خیار
بارد است هم طبع نفاخ هم	شد بطی لهضم اکثر در شکم
حدت صفر و خون زائل نمود	نیز رفع تشنگی کامل نمود
مورث قوی لبح و تب شد خواه	مصلحتش شبر نمک هم ناخواه
حضرت پیغمبرش با خرا خور	گرمی این سردی آن بایرد

کشم

هم کسم را در عربا حریص خان	در دو م گرم و باؤل خشک خان
قابض است و هم مقوی جگر	هم منوم هم مسهپی در اثر
خوش ضاموش بهر قویا باسل	هم پی اورام و خارش بی بل
ساگ برگ و بنجور دم خوبست	خوشگوار طبع را مرغوبست

کشمش

نوعی از انکو خشک آن کشمش است	گرم و تربی تخم مغزی غشست
منفج خلط غلیظ بد مال	جالی معده بحسن عتدال
هم مسیه هم مقوی بگر	هم مستمن هم منقعه با اثر
از برای سرفه بلغم مفید	قرح امعا از و بهتر فرید
هم مثانه کرده راقوت ازان	مصلح او میوه پانی ترش دان

در مرغ غفر نیز در حلوا خوش است در تمامی شیرینی هر جا خوش است

کلیجن

هم کلیجن اسم قولنجان هست گرم و خشک آن نیز بخ پان هست
از پی امراض بارو هست نیک در تو ابل با از ان گشته شریک

کلتی

هست حب القلب کلتی در عرب ماش هندی دانش در فارس لقب
گرم و خشکست و محفف خوش تر هم ملین ریج را گشته مضر
آب مطبوخش چو گشته منجمد با تو ابل با و ترشی نیست بد
خوردنش در فصل سرما خوبست با هیئت افراکت مرغوبست
آب مطبوخش فقط نوشه اگر سنگ گرده را کند فوراً بد

کلونجی

بی مضرت خوش غذای بهتر است بارو و یابس بقول دیگر است

وان کلوبنجی حب سودا در عرب	فارسی گشته سیاه دانه لقب
گرم و خشکست آن محلل عالی است	هم مدرکے از فوائد خالی است
جهت جمله سقم بار و خوشبست	خاصه در آچار خوش مرغوبست
زان دوائی هر مرض گفتش رسول	طب نبوی بین نمیکویم فضول

کلاب

نیست در هندی دگر نام کلاب	عربی مار الورد دیدیم در کتاب
آن مرکب قوی با حدست	تزو بعضی سرد خشک از شدت
زان دماغ و معده و دل سد قوی	طاقت بدنی از ویابد نو
نفس را گشته از و حاصل خوشه	مانع رنج و خمار است و غش
نزله حادث می کند هم ضعف با	هم سفید از وی شود موی سیاه
خوش بود بوش بهر شیرین طعام	مُصلح او هست شکر لا کلام

گلاب جامن

وان گلابی جامن است فضلش
گونه نقاخ است ای نیکو سیر
بارطوبت بایوست معتدل
شد مقوی دماغ و کبد و دل

گلقد

در عرب گلقد را دان جلیبین
مشفق من معرب گل انگبین
قوت عسل او تا چار سال
باقی میماند بصد خوبی بحال
شکری هم تا دو سال آید بکار
هر دو گرم خشک و یابس باد و آ
فاتح کرده و عسر بول است
هم دو اپندار هم ماکول است
صاحب بقاشود گران خویش
مے نماید تازه او پرورش
مانع اوج بخار است دماغ
شد مقوی از پی ذاست دماغ
تخم کرفس تربدار گرد و شریک
نیز با چوشیده او هست نیک

فالج و لقوه از و زائل شود	با نهر آئین مستعمل شود
پیشود کشت مرض با مفید	خوشگوار است بالذت مفید
مینماید شش شریک مغزیات	مایه پکوان شیرین نبات

مَرک

نیز مَرک سرد و شیرین ای سپر	بر قدر ترش است سردی بیشتر
خوش مسکن جبت صفر است آئین	دافع اسهال و عطش و قی بدن
بهر برودین مضر بود ستیا	مصلح او شد جوارشهای حار

مَرک بلنبو

هم بلنبو مَرک بی ناهست	گو که اندر شهر ما کیاست
نزد من آن نیز در غسل و اثر	مثل مَرک هست لطف بیشتر
گو ندیدم نام او اندر کتاب	گفته ام و الله اعلم بالصواب

گنایه نیشکر

نام او قصب الشکر هم نیشکر	هست گنایه نیشک گرم و تر
بیشتر گرمی فراید ز آب او	هم مفتوح هم مسمن آب او
محرک با هست سرفه را دوا	رفع شد از وی خشونت سینه را
مولد نفخ و ریاح از وی فرو	التحاب معه هم زائل نمود
مصلحتش گشته انیسون شیر	میشود باقی مضر از بھیر
وقت خوردن شد بدقت اتیان	داده برگ کند نابوسه پیاز
هم همیشه رافع قویج دان	هم ملین هم منقحی هست آن
با هیست افزاست با ضم لا کلام	نیز زائل کرده ترش طعمام

کمی گنوار

پوشش سبز و ضخیم و خار دار	هم گنوار آن را لقب شد کمی گنوا
---------------------------	--------------------------------

پوست را کن و در معزش شود آب	بانبات و زیره خور او را شتاب
علت سوزاک را دفع شود	سوزش او را رانافع شود
راقم او را بخت در قند و نبات	سخت شد هر قطع شکل و زیات
شیر نه با فیه تیار شد	فاده از خوردنش بسیار شد
بی مضرت گشته نیکو با اثر	خوشگوار است آن هم گرم و

گل مهدی

دو گل مهدی خوش مقبول است	ساق و بار و گل همه با کول است
معتدل گل با و جانش گرم بود	مختلف اندر اثر دانه فرد بود
پاره پاره ساق را کن پوست	عرق کن در سر که سه دوش ضرور
شد مقوی معده را بس خوشگوار	مثل او چسبندنیابی در پایا
در قلا یا بار با بهیت فرو	از جویش نیز خاصیت فرو

گل میان قیمه هم خاکینه و ش	خوش مسمن خوش مسپی هست خوش
هر سه را من نیز خوردم چیدبا	اگر مذاق طعم دهم ای یاد دا

گج بیل

نیز چون آلو گج بیل است یار	خوش بهر بند یاره بسته بار
گرم و تر هست و مپی خوش اثر	می شود در فصل باران بارو
هست بیشک دافع قبض شکم	بی مضرت قاطع ریح است هم
در کتابی نیست زان فعل و اثر	نام او مرقوم در دیدم مگر
بارها چون بار او را خورده ام	از قیاس خود چنان بشموده ام

کندوری

دان کندوری هست قسمی از خیا	خام سبز و سرخ و نچته یاد دا
بر شمر خاصیت آن سرد و	قسمی شیرین قسمی تلخ است ای سپر

دافع تب هم پی صفر خوش است
 هم پی افزایش شیر است خوب
 قابض شکم است و نفاخ آن مزید
 بی مضرت میشود آن بالضرر

از برای سوزش اعضا خوش است
 به صفا و بواسیر است خوب
 خوردن او بهر کرده شد مفید
 مصلحتش خواهی بگردان پوست

کوبیر

سرد و تر در قول بعضی گرم تو
 میدهد در مان خوش لذت فور
 هم ستمن هم سبیه بیشتر
 شد مضرب دماغ آن بیگمان
 مصلحتش گشته تو ابله های حاکم

کوبیری باعث سلامتی خوش اثر
 جوش داده پوست میسازند و دور
 نیز تخمش با فرا هست ای لیس
 حابس سعال و نفاخ است آن
 مولد صفر آب شسته بی شمار

کولر

نیز دان بخسیر بر گوار است	در دوم گرم است و در اول سرد است
هست آن نفاخ روی غذا	ضیق و فسر العوقش شد
معه را از وی رسد بیشک ضرر	مصلح او دان انیسون ای سپر

کنونلا

هست کنونلا نیز خوش الوان میخ	صورت نازج لطف سرد تر
حدت صفر از و زایل شد	قلب را تفریح از و حاصل شد
التهاب و تشنگی را دور ساخت	رافع خفقان شد سر ساخت
پوستش هم شد مقوی معده	دافع کلف است بر رخ اظلا
رشته رشته گرز مفرغش بر	بانگ سر که چندی پرور
بامزه آچار گردد خوش گوار	هم مرایش خوشست ای شیار

کیبیط

هم کبیٹای یار و خوشگدان	میوه ہندیست شکل گردگان
آن مقوی دل است و ہم بگر	قابض است و ہم مفرج ای سپر
نچتہ اوہست میخوش باشکر	بر آچار است غاشش تر شتر
دافع صفر است بیشک خوشگوار	تشنگے را دفع سازد یاد دار

گوندنی

ہست شیرین و نج ہم گوندنی	بشمر اندر میوہ ما اسفل دنی
گرم خشک و مولد وید نیست آن	حادث تپ مورث عثیانت آن
وج معده کرد و ہم قبض شکم	باشکر خور تا فراید باہ ہم

کودرو

حب مشہور است ہندی کوڈو	گرم خشکست و غذا دان کم درو
حالبست و قابض است آن کشتی	میخورد اورا غریبان و فقیر

گوکھرو

گوکھرو خار خشک دارد و لقب	گرم و نیم خشکست یابس نیم تر
آن منی افزا مرد بول هست	هم شانه را بی مقبول هست
ساگ اورا هم بخورای چاره ساق	گوکمی گردد بصددقت گدا

گوته میر

ای پسر کشیز نبر آن گوته میر	هست خوش مطبوع هر بز باو میر
گفته بقدرش مرکب در قو	گرم از شیخ الرئیس آمد ندا
نزد جمهورست سرد خشک آن	اختلاف هر سه را کردم عیان
حالبس قی مانع غثیان است هم	هم مسکن رافع حقان است هم
دور سازد نیز تر شسته طعام	هم محفف شد منی را الاکلام
مورث تباری کمی چشم و صبر	اگر به کثرت در خورد از دضر

مصریان ترکش ازین گرفته اند	گو که اندر طعم نیکو گفته اند
باه راهم شد از اکثر زبان	مصلح او بس انیسون است دان

کجور عیسه حرما

فارسی ناله کجور عیسه متر	گرم خشک و نزد بعضی گرم تر
بهر برودین باهیت فرست	مولد خون کبوشید ز غذا
سینه و شش را موافق آید	جهت فالج نرسد لایق آید
دافع امراض بار دهاشتسم	محرق خون مولد صفر استسم
شیرن راهم از و آید بکار	باهیت افزا غذای خوشگوار

۱۵ خرما رطب بهترین میوه جات عرب است شجرش رنخل گویند و باغ آن رنخلستان نامند و باغبانانش رنخلی خوانند و این درخت زرد ماده دو قسم است و خاصیت انسان میدارد یعنی اگر شاخ رنخل بپزند فوراً درخت خشک می گردد و باز باقی نمیداند و نخولیان آب درخت نر گرفته در جوف درخت ماده می نمند آنگاه چنانکه باید بارور میشود و در چهار و عراق و عرب بهار رنخلستان قابل دیدن و لایق تعریف میباشد و رطب انواع و اقسام با نام و نشان است مثل خشتاوی شنبلی صیغانی عجمه برنی جاردنی حلوای ۱۲

کان پسند حضرت پیغمبر است
 نیز گشته مورث رد و قلع
 حاطینت رازیان است زبون
 روغن خشخاش باشد بالیقین
 این به تجویز محمد بوده است

هم و را بازیده خوردن بهتر است
 در دندان سفید نماید هم صداع
 سده جگر و سپهر از وی فرو
 مصلحش بادام هم سنگبین
 مصلح او نیز کنبه بوده است

خرمای ترکچا کجور

میخورند او را بخت در عرب
 همه بادام خوردن هم رواست
 چون تمر نیار در دیگر خواص

خرمه تر است در تازی طب
 محرک باه و مقوی کرده است
 فربهی تن از او فروست خا

گیون

عربی حنطه گرم و هم یانس نخوت

دان گیون گندم بغارس نام است

هم مسدو هم منم خوش نسبت	پخته هر قسم او خوردن روت
نان و حلوا پوری بنبوسه سلیم	هست در کاش فواید عظیم
آب مطبوخ سبوس و نکوست	دفع ساز سفره ضیق و ربوت
هم شریک او نمک کن بانیات	روغن مسکه هم ای الا صفات
خشکی سینه همه زایل شود	هم غذا هم صحت کامل شود

کسی

گی بهند اظهرت و روشن است	عزیز شمنست و خوش رغبت
هست در فعل و عواص آن گرم تو	گمنه اش اند حرارت بیشتر
هم محمل هم شقی هست آن	دفع ساز سم افغی هست آن
هم ملین هم شمن بے شمار	مولد صفر هست اند طبع حار
گشت از دود و معده ضعف ضر	هست مستطاب شتهارا ای سپر

در مرضهای رطوبتی سست خواب	مصلح او ترش است آید یاد دار
---------------------------	-----------------------------

کھیرا

نام کھیرا شد بفارس باد رنگ	تشنگی را می نشانیدی درنگ
سر و تر سست مدبر بول سست	دافع صفر است خوش ماکول سست
شد مسکن بهر خون التحاب	میشود از وی غذا خام خراب
دان مضر سر و طبعان خواه مخوا	مصلح او شد غسل هم ناخوا
بانمک میخورد او را مصطفی	مصلح او سست است این هم باغرا

کهرنی

کهرنی میوه سست مثل یار نیم	گرم و تر سست و مسکن ای منیم
دافع صفر است قوی بوده است	مشتی و هم بهی بوده است
دافع بیوشی است و ثقل سر	هم منی را سست نراید بیشتر

گوپره

گوپره دان جوړه ندى با حیل	خشک و بس گرم خشکست عقیل
هم بود آب ترا و گرم تو	مولد منی و مسمن خوش اثر
هم پی نقطه یو لآ مد فیله	قاده بخشش شانه شد مرید
دفع ساز هر مواد بار دست	جرم و بیشک ثقیل و فاسد است
گر خوری باشکرتش ای ماین	خون صالح میشود پیدایت
مصلح او شکر است و هم نبات	نیز تر شیه است ای الا صفات

کیسر

کیسر در کشمیر فاصله هفت کرده از شهر سری نگر بموضع پام پور در یک قطعه زمین وسیع بقدر دوازده هزار سیکه زعفران کشته میشود و در شهر بر چند هم زعفران فروخته میگردد و در موسم خزان ماه بهار شگفتن گل زعفران میباشد نهال آن کیو جی که بلند رنگ گل بنفشه چهار برگه در جوف شهرش تار سیاه سرخ و سه رنگ نال برزد و چون تارهای زعفران میچیند برین عصابی بندند تا بگوشت در دماغ ترا کند و زیاده از یک ساعت بخومی در کشت زار نمیداشند چون بوی زعفران در دماغ میچیند بی اختیار آدمی خند و گاهی از افراط خنده میبرد و سابق شاهان همنده در باغات شهر بیدار کن هم زعفران کشته بودند و در شش ماهی راجا الوری چند کس افت کار زعفران از کشمیر طلب داشته یک تنه زعفران را باغ خود کشت و کل کرد ۱۲

نیر کیسرت نام زعفران دور ساز عفن سلاطین هم مقوی و مدبول هست جهت درد رحم و مقعد خوب ان گو حضرت هست ازواعصاب نیک از بهر سیرت و جگر	در سوم گرم و بدم خشک ان مورث ضحک و نشاط بی غمی رنگ او رونق ده ماکول هست بومی او در طعم با مرغوب ان لیک می آرد بخوبی خواب را مصلحتش کنگبین است امی
---	--

کیوڑا

کیوڑا نام میسپی اگر گرم خشکست آن فرح افزای و به حقیقان و بکر هم خوبست هم ز عرقش عطریت اندر طعام	فارسی گاد است در عربی کد نزد بعضی هست بیشک معتدل شربت او با شکر هم خوبست بهترین است از گلاب آن کلام
--	--

کیدگی

کیدگی زرد هم از قسم اوست هم خواص کیوژه باشند که اوست

گینگل

نیز گینگل پنج نرم ماژ هست سرد و خشک و قابض بسیار هست
 هست ماکول غریبان در گن لایق خوردن نباشد بی سخن

باب لام لال مولی

لال مولی را چقدر نام دان آن مرکب ر قوی هست ای جوان
 جرم او حابس قلسیل اند غذا بهترین است آب برگ ساقها
 گرو را با سر که حنر دل خور پنج درد کرده را بشک بزند
 هم مبینی هم مفتوح جالی هست برگ او هم از اشکی خالی است

نیز در امراض مقعد نافع است	بس ریح بلغمی را دافع است
اگر گمش ای یا ریح روغن شنبخت	مصلح او با عدس روغن شنبخت

لسور

است لسور ایستان امی پر	معدل بشک در اول سردوتر
درد و اما هست آن بسیار خوب	خام او شادانی آچار خوب

لونگ

لونگ را بر گوشت فصل حیوان	هم به ترکی هست میخک نام آن
آن به سوم هست تیز و گرم خشک	نفع او به غریبان مثل مشک
هم مفتوح هم مقوی هست آن	هم محلل هم مسهله هست آن
دافع بلغم غشیان هم شده	رافع و سواس و خفان هم شده
فالج و امراض بارز مفید	خوش مفرح ریح فاسد مفید

در توایل با شریک طعمهاست	همه تنبول خوشبوی و زنت
شد مضر معده گزیده اگر	مصلحت صنفت بشنوائی سپر

لوبیا

لوبیا حبی است خوش انجوش خصال	سُخ گرم و بهیش با اعتدال
محرک باه و مدربول هست	مولد منی است آن با کول هست
گزیده و در دکر اهرم مفید	ویرضهم نفخ میسازد مزید
آب طبع خوش بشد گوید ادا	می کند خارج جنسین مرده را
من بری از وی نمودم بی بل	مصلح او بخربیل است و عمل

لونیا

لونیا مفروش ساکی خور در	در دوم سرد و به سوم هست
هم مسکن قاطع صفر اهرم هست	دافع پت مانع ترف الدم هست

بهرزیایطیس لایق آمده	حارطینت را موافق آمده
----------------------	-----------------------

لون

لون بلخ است و نمک شهو عام	لذت اکل و گوارای طعام
گرم خشک و مشتی بهر تم اوست	مُصلح عن ذیة بار و نکوست
مُسحل سودا و بلغم بوده است	زان رطوبات لبرج کم بوده است
می کند اکثرا اولان غر تنه	بهتر است از جمله بلخ خوردنی
خور طعم اول که سنت بوده است	دافع هتقاد علت بوده است

لسن

نیز لسن بهت سینه خشک فوم	گرم خشکست آن بسی نخی فنیوم
هم مدبول بهت و حیض شیر	قوت تریاقیه دارد کشیر
جاذب است و هم مخفف جالی است	هم مهبی موجب خوشحالی است

خوردن او بامرات زمان	اختلاف آب را نافع بدان
مانع قویج رسیکے و ربو	بهم پی حلق و سپر و شش نحو
قاطع خلط فاسد بوده است	دافع امراض بار بوده است
رافع نقص هوایی و با	جهت ضیق نفس فالج شد و با
از پی چشم و بصارت دشمن است	مصلح انچختن است و روغن است
تازه او خورده در سبب میا	حسب فرمان محمد مصطفی

باب ماش

ماش دال و لرج بود است و نرم	سر و ترو و هندیان بی شبهه گرم
قابض و چرب و غلیظ است و گران	دال گریا پوست باشد خشک و دان
گوشت و چربی منی افزون کند	بول و عاظم را گهی بیرون کند

هم بوا سیرست از وی ناپدید	هست بیشک ضیق و تقوارایه مفید
خوش مسک هست ساز و قیاب	تخنه و شیر و کف از وی شنید
خاصه اسل هند را مرغوبست	هم نلین هم مبینی خوشست
و بخیل تربدانش بیشتر	مصلح او در خط زمانه مگر
داغ هم را نگوزه میدانش نحو	می دهند و میخورند از آرزو

ماٹ

ماٹ ساگ هست نیک ای شیار	حار و یابس بی مضرت خوشگوار
-------------------------	----------------------------

مٹر

گرم و هم خشکست ای مشفق مٹر	نام او دان خلر و حب البقر
هم بیس هم مدبول هست	خام او خوش با مراما کول هست
هم محلل هم منقعی بوده است	هم نلین هم مقوی بوده است

مصلح او هست پس مایه لعل	مولد سود هست اعضا خلل
	مسور
<p>با مضرت درویم شکست پس مورث قویج و استسقا جدا عسیر لول حبس حیض و حرق خو نیز با کرم و چپند درختن است نفع آن کم هست نقصان شمرید</p>	<p>دان مسورای یار و عربی عدس مولد سرطان و مایه نجویا منظلم بصر خدام از وی فرست مصلح او سرکه هست و زو عن دضاد و مضغه گشته مفید</p>
	ملانی
<p>نیز بالائی سرشیرش بخوان هم مسمن هم مبهی خوش اثر مصلح او متن آمد یاد دار</p>	<p>خوش ملانی چربک است نوجوان سرد و تر دآن نزد بعضی گرم و دریض هم دافع رنج خار</p>

منقہ

ہم منقی را بعزنی گوزیب	فارسی نامش موز است امی حبیب
خوش مستن ہم محلل گرم وتر	ہم مبیہ ہم مقوی جگر
مصلح خلط غلیظ فاسد است	محرک باہ مزاج باد است
دفع ساز سرفہ بالغسم است	نفع بخش معدہ و گردہ ہم است

ہست از وی طاعت رضر	مندوا	مصلح اوسیدہ ہائی ترش تر
--------------------	-------	-------------------------

مندوا ہم حبیت مشہور از جوب	گرم و ہم خشکت قابض نیز خور
بایقین است آن کثیر از غذا	بہر استسقای زرقی چون دوا

منجیل

نیز منجیل بار تا رہت ای سپر	سرد تر ہم نزد بعضے گرم تر
منجد ساز منی نفع جندم	دافع قی ہائے موی لا کلام

قابض است بهر برادرین شست	آب جوف تازه اش شیرین شست
--------------------------	--------------------------

مونگ

مونگ در عربیت مخ ای پشیلار	در هم مال نجشکی خوشگوار
خون صالح می کند پیداضو	التحاب صفر از و گردیده دو
قابض است و هم مقوی عصب	بهترین اغذیه باشد تب
نیز کرده را موافق آمده	در زکام و سرفه لایق آمده
والچه کچری بڑا پڑ بڑے	بی ضرر است آنچه سازی و حور

موٹ

موٹ هم حبیت گرم و خشکیار	قاطع بلغم محلل بے مضار
صاحب لقوا و فالج را زان	خوب باشد گر خورانی دال و نان

مولی

مولی ر محل است و تم ر بست نام	گرم هم خشک است و هم طبع عام
منجج ریح و مدر بول هست	محک آروغ خوش ناکول هست
بس مضر حلق و دندان و ستر است	مولد قمل آن بخت ر اکثر است
آب لیون سیبر دید بوارو	رنگ رو هم میشود نیکو ازو
مصلحتش در سر که خوش پرورد	بی ضرورت نزد من کم خورد

میت

میتی حلیه نام او هم شنبلیله	گرم خشکست و محل خوش میزد
هم مدر و هم بسیه هست آن	هم ملین هم مقوی هست آن
درد و آید لعابش هم بکار	ساک او هم شد نهایت خوشگوار
ناخوشش هم میکنند از دانه اش	هست برایش بر آچار خوش

مها

<p> آن درخت مشهور در عام هست گرم هم باشد بقول دیگران باشکریش گل اومی خورند میخورد گل تا کند کار شرب هم از و سعال صفر شده کم نزد من نیکو نباشد در اثر گو که بد بو هست لاکن سودمند کم بخور بیشک دوائی بوده است </p>	<p> دان محامو اعم آنرا نام هست هم گل و سر هست ای نکته دان هم شربش می فروشان میکشند هر کرا بود است انکار شرب هم سکر قاطع گرم شکم میشود پید از آن دوران سر باده اش بهتر بود از قسم قند خاصه کان خالص کفائی بوده است </p>
--	---

مکھانا

<p> هم مکھانا تخم بریان شجر خوش مقوی باروست و یا بست کان شود اندر مغاک آب تر اپنی اسهال بیشک جابست </p>
--

هم مقوی دافع غلیان خون	هم میبوی آردش سازند چون
پوریش در صوم می آید بکار	هندوان را هم سونقش خوشگوار

باب نون نارنگه

نیز نارنگی خوش است ای نوجوان	معرب نارنگ نارنج است دان
ترشی او سرد و هم خشکست یار	پوست و برگ شکوفه بی شمار
فایده بخش است بهتر از ترنج	سینه و زلات را اسی نکند سنج
میشود از وی ضرر بهر بگر	مصلح او هم غسل دان هم شکر

ناپاتی

ناپاتی نوعی از سیب به است	اگر م و ترزان هر دو در قوت به است
---------------------------	-----------------------------------

نامی

بلغم و سوزاک را خوش دافع است	نای ساگ گرم خشک و نافع است
میفراید خوردن او اشتها	رافع ریح است مانند دوا

نیره

سر و هم خشک و منفع هست آن	نیره هم آب شجر بے سکر دان
دافع صفر اسکن بوده است	خوش مقوی و لطین بوده است
حرقت او را رگشته دوا	رافع خفقان و مایه خولیا
جهت دق هم میشود نافع مزید	از پی امراض حار آمد مفید
خوب در گرما بنوش ای مهربان	در اثر هاشل باد الحجب بن دان

نیبو

پوست او گرم خشک اندر اثر	نیبو لمیون سرد خشکست ای پسر
میکند بهضم غذا هم یار دوار	آن مقوی معده را شد بی شمار

هست بیشک فادر هر موم	رافع ریح است هم فی نفوم
ترشی او سر دودم خشکست نیک	بهر لذت در غذا گشته شریک
دفع صفر ارفع غشایان میکند	منع قی تسکین جفتان میکند
دور می سازد خمار و التهاب	بافر از وی خوش اقسام کباب
می دهد اعصاب را اکثر ضرر	برگ او هم شد مفسح بیشتر

نیبوی یعنی لمیون شیرین

نیبوی شیرین فصل از وی ضعیف	بی ضرر اعصاب است آن لطیف
----------------------------	--------------------------

باب و او ولایتی مونگ

آن ولایتی مونگ بم خشکست و سرد	باهیت افزاست پس از بهر مرد
منجمد ساز منی هست موفید	ثقل و نفاخ است و قابض منجمد

بانمک بریان نموده میخورد	گاهی از روے نان نموده میخورد
دال و هم هست بیشک خوشگوار	میکنند صنفرا بخورد و دم چند با

باب ہائے ہوز

ہرف

ہرف ریوڑی هست خوش منظر تر	اتولہ سان دان تو در فصل و شتر
بر شجر با شت عجب اکتار او	شاخ میشکنند ز بار بار او
مینوش است و در خشک خوشگوار	قلب و سعدہ را مقوی بی شما
نافع عصب بوا سیرت آن	ہم بصارت می فراید بچکان
حدت خون دور کرد و لہتاب	ترشی او در غذا مالاجواب

ہم از و اچار می سازند خوب **ہلدی** نیز شربت یا می سازند خوب

ہست ہلدی گرم و خشک می خیزد	نام او در فارسی دان گرد چوب
----------------------------	-----------------------------

عزیزش باشد عروق و صفرا نام	بس منفتح رزوق و رنگ طعام
جهت استقا و یرقان بهتر است	هم سنونش بهر دندان بهتر است
اکتالش قوت افزائے بصر	هم ضماوش هست نافع بیشتر
بس مضر دل نهایت هست آن	مصلحتش لمیون و ترشی بیکان

هینک

هینک راحلیت و عربیت نام	فارسی انگوزه مشهور عوام
گرم خشکست مجلل حالی است	از فواید مادان کان خالی است
قاطع ریح و مواد فاسد است	کاسر امراض سرد و بار دست
داغ او در دال هاشم و در اچا	دفع میسازد تشنج یاد دار

بهر برودین مضر گوشت است
مصلح او آب سیب صندل است

فعل و طبع گوشه است هر جانور هست پیدادر خیابان دگر

باب الف اندا

سرد و تر باشد سفیدی اندر آن
آن کثیر اندر غذا هست ای سپر
مانع نزله مقوت بوده است
ناقمین را بهر طاقت هست
چیل و خاکینه اش الطیف مزید

اندا تخم مرغ تازی سفیدان
زردی اودان تو بیشک گرم تو
هم ستمن هم بیهم بوده است
به رفت الدم نهایت هست
قره کرده مثانه را مفید

آنت

آنت را در عربی امعاء است نام	روده اندر فارسی مشهور عام
سرد خشکست آن قلیل غذا	می پزند او را به شرک ساگها
مولد قو لنج هست آن ای وود	مصلحش خواهی جوارش غور وود

اوجڑی

اوجڑی در عربی کرش است پیس	سرد خشک و نزدیک بعضی گرم و
شد کثیر اندر غذا و دیر هضم	مورث صرع است و تابی حشیم
آن مقوی معده را یارین است	مصلح او بس محر نختین است

باب بای فارسی و عربی

پاچه

پایه باشد پاچه ای دانش پسند	بهترین او بود از گوشت
-----------------------------	-----------------------

خون صالح میشود پیدازد	مقتل بهر نقیبان دان نکو
سرفریا بس از وزایل شود	نیزوق را فایده حاصل شود
هم برای سحج و نفث الهم مفید	حادثه تو بخی گردد که مزید
مصلح او سرکه و سل است یا	آفرین هم دار چینی یاد دار

حیلے پایہ

شوربائی پایہ تر تقطیر کرن	دفعین جلی است آن بی سخن
از نهای دان لطیفش بایست	فایده بخش است بهر ناقصین
طرفه لذت زان بان و کام یافت	خوش به ترکیب رنگ این یافت

پیشے

پیشے نوعی زعفران است یار	ننگ و خاکستر و دنبالہ آ
گوشش را حار و یابس دان شدید	بهر سر بول و کرده شد مفید

شوربایش سنگ گرده در بود	هم پی اسحال بلغم هست سود
-------------------------	--------------------------

بسیر

بست در عربی سمائی آن بئیر	گرم و خشک است آن محراشد بئیر
هم مستمن هم بسیر هم مدر	هم مفتت حارطینت رهضر
گه گی خور در خوش کشت سنا	میشود از وی صداع و هم گراز

بدخ

وان بدخ بط هست ناشد در عرب	گرم و خشک و فضلہ اساز و طب
ویر هم است و کثیر اند غذا	هم مستمن هست باهیت فرا
مولد خون غلیظ است امی عقل	مصلح او سرکه هست و نجیل

بگلا

بگلا را دو نام ای هشیار هست	مالک البحرین و بوتیار هست
-----------------------------	---------------------------

گرم و خنک با هیت فرست	مولیرج و مقوی کرده رست
جز کبابش نوش منماز نهار	مصلح او دان تو ابل مانی حآ

بجری

نیز بگری را به عربی ضان بگو	یعنی ماده گو سفند است آن نکو
آن سیرج اضمم هست و گرم و تر	هم سمن هم مقوی خوش اثر
سرفه و ضیق نفس را پیاو	خوب ز آل میکند امی نیک خو
به عسر بول هم تبریک گشت	خون ز اید هم از و تولید گشت
سرکه و هم آب کامه مصلحش	خور کباب و قلیه او هست خوش

۱۰ کبره در ذیجه بر نزد یک امام ابو حنیفه علیه الرحمة خوردن هفت چیز درست نیست ذکر هر دو خصیه مقام پیشانی ده خرد و پیش
پنکنا حرام مغز و در مذاب اما شیه شریه پانزده چیز در ذیجه گو سفند حرام است خون که وقت ذیجه بر آید نمیداشود ذکر خصیه پنج حرام مغز
خرد و پنجاه طحال شانه شیه یعنی بچه و آن علیا و آن درگ زرد هستند اگر درون تابست کشیده میباشد ذات الاشاج یعنی اصول
انگشتان صدقه چشم خذره اللداغ و آن یک چیز نه د است برابر دال نخود و مغز سر میباشد بچه ناقص الخلقت یا مرده که از شکم بر آید و این هم شرط
که وقت ذیجه نمودن بهم است اگر گفته از کار و تیر گوی بزن تا بجای بریزد که علقوم و گاماسی و برابر بریده شوند و چون خون بر آمدن ختم شود گویند
را بگذارند که بعد حرکت مذبوحی سر و گرد و گوشت را از آب شسته بچین لازم است تا خون نمجد باقی نماند ۱۱

بیجا

بیجا مشهور است امی نیکو سیر	وان دماغ عزلی بفارس مغز سیر
سر دوتر از جمله مغز گو سفند	دیر مضم و خوشگوار و دل پسند
مولد منی و مقوی دماغ	از طلایش رفته خشک دماغ
شد مضر معده کشت را بداد	مصلحتش دان سر که اشیائی حاک

پهپا

پهپا شد نام او باریه و شش	آن قلیل اندر غذا بود است غش
ناقصین رافع حاصل میشود	از دو هست مورت سل میشود

بام محله

۱۵ - بام مار ماهی بی فلس است و در مذبح اهل سنت و جماعت حلال و در مذبح شیعه اما میوه حرام مزارعت خان عالی شیعی الذبح و شنی خود که به تنوع شنی موکو روی گفته میگوید غلظت شمر در اعیب تمام ماهی بی فلس میباشد حرام به جای دیگر در ترک خود نوشته که در لاهور ماهیان بی فلس در یک عوض سردام و در عوض یجر ماهیان فلس دارا گوشت مزارع در هر دو عوض انداختم به فلک گوشت مزارع خوردند و با فلس نخوردند ۱۲

<p>بام مچله مارا بهی نام اوست خوردن او شد مصفی صوت را</p>	<p>گوستش از جمله مایی مانکوست زهره او بهر بنون شد دوا</p>
<p>ملی</p>	
<p>تلی هم مشهور هست این خوش خصال در غذا بد مولد سودا هم هست شامی او با مصالح خوب هست</p>	<p>نام او باشد سپر و هم طحال خشک او هم قاطع زرف الد هم است گاه گاهی خورده ام مرغوب است</p>
<p>تیر</p>	
<p>نیز تیر هست دراج ای پسر جوهر فم و دماغ انسرون نمود هم مقوی معده و اعضا ازو</p>	<p>گرم خشک از یکبک الطف بیشتر هم زیاده است ارق خون نمود شد ضرر ز ائل ز ریشیه ازو</p>
<p>تلی</p>	

معدل زان قبض و جدت دوت	نیز تلیه طار مشهور هست
رود بهضم است و بهی بوده است	دافع دق خوش مقوی بوده است

باب حیم فارسی و عربی چربی

نام او کنجشک و هم عصفور هست	هم چربی ای مهربان مشهور است
حرک با هست فاج خوش است	گرم خشک آن جهت اشتقاق است
بهر ضعف باه و هم ضعف جگر	فائده بخش است تخم نمونه
شور بایشش نیر لائق آمده	جهت مرطوبین موافق آمده
مصلح او خوب هست آب انا	میرساند حار طینت را مضار

جینگا دریائے

رو بیان هم شد لقب مشهور	جینگا را هم نام شد جبرادجر
-------------------------	----------------------------

تازه اوجار و طبست ای جوان	جرجل شسته معین بهر زمان
هم ستمن هم مقوی هست خوب	مولد منی و بهی هست خوب
گر خوری بپای زغن ناریل	محرک با هست بیشک عقیل
نیم بریان تخم مرغ ارشد شریک	باه افزائی کند بسیار نیک
مغله خونت صفر امضا	مصلحت خنل هست و شتی انا

جنگله بکری

جنگله بکرے راز کو ہی بدان	در عربتیس است نامش ایحوان
حارویا پس گوشت او خوبست	هم حلال است آن بسی مرغوبست

باب خار حرز گوش

۱۲ خرنش گوش در مذہب اہل سنت حلال و در مذہب شیعہ اما سید حرام و از خصوصیات اوست کہ مادہ آن حائض میشود ۱۲

نام خرگوش است ازب اند عرب	ماده اورا ازب شد لقب
گرم خشک و مولد خون فساد	فالج و امراض بارور امضا
خوردن او بهر ضررین مضاً	مصلح او سرکه و آب انار

باب دال

دل

دل برنی قلب باشد مشفقا	آن لطیفی لضم روی غذا
بهترین قلبها قلب طیسور	هست من خوردم کباب و ضرر
رافع خفقان مقوی دل است	دفع شبکوری خوش کامل است
گر نمایند که تالش حسن است	مصلح او بس سرخچین است

باب زای مجر

زبان

بس لذیذست ای پسر لحم زبان آن سیرج لهضم باشد بیگمان

باب سیم

سور

گوشت او در طبیعت گرم و تر	هست سور خوک خنزیری پسر
از پی نصرانیان افضل طعام	خوردن او هست در قرآن حرام
خاصه قوم راجپوتان میخورند	هندوان سوریایان میخورند
زین سبب گشته شربانی را حلال	مصلحتش خمر است ای نیکو خصال
صرع زایل کرده خاک بول او	فیل پایه میشود سپید از او
حُم رابع دفع گردد زود تر	استخوانش را کنه تعلیق اگر

باب شین

له سور ملت اسلام حرام نبض قرآن در مذنب عیسوی نیز حرام است مگر مباح شمرده میخوردند ۱۲

شوربا

شورباے مرغ باشد ای جوان	خوش لطیف و صالح الکی موسون
کرده سوداوی فرجان اجمال	دفع سازد قحط و حریه و محال
نان را هم ترکین در شوربا	نام زد کرده تریش مصطفی

شتر

گوشت شترت گرم و خشک یا	مولد خلط غلیظ آن بے شمار
رفع سازد علت عرق النساء	حمیات برع را هم شد دوا
از پی اهل یاضت خوشبست	روز قربانی بسامر غوثبست

باب فاخته

فاخته مرغیت مشهور جهان	گوشت او گرم و بهم خشک دان
------------------------	---------------------------

دور شد از خون او کوری شب	دافع رعشه و امراض عصب
رفع فالج میکند هم منع خواب	دیر بزم است ار کنی از وی کباب
عیب بود گوشتش آید بکار	گاه گاهی گر خورے اندر شکار

باب قاف

قاز

قاز مرغاب بزرگ است یحوان	گرم و تر افعال او چون بطبدان
--------------------------	------------------------------

باب کاف فارسی و عربی

ماده گاؤ

لحم ماده گاؤ گرم و خشک دان	آن کثیر اندر غذا هست یحوان
مورث امراض سودا و لیثیم	مولد بقی است باضم نیست هم

لحم گاؤ سمها داد و سمها داد و ولینها شفاء حکما گفته اند و کسانیکلین فقرات را حدیث شریف دانسته اند و تذکره اند در کتب
 صحاح حدیث فریقین یافته نشد ۱۲

در نهودان نیست جان ز نیکار	هست وقت خوردنش فضل چهار
در بهی خوی عادت شدارو	قلب را حاصل قساوت شدارو
بهر تشخیص رات این کبر و خج	عاملان کردن زین روترک او

گهوڑا

خیل باشد در عرب شهو عام	گهوڑا را اسپ است هم بسیار نام
مورث امراض سودا بیشتر	گوشتش در خاصیت مثل شتر
کم خورد او را سپاهی یاد او	شد مسام از وی مخلص بے شمار
هست در قرآن ترکیب می اسپ	انما نخیل بغال و احمیر
تا کَلُوا گفته بجای ترکیبوا	گر برای اکل بودی حکم او

گهوڑا گوشت آن مکروه است و اسپ زنگار زانواع و اقسام میباشند و کشور هند اسپ و کاسی و کاشیا و اردو چینه و مالو تره عمده میباشند و اسپ عربی از جمله سپهائی دنیا بهتر و علی الخصوص و زنان آیین عتک جنس کجیل سگ لادی و اسپ دیلم برای و دیلم و عرب توپ کشیدن خوب است و تاقی و ستاره پیشانی نخوس میباشند و پان بنام الوان خود نامزد میباشند مثل ابلق سهند کیت تمند شکی بور خنک نفوق چینی رزده سرنگ قله پورته سور ۱۲

گروه

گروه هم باشد بطی الهضم یار	خلط فاسد رست مولد یادآور
معه و گروه کمرش دزان تو	حار شیا مصلح اودان تو
پیه او باشد ملین یادآور	شامیش خوردم باشد خوشگوار

گوده

نخ به عربی هست معر استخوان	گرم تر هست و سمن بگیان
خوشگوار اودان کبشیر اندر غذا	گر به گردد زان سقوط اشتها
مصلح اودار چینه ترشی است	هم طلانی او مفید عصب است

گورخر

گورخر باشد حمالو شش نام	حار و یابس هست مشهور عوام
قابض معهه به نقرس شد دوا	خون سودا و مسفینند اید شفا

کبوتر

دان کبوتر فارسی عربی حمام	حارویا بس گوشتش باشد تمام
از بزرگش بچه او بهتر است	مولد خون و منی هم شتر است
فالج و لقوه و عرش را مفید	نفع بخشد بهم به استقامت
جهت محرورین مضیرون دشمن است	مصلح او سرکه هست و ختن است

کپوره

خوش کپوره خصیه حیوان است	باهیت افزای هر انسان است
اندر و بیشک طوبی غالب است	خوشگوارا هست کسر طالب است

۱ کبوتر - در عربی کبوتر خاکی حمام و کبوتر جنگی را حمام میگویند گویند از هوای پر مایه این طایفه آزارتپ زائل میشود و اندک نیز حمام یعنی آواز کبوتر جی گیرند چنانچه از آتش شیری آمد اگر کبوتر مرده را دیدیم و میسب و برای او برست برای پرانیدن قسم گره باز و گوله خوب است و بر است دیدن کبوتران رنگین بهتر اند مثل لاله شیرازی پامور کلی منی لوئن یا بونفرته بند و این طایفه بالوان مختلف می باشد مثل سبغ سبز صندلی ابلق پینه سفید سیاه دو باز چپ کاسنه خاکستر آگری گجره کلپوشه جو گیس و من کبوتر

زرد هم دیده ام ۱۲

۲ کپوره در دین اسلام خوردنش روایت حرام است ۱۲

مولد خون است این نادرگزک	مصلح او نچتن است و هم نمک
--------------------------	---------------------------

کبک

کبک هم در خاصیت مثل بٹیر	بست بس اندر غذا نافع کثیر
معتدل در خاصیت کبک در است	در همه حالش به کثرتش تربیت

کیکرا

کیکرا سلطان و خرچکست یار	بهر محرومین بسیه بے شمار
سرد و تر از بهر دق مثل دوت	گوشتش بیشک کثیر اندر غذا
ساختم شامی کبابش خوش	خوشگوارا با مزه مرغوش
دیر هضم است و مثانه را مضار	مصلح او دان گل مختوم یا

کبیری

ضرع پستان نیز کبیری را بدان	شد مدد افزون کن شیر زنان
-----------------------------	--------------------------

دافع اسهال موجود است هم میکند ریخ خمارای یار کم

کلیج

هم کلیج را بدان کبد و جگر آن عنایت اندر غذا و گرم و تر
دان کبابش بانگ مرغوبست از پی اسهال امعا خوبست
میشود خونی که پیدازان فضول زود میسازد عفونت را قبول
باعث صرع است بالخاصیت او دایما خوردن نمیشد نکو

کلنگ

کرکی شد نام کلنگی یار من گرم و خشک است و مقوی بدن
هم محلل هست او قوی لجم را خلط فاسد میکند پیدایسا
دریضم است و قتل فضل است مصلحتش نختن مخر و حل است

کله

مولد من و مقوی بدن	کله عربی رس باشد یا رس
هم کثیر اندر غذا شد دل پسند	بهترین او بدان از گو سپند
خاصه در سرما بسی مرغوبست	گرم از بهر ضعیفان خوبست

باب لام لقلق

گرم خشک و دافع مرض جذام	لقلق آنرا نیز لک لک گفته نام
حار طینت رطوبت زیان	ضعف باه و تقوه را هم خوب دان
روغن کنجد را باید زان ضرر	بیضه اش از گوشتش به در اثر

لوا

گرم خشک و میرغ الاخذ	هم تدج است آن لوا مشهور یا
موجب صفرا بمیسی بوده است	مولد خون مقوی بوده است

بس مصع میشود اکثرا این	مصع ضررش بدان کنکبین
------------------------	----------------------

نسبوری

هم نسبوری گوشت خشک است یا	از همه حیوان قدیدش بر شمار
بانمک باشد که باشد بی نمک	گر شود بریان بروغن چون گجک
گرم خشکست آن معطش بیشتر	گر پسر که تر کنی ندهد ضرر
خلط سودامی شود پیدازان	دفع کرد و نیز استسقا ازان

باب میم پنجم

مچله ماهی هست در عربی سمک	حار و یابس خشک و دان بانمک
بازۀ او سرد و تر هست ای پسر	همم بسیج همم مسمن پراثر
خوش طرب هست صا ح در غذا	خاصه تخمش خوب با هیئت فرا

مشق بسیار است اقسام او	تا کجا ارقام سازم نام او
------------------------	--------------------------

مرغان

مرغ آبی گرم و تر است یحوان دیر مضمت و غلیظ اندر غذا شور بایش سنگ گرده دور کرد خوشگوار است ای نیکو شعاع	خوش مستمن محرک با هست آن بهر برودین موافق شش بسا تحم او هم عقل را موفور کرد اتجامه مصلحتش آب انار
---	--

مرغ سلیمانی

ای پسر مرغ سلیمان هم خوش است حار و یابس دان قبول دیگران هم مقوی هم کشیر اندر غذا رافع امراض انواع حسون	معتدل اندر غذا دان هم خوش است بویک و پهل و هم و نام خوان دافع و سواس و مایه خوبیا مانع بخوابی و سرفه نرون
---	--

حرقت بول است باشتخاش و نیز بتمین بدن سازد ضرور

مرغ

مرغ را در عربی دُجاج است نام	هم خروس اور لقب شد لا کلام
بچه او در طوبت معتدل	خون صالح میفراید بهر دل
ای برادر کنه باشد هر قدر	در حرارت دیر پوست بیشتر
شور بایش مخرج سودا بدن	ناقصین را امید هدایا و توان
دافع بیوشه و سرسام است	در خورشها با نهر اقسام است
در دواست مورث نفوس شام	مصلحش سرنگین اشیای حاکم

مینا

مینا شارک نام او مشهور است	حار و یابس دشمن محروم است
رافع تاریکی چشم است آن	مصلحش سختن بر غن خوش بدن

مهوگا

عقّوق و عسکه مهوگا رابدان	حارویا بس گوشتش هست ایجوان
شد مقوی حافظه الحیم او	باش که ترغش ذکی سازد نکو
خوردنش اطفال را خوبست	هم حلال است بسی مرغوبست

مور

مور اقیسا و طاوس است نام	دان حلال و گوشتش متروک عام
حارویا بس در طبیعت میسود	حسن او از درج مانع میشود

ممو لا

صعوه سنگانه ممولا طارست	حارویا بس خورد یک مشت پرست
-------------------------	----------------------------

۱۵ مور نزدیک حنفی و مالکی حلال و نزدیک شیعی مختلف و نزدیک شافعی حرام و نزدیک امامیه ششاعشر حرام - و آب سالم یک زهر طوطا
چند دار سفلی سیاه تر کنند چون آب زهره در فلفل خشک شود فلفل را مثل سر ساینده در شیشی بکند از دهن حکم نکند
که بواسطه در چشم مارگزیده مثل سر بکشد اشک از چشم خواهد برآمد و اثر زهر مار را زایل خواهد شد ۱۲

سنگ گره را فوآندزان مزید
 بر عسبر بول هم گشته سیف

باب نون نیل کنٹھ

نیز سبک طائر معروف دان
 گر پراو از میمن زور جدال
 بندوان روز دسره بال ضرور
 گوشتش حارست خوش بایس ستم
 نیل کنٹھش شد لقب رهندوان
 فحیابی را مبارک هست فال
 میدهند او را رمانی از سرو
 دافع باد و فساد بلغم است

باب های هوز هن

دان هن ناش غزال و اهوت
 بهر طوبین و مبرودین مفید
 گرم خشکست آن کبابش نیگوات
 آن سیرع لهضم میب باشد مزید

بس محفای پنی حقان شونت	بخت فالج نیز در قان شونت
در دومت مورث قونج دن	مصلحت شتریت بیشک بگین

هریل

هست هریل طار خوب و نکو	برزین هر گزنی آید فرو
در طبیعت زود هضم معتدل	خوش مبینی قوت جسم است دل
گوشت بی ریشه او خوبست	هم کباب و بسی مرغ خوبست

در خیابان سوم هم بی درنگ
غور کن تا اثر شایانی فرنگ

ایروروٹ

خوش نباتی هست ایروروٹ یا	در دلف و در غذا هم خوشگوار
--------------------------	----------------------------

بهر طفلان بانمک باشیر خوب	بهر بپاران است در تاثیر خوب
ترش اندر معده گردد اگر	ز آب آهک میشود دفع ضرر
کن شریک بی تحاشا نوش کن	فایده بخشد فراوان بی سخن
ز آرد او نیز بکث می کنند	ناشته با چای اکثر می خورند

باری

باری قسمیت از جو دلپذیر	آب مطب خوش بدان بارشعیر
بهر بپاران کم طاقت خوش است	سر داند حالت حدت خوش است
من از نوچتم سیدم خوشگوار	بامزه لذت فرا شد بے شمار

چای

چای هم گیسیت مشهور از بخر	گرم و خشک و جالی نویک و اثر
---------------------------	-----------------------------

۱۵ چای - این درخت در ملک چین و قزاق و تبت میشود و فی زمانه انگلیزان در کوه نیل گری و غیره کشته اند سیاه و سبز
(بقیه ماحشیه بر صفحه ۱۴۱ باید دید)

بقیه حاشیه صفحه ۱۴۰) و قلم شیر الوجود است و آنچه که در آن رنگهای باریک نال بسفیدی میباشد که یاب اهل حین و کشیده از عهد دراز
بشرپ چای منگ اند کشیدن قدری که کما که پستی میانند آینه جوش میدهند برگ چای گذاشته میشود و تمام رنگ آن برمی آید بعدد کنگ
بعد از آنکه آینه شیر و سر شیر اضافه نموده نحوی که از جرات زبده بلانو برآورده میشود حرکت میدهند که یک جسم شود و چای نمکین را با قند
کنک با شیر مال نموزند و اهل ایران و فرنگ هند شیرین از نبات نموده با شیر و بلا شیر میزنند و قاقم مقام شراب می اند و بانو تحف
در قاجار چین و بلور باستمال می آرند و در ملک روس برای ختن ظرفی ایجاد کرده اند که سما و از نام اوست و امر در ایران و توران و هند
و دیار فرنگ میسر میشود و مسخر کارن در یارخ چین نوشته که چای در زمین گل زرد رنگ زده آینه برشته میشود و مشابه درخت خدایند
و بعد سه سال برگ از شاخ میچینند و بتختهای آهنی فرش می کنند و بر آتش زغال آن تخت را می نهند چون گرم میشود برگ چای خود بخود چپید
میگردد و آنگاه بر دشته در صنادیق پر کرده چای که بواسطه یک سال میگذرانند من بعد باستمال می آرند و میفرشند و برگ سبز و زرد و کنگ
نشد می دارد فقط شعر تعریف نمی در خانه و ساغر و سمانه و سیکش و ساقی گونه گونه تشبیهات و استعارات بکمال بلاغت و طلاق کرده اند و میکنند
الا احدی است اینگی چای توجیه کرد و گرفت خاکسار چای را همچو می ستوده است و چون ابیات من در کشیده بعضی شعر شنیدند خجسته شدند
و امر او جد این نو گفته و باقتضای بنده و شاعر و دشمنی نوشته دست قاصد سپردند و بن رسانیدند و کلام بنده که در راج روح و زرد نا
بر و دشمنی بنده مسطور است پاره ازانان هدیه شائقین مینمایم و این حاشیه را بر این سخن تمام می کنم *

از راج روح

بن بخش ای ساقی روح بخش	ایخ بلورین طلا کار نقش	پراز چای چینی لطافت سرشت	گوارا و شیرین چو شیر بهشت
سفر جلیب نشا طانتما	پیایه تاجام راحت فزا	که گردد و دلم شاد و روشن دان	فراموش سازم غم این دان
بیاساق چای تبت بیار	شراب طرب بخش چینه نگار	سما و روسی بنه پیش من	که خشنده گردد از و انجمن
فنا من رومی بگردش در آرد	پراز چای شیرین تر از اصل پاک	زهی چای چینی لطافت سرشت	مصطفی چو مامعین بهشت
شرابیت بی نشو و پاک و غر	گلستان خاطر از و شاد و سبز	دهن را طرب چو شبو کند	بستقیان کار تر و کف
بشوید ز دل گردانده را	رخ تیر و گون رانماید جلا	بپیران نشاط جوانی محمد	جوان راز سر زندگانی دهد
و راید و ن باشد زلال طرب	بده جام قهوه بنج عرب	خوشاقوه قشربن من	لطیف القوام و فرط الشجن
کشیدگر جسمه زان بی خطر	جوانانه رفتار گیر و ز سر	و گردن جوان بنوش دو جام	شمارد چو روباه شیر کرام

سلاح آن بمنی سفید و ترکی ۱۲ و دان نام که چینی کازان جرات را قند داده مسکه برمی آرند ۱۳ و ترو نام داروی مرکب که برای از آله دم است
مجبور است و پهای استقامت است ۱۴

دُهن را چالاک بکند بالضرور	شد مہضم کردہ سستی نیز دور
باعثِ بیخوابی اندر طبعِ حاکم	گشت شد اکثر مصدع بی شام
جوش و ادہ باشکر ہم میخورند	اکثرش باشیر کم کم میخورند

اسٹک اسٹک ٹاٹارک

اسٹک و ٹاٹارک اسٹک خوب ہست	خوشگوار آتشیش مرغوب ہست
----------------------------	-------------------------

از زرناب

(بقیہ صفحہ ۱۴۱)

تہمین سید و زنان در گزشت	بر او رنگ دارا سکندر نشست	سماوار و سخنان ساقی بیار	از ان مشکبو چای باقی بیار
ابالپ پیایے سے جام بلور	بمن وہ کہ گردم سے اسرہ	خوشا چای شیرین شرطال	بجا از بخونس کوثر زلال
سرخان کشد گریہ بام شام	بائیں کشید و ایران مدام	جوان پیر غبت و سال شود	رخش روکش رنگ لالہ شود
جوان از نوشد سرخان مدام	کند پہلوانی چو بسلام و سام	خورد پشہ گر قطرہ ان بیدار	کند کور از میش چشم پلنگ
میرشدی گر جبسم بن مدام	نمی خورد گاہی می مسل فام	کشیدی اگر جرہ شیخ لرزین	از ان شاہ دار و لطیف و نفیس
نمی کرد و زانہ کن ہوشیار	بہ جام قتال خوردن شمار	و گر خاجہ حافظ در خندہ سار	بشیر از خوردی دو سے جام چاک
نگشتہ شناخوان ساقی و سے	فروغ ندہ بزم ز رشت و کے	اگر جرہ چای شیرین شیر	چشیدی نظامی شوش نصیر
گئی در شہ فسادہ باب رنگ	نمیکودم سے لالہ رنگ	نموری اگر یافتی این شراب	طرح بخش دہای آئینہ تاب
باوصاف ساقی و سے لالہ را	نیاست سستی بچو تخت سبا	کسی کو کہ این شربت ایجاد	دل و جان یزدانیان شاد کرد
بیادش بنوشم چو فغان چلے		بجویم ہمیں سوہ آباد جائے	

محشی این کتاب

محمد عباس قلی صفت

جائی لمیون شد بہ لب چٹھا شیرنگ	سردوست و ہم در بسیار نیک
--------------------------------	--------------------------

ساگودانہ

ساگودانہ ہم نباتی خوش بدان	آداز انگلند در ہندوستان
ہر طبیعت را موافق است	ہم پے اطفال لایق آمدہ
پختہ شد در شیر گرباشیرنی	بہر بیمار است نادر فیرنی

سوڈا

نیز سوڈا قتمے از محست یار	سرد با ضم ہم مسکن بے شما
ہم مفید در دہلو بودہ است	دافع ترشیت نیکو بودہ است
سوڈا و اثر ہم ہسین دار و اثر	تشنگے را دفع سازد بی ضرر

کافی

نیز کافی بہت کافی ہے پیر	طبع را چون چائی و فصل و اثر
--------------------------	-----------------------------

بهر فزین و بهوشیاری هست

از پی شنب زنده داری هست

کیاج

برگ او طول و فراخ و سبز رنگ

هست کیاج نیز ساگی از فرنگ

باضم است و با فرو مقبول دل

خوب هست و خوشگوار و قتل

شد فواید بخشش از ان نیکو اثر

اکسجن گیاس است در وی بیشتر

اسکریم

جوهر لب هست در تاثیر نیک

اسکریم آن زبده شیر است نیک

ظاهر خشک و چرب هست نرم

بیشک است از زبده جغرات گرم

محله کاتیل

گرم و متعفن تنف است

روغن ماهی عجایب خیر است

ناقمین را می دهد تاب توان

می نماید پیر را مثل جوان

باضم است و دافع اسهال هم	میکند ضیق نفس را نیز کم
--------------------------	-------------------------

منشط

نیز منشط ای شفیق ناخوش است	خاصه اندام و مغم گمرا خوش است
سرد است تشنگی را دافع است	حار طبعان را نهایت نافع است

براندی

دان براندی گرم است اندر مزاج	گرم فوج میشود در هر مزاج
فیصدی نچاه لکحل اندر آن است	باعث امراض هست پوزیان است

شیری

شیری بمقتضیت از وی گمضر	پانزده لکحل فیسید بر شمر
-------------------------	--------------------------

پورٹ وین

پورٹ وین ای یاقیمی هست از آن	معتدل از بر طبعان و زنان
------------------------------	--------------------------

گر خورداورادو آسا کے
 فیصدی ہفت است الکحل اندر
 در کلیٹ و مارسیلا ندیا
 ہم یہ کینڈی و این الکحال
 الکحال اندر موازلیست ہشت
 نوش کن شنبوین از منطورست
 چارہ الکحل دروی کم ز کم
 ہست قسمی آنکہ ناش ہست عم
 گرم ہست و مولد خولست خوب
 الکحل ہفتاد و دو دروی بدان
 نیز جن تیرت چندان نرمست

چند روزی میشود صحت سے
 از برانڈی کم ازین روشد نکو
 نوزدہ دان فیصدی الکحل
 کم دہ و نہ سیزدہ حص کمال
 زین کمی او ہم فرون مقبولست
 خاصہ آن افشردہ انگورست
 مولد خونست بیشک در ہم
 قندیست آن غم زدہ کار دم
 اپنی حویاہ افرونست خوب
 فیصدی زان تیرتست و ہر مان
 الکحل ہفتاد و دو دان فیصدیست

سر و هست و مولد خون و دُر
 دان کر سیو باد شیرین گوار
 رایحه نایج مے آید از و
 بی مضرت دان مقوی معده را
 هم نیو باشد بهر اقسام بو
 اندر آن هم دان موافق الکحال
 و سکی هم نوعی شیرابی هست آن
 سر و هم در خاصیت بیهوش و
 در گوار و رنگ بهتر نسبت گو
 از همه بهتر که ترک مے کنی
 تا نباشد خوار و بدنام جهان

کثرت او بهر پیران شد مضر
 نفع کم دارد و منافع بے شمار
 فرح زاید رنج بزداید از و
 خورده ام من شد بسی فرحت فرا
 بامزه شیرینی است افرون و
 خوش بود این می هم ای نیکو خصال
 سر و گر نوشته بمانی شادمان
 بهر سوزاک و بواسیر است خوب
 یک باضمم هست و تایشش نکو
 اگر کسی نامشش بگیرد قی کنی
 و اربی ز امراض سخت بیم جان

در خیابان چهارم غور کن خط آداب خورشش فی الفور کن

خط صحت منحصر بر حفظ است
تا نباشد اشتها کامل ترا
در حال احتمال تخمه هست
و آن که معده هست عضائش
تا در کیلوس هم کمیوس هست
خارج معده را مکن هرگز خراب
شاد و خورم باش برقت طعام

ای پسر محتاط گریاشی بخوست
گر خوری گرد و زیان حاصل ترا
میشود از میضه هر عضو تو پست
قوت جسم است از وی ای فریست
میرساند خون عجب جابوست
از غذائی رشت و اکثر شراب
تا شود بزر و بدن آن کلام

پنج و غم را راه مده وقت غم نش
 نیز طبخ تو باشد خیر خواه
 گر حرارت هست چیری سرد خور
 شیرینی شاید که باشد سرد و نرم
 گرم افزون تر مخور مثل خبیث
 اطعمه شب مانده را بهتر مدان
 هم ظروف پختنی را پاک دار
 ظرف خوردن لایق از سیم و زر است
 ظرف گل آبد برای شیر خوب
 شیرینی هرگز مخور وقت نماز
 اگر بوجهی ضعف معده لایق است

تا نت را خوش نماید پُرش
 تا خوری خیرت پیش بی آفتابه
 و برودت هست گرم ای مرد خور
 هم کباب و خشک باید گونه گرم
 آبرو و آب هر طعام آمد حدیث
 شد چو متعفن رساند صد زیان
 ظرف بی قلع نمی آید بکار
 گر نصیبت نیست چینی بهتر است
 خاصه به آب در تاثیر خوب
 میکند عنسیان صفر اید و آ
 نان جرم گوشت فاسد قاسق است

اگر غذا ترش است نمکین ششی بخور
 دایما هگنر مخویک چیز را
 هم لحاظ فصل را داری ضرور
 در مرض جرب فرمان طیب
 خوش بخور و زنا خورش ساک و بیل
 آسد و هم آسجن دارد بے
 اگر کنی در ورش عادت نبست
 هم ششی کن ای برادر ج شام
 ساعتی میتسلوله هم کن بالضرور
 لازم آمد هم تحرک هم سکون
 ای سپر بیشک هوا خوری کن

هر مرض رینج زین حکمت ببر
 فرض هم بر خود مکن پرسیر را
 ز اختلاش هست بیماری ضرور
 در غذا پرنهیر باید ای حبیب
 رغبت تو هر چه در سازد قبول
 قدرت حق را چه میداند کس
 بهر کم خوری ریاضت خوبست
 تا شود کامل از موضهم طعام
 در غذا هرگز نمیکرد و قنور
 ترک یک نین هر دو میباشد زبون
 در مکان مانده غذا خوری مکن

تا کجا بجرم در قید مکان
 زین هوای تازنیابی کسجن
 بی ضرورت فاقه هم نبود مباح
 از خلو گزیده سازد انجذاب
 بهر تسکین ناشتا خوردن خوشست
 لقمه گرم پگاهی خوشست
 سیر خوری باعث مستی شود
 عادت تکثیر یا تقلیل هست
 گز عادت لقمه برتر شود
 کم بخوریک لقمه از خواهش عقل
 کل خسیه اوسط اندازه دار

هر سخن کن سیر باغ و بوستان
 زان شود بهضم غذایت بی سخن
 در خلوسا ز غلو باد و بیاخ
 خلط واحد را شود صحت خراب
 از غذا شل و اخوردن خوشست
 ای پسر از مرغ و ماهی خوشست
 کم غذای موجب پستی شود
 منحصراً قوت تحلیل هست
 گاه بهضمش معده متحیر شود
 تا نباشی از گزایش کیل
 در امان باشی ز هر سقم و مضار

بیشی یک لقمه استستی مد
 گزیداری شود فاسد غذا
 وقت خوردن هم مکن بسیار
 آنچه نان خورکان همه بکار
 هم بساز و دهنی آید بکار
 در بن دندان که این باریست
 چون غذا با شکر او شده و
 دان که دندان آسایم گسست
 لقمه میسباید بانداز گلو
 شیر را خوردن نباید با سکه
 می شود پید از او کثرت فساد

این کمی چالاکي و پستی دهد
 استراحت می شود راحت فرا
 گو که این دیری ترا کرد دست سیر
 هضم یابد با هم از غنچه ارگ
 فرصت خاییدن هر شے بد
 از برای هضم نیز آسایت
 گشت تخلیص بسا مان خو
 آله هضم غذا از قدر سیت
 تا شود هضم غذا از وی فرو
 نیز با خربوز و ترشے نمک
 نیز نیسیا بد به معده انجامد

هر سرچ لهضم شته ز یاد دار
 هم دو قابض هم دو سهل را محو
 بیضه را با شیر هم خوردن خطا
 چیزهای سخت را خوردن خطا
 در پی معده گرسازی جماع
 بعد پاسی شب مناسب این سل
 تا ماند قوت اصلی بحال
 سکر هم کن آنچه عادت بوده است
 بر رواج قوم کن بمعیوبت
 آب را بعد غذا کن نوش جان
 پر کنی گر معده را پیش از غذا

با بطی لهضم در شرکت میار
 پنج صحت را ز نادانی مبر
 در کتاب طب نبوی نارسوا
 نشکند آنکوز دندان نارسوا
 جز مضرت زان نیابی انتفاع
 بلکه خورچه پیر پی نعم البدل
 زان نخواهد شد کمال از و ال
 ترک عادت هم عداوت بوده است
 یاد دار افراط و کثرت خوبست
 می شود بهضم غذا زان بگمان
 بهر ماکول است جا ماند کجا

جرعه از بهر تشکین لصب و
 گزنیابی آب شیرین اتفاق
 میدهد یاری همت آب صاف
 کار حاصل نماید آب گرم
 بانکه از بهر قی متعمل است
 در کلاس آب گرا نغاره
 وقت خوردن گشته سردی و از
 از تدبیرش بکن فصاحت و نحو
 ز آب تالاب است آب بی ان
 از همه به آب کان آهنین است
 آب کان کند که اکثر گرم ان

گریبوشه شفق نبود قصور
 جوش دهن در گردوش من اوق
 می شود پیدامضرت ز احتلا
 میکند نوشیدن او معذرم
 ز آب آهنین فایز ایل است
 سر و سازی به بدن از چاره
 می شود کشتن سر و سرور
 تا نماند بنز و اضی اندر
 تازه میگردد از وجان روان
 تقویت بخشش همه مردوزن
 انچنان حمام شد لایق در ان

گریامیزی تو آب اندر شراب
 برف اند آب در گمان خوش است
 آب شور می کند دفع خمار
 مختلط کن آب را در شیر با
 در قمر بنیخ آب را گردد کشته
 هست آب مرده در قولی گر
 هست مار القرع و مار الحکم هم
 هر دو را شده عرق از شرکتش
 جسم را پاکی از او حاصل شده
 اگر کنی پاشویه ز آب گرم هم
 اگر دی شکل است جزو آب آن

دو در گرد زو ضررهای خراب
 بهر چیران بد پی برنا خوش است
 پنج بیدار س زو اید پی شمار
 در نهارشش خور بین تا شیر با
 هست چون آب حیات از بی غش
 میشود تاثیر نیکوزان بدر
 نیز مار الحکیم ای و الا شیم
 نفع بخش آید فیض و برکتش
 چرک هر شیای از و زایل شده
 زین عمل تب میشود بسیار کم
 هست در کاواک و هر شی نمان

از کلان بین قطره رادرنگر	بی تامل دست کرم آید نظر
زان بگردیدست سیال و روان	بس حکویم پیش علم آب خوان
هست لازم انتظام اکل و شرب	بس مکن بدنام نام اکل و شرب

آداب اکل و شرب

گر شوی مدعو میان نجمن	در خورشادست سبقت بر مزن
چون شوند ارباب مفضل دست	پیش آنجا بعد چیرمی پیش
خورده را باز از دهان بیرون بیا	فضله چیری به پیش کس مدار
غیر را پس خورده خود را مده	استخوان خورده پیش کس منده
ذکر اشیای غلیظ صلا مکن	از کراهیت نسازی کس سخن
قی گر آید خاج از محفل شو	گرنیای تاب رکنج برو
خوب نبود مچ مچ آواز دهان	همه ملین نگشتهار از زبان

هم لُغاب لب پخیزی بر مرز	گر شود سیری مَحْضَل بر مخیز
آب بینی را نکه دارای پسر	تا نیاید دیگرے را در نظر
چیز نه طبع با هم تف مکن	مخیش بیرون لب کن اف مکن
بارها یک چیز را منما طلب	گو پسندت شد مکن بیجا طلب
شاید آن باقی نباشد الا کلام	ذلت داعی مکن بزم عام

ای پسند پدای را بخون
 بهتر از صد پند تقمانش بدان

کتابه فقیر محمد الدین عن الشرف

و ما کنم ز دل جان که اخذ ای جان زیاد و صر محفوظ باو این کُتبان

قصیده در تقریظ ششوی باغ زرق شہر آفاق و مدح گیہان خدیو
 علی حضرت نظام الدولہ نظام الملک آصفیہ فتح جنگ میر محبوب علی خان
 بھادر سیر آرای کشور فرخمن بنیاد حیدر آباد و کن ادم اللہ سلطنت و ملک
 رنجتہ خامہ اتھرب محمد عبد المجید مالک مطبع انصاری دہلی

سپیدہ دم کہ ز خواب گران شدم بیدار
 نوید باد کہ ابر بہار لطف و کرم
 نہ ابر آب نشان بلکہ ہفت گنجینہ
 زمین فقط نبود بہرہ و زر و برش آن
 ز زیر نون زمین تا بہ فوق نون فلک
 بر آمد زور و گفتمش جساک اللہ
 بصولت عمرے و بسطوت علوے
 محتط دولت و اقبال و کامران جہان
 بصیت و ودیدہ بش و شنانش در ہر سو
 محب بختن پاک و حامی اسلام
 بر زخمہر خدات عمود ملت دین
 یل بہارہ خورشید آسمان کرم

بگو شدم آمدہ آواز یا اولی الابصار
 احاطہ کرد بر آفاق از ہر اقطار
 بہ ہفت رنگ بدامان دہر گوہر بار
 کہ زیر نالہ او نید ہفت گیسو دار
 مانند خبر بکتب نام و رحمت و آزار
 کہ یافت از خبر تو دلم شکیب و قرار
 ہمان امیر کبیر و ہمان ستودہ شعار
 مدار جاہ و جلال و بدیر لیل و نہا
 چو شاخ بید بلرزند و دل پر از زنا
 بر می زو صمت جو و وجیہ در امصار
 لسان امۃ خیر البریتہ الاخیار
 امیر حیدرہ آباد و رنجتہ حسد

بلند مرتبه محبوب علی خان
 بمفردات و مرکب چو دوشش و مفر
 بهفت سبع که گریز بگری بغور نظر
 برون زرقه ام از حد شرع و در حدت
 مگر قصور او اے حق خداوندے
 یکم من آنکه کنم شکری خلعت اغراز
 بقای دولت اقبال قطب دولت دین
 از انتخاب اولی علم جید لیسرت
 عبیر ماطت او فر اگرنت جهان
 علوم مرتبش باج خود از کیوان
 زبان به حدت اولال و صورت اکرم
 چو از مناقب آثار مصطفی پر وخت
 ز طرب روح چو پر وخت گویا بگاشت
 ملقب است به باقی مصنفش ذوالجود
 چون که سال نمودم ندای خضر آمد
 خامی صبر قناعت پایی خود بستم
 در دو و رحمت یزدان ساوا را احقر

نظام مملکت عدل داور و داور
 بنام دوست قیام منظر و اسرار
 درین قصیدہ بنجواش قرۃ الانظار
 نہ پر زخو نمودم قوائے اشعار
 کہ نیست چاره از ان فی دہل مکنات با
 سوائے آنکہ بتقصیر خود کنم اقرا
 ہمیشہ باد قرین ثوابت و ستیاء
 سلیم سبع کریم النجار ذوالافکار
 جامع کلماتش چو نافہ تاتار
 اضافتش بہ نظام الرایتہ است عیا
 زحق منقبش نکر عاجز الانظار
 نمود کشف ز حکمت معانی ابکار
 تتمہ بہر علاج جسم خوش نیار
 عزیز و محترم و صاحب الافکار
 کہ سال طبع گوید موصول الاضرار
 ز جای خویش بجنبم چو یلگون دوا
 بروح خستہ نمین و آلہ الطہار

خاتمه کتاب الماس کتاب

از کلام مولانا رفعت همشان فطرت و منت فرشته قدر سپهر صدر
 ابو الفضل و دران فضی عہد او ان خاقانی شروان فصاحت قافانی شیراز
 بلاغت ندید بدیع ہمدانی میرزا عباس خان شروانی محشی این ششونو
 لاثانی دام محروسا ماطلع بحسم الیانی

در لطافت ہیچو صنعاے مین
 چاق میگرد و ازو ہر مضحل
 یا چو باغ فیر کاشان جان فرا
 قہ ہائش چون براوج چرخ
 آب اوصافی چو اشک عاشقان
 دولت و اقبال را در وی حلول
 زینت این مصر را انفس زودہ اند
 نور چشمان جناب پنجتن
 فیض او جاریست مثل آب نہر
 اہل دل را پیشوا و سرگروہ
 ہر یکے داند و را شاہ و دولے
 چون منوچہر فریدون لشکر

ہست شہر حیدر آباد دکن
 بالیقین آب و ہوائش معتدل
 باغہائش ہیچون من و کوشا
 قصر ہائش چون سہ فیروز نگارہ
 رود موسی زیر بارویش روان
 طول و عرض شہر چوین اسلام پول
 چار سویش اولیا آسودہ اند
 زانیمان ہستند سہ مخدوم من
 میر موسی جاگیرین و زناف شہر
 میر محمود ہست بر بالاے کویہ
 موسی سید حسین ابن علی
 شہر یارش نامدار فتح جنگ

محبوب علی شاه دکن
 تاجدار کشور فرزانه
 کوه تمکین تسلیم بود و کرم
 باریا بانش جلیل لغت و رو
 در میان آن گروه سر بلند
 شاعر ماهر ادیب و لوزعی
 صاحب دیوان و چندین مثنوی
 ز انبیا نظمی چو درهای خوش آب
 مشتعل بر حال ماکولات نغمه
 طبع فرمود از برای خاص عام
 تا مد هر سال گل ر بوستان

در ساجت و ربالت و الیزن
 خوند کار عرصه موانع
 کمان دانش نیر جبهه و حشم
 هر یک دانش و در و فرخ نژاد
 هست بنی راجه باقی ارجمند
 منشی جاد و بیان و المع
 هر یک بی مثل با طرز نو
 باغ زرق است نام آن کتاب
 در تیر هر حرف بهفته است مغر
 با کمال استهلا و اهتمام
 باد باقی کامران شادمان

میکند رفعت دعا هر بامداد
 مورد الطاف آصفیاه باد

تایخ طبع باغ زرق از جنس شمیم نیر علی نقی صاحب نوب چشمه شمیم سلمه رب

سال تماش گفت نقی ثمرات نهال بلند باد
 ۱۳۵ ۱۳۴

گشت تمام از فضل خدا نامه باقی خفران

نتیجہ فکر صائب منظر مضامین غرائب منشی عذب البیان طرب اللسان سر آمد
سخنوران اویسان بان طالب اہل منشی محمد کفایت اللہ صابرق فیہ مطیع انصار

حمد خداوند جہان فسرین	نفت نبی خاتمہ مرسلین
منقبتِ عترتِ خیر الورای	الفِ اصحابِ نجوم المذای
دوستی اہل علوم و کرام	نصح ہمہ خلق چہ خاص و چہ عام
ستہ ضروریہ دین بشمارین	زندگی و موت تو باید برین
پسترا زین نیسرخدار پاس	آنکہ عیان کرد بناے قیاس
داد حسد و کالبد خاک را	چاکر او ساخت نہ افلاک را
علم و سن ساخت نشان شرف	کرده وراقبتہ نماہر طرف
قبلہ آن قبلہ نما باقی است	آنکہ ز بہت برحل راقی است
آنکہ ثبت است کتاب جدید	در منہر طرب بفکر سدید
آنکہ بنگداشت از ان نکتہ	نظم نمودش چو در سفتہ
جملہ دوا و ما و حواس گاشت	ہیچ بیانی نہ از ان نگاشت
امر بفرمود کہ چاپش کنند	سکہ بہبودے گیہان زنند
ہیچو پری سپکر عور صفت	چاپ شد از ضابطہ عاطفت
ہمت تایخ نوشتن نبود	لیک خضر آمد و فرمود زود
برق علی الفور بگوئی کلام	بارق باقی است شفاے اوم

از تاج طبع سخنور نامی بنور گرامی دلیل الشعر افاضی ابوالسمعیل
یوسف حسین صاحب خانپوری محکم تخلص ضایع الله تعالی عن شهر النوا

ز عهد ازل تا بروز جزا	نه بینے چنین ذہن اطرو برزا
بہر روز یک لغت نفرو نو	بہر ساعتی تازہ ماجرا
گئی حمد و گدازت و گدازت	گئی مرثیہ گدازت و گدازت
گئی در غزل ہجو حافظ غریق	گئی ہجو عرفی قصائد سرا
گئی ذکر اخلاق و تہذیب نفس	چو سعدی معنی فرخندہ را
گئی ذکر شامان پیشینہ چون	نظامی گئی سیرت من مضمون
گئی در خطابت چو سبحان ملیح	گئی در مناجات سبحان بلا
گئی ذکر و تشخیص بر و عرض	چو تشخیص لقمان حکیم خدا
مگر باقی ناصح بندگان	پہر فنون پرورش جہہ سا
عطار و رستم یادگار ز من	خاتم صنایع کیوان تقا
رقم زو کرار پس در علم طب	کہ ہر فقرہ اش گوہر بی بہا
بنایت غریب نہایت عجیب	بہ اذعان قریب و بغیرت رسا
اگر بودی امروز شیخ رئیس	بشاگردیش گشتے فرسودہ پا
ورق برورق کردہ دیدم کتب	چو تحصیل طب بودہ ام مقصدا

صحنه شوی باغ زواق

صحنه	سطر	غلط	صحیح	صحنه	سطر	غلط	صحیح
۸	۱۱	کشکے	کشکے	۶۸	۹	رو است	دو است
۹	۹	عطس	عطش	۷۱	۷	ضرے	ضرب
۱۱	۱	هر چنز	هر چیز	۷۸	۴	برگ او مجروح گشت	برگ او مجروح گشته
۱۱	۵	باد	یاد	۷۸	۶	آب او	ز آب او
۱۱	۱۰	عطس	عطش	۷۸	۸	مُرا	مُحسّر
۱۴	۴	حبیب	حبیب	۷۹	۵	کلبای	کلبایش
۳۰	۷	بدیع انضمام	بدلی انضمام	۸۰	۳	ضر	ضرب
۳۸	۳	مصلح اور رغن و شیرینی	مصلح اور رغن و شیرینی	۸۲	۳	قولنجان	خونجیان
۳۵	۶	کرزاز	کرزاز	۸۲	۶	حب القلب	حب القلب
۴۲	۳	خرفا	خسوف	۸۳	۱	سیاه	سیه
۴۷	۹	هم	و هم	۸۶	۶	بعد سطر ششم بخط حلی لفظ گندنا سوا نوشید نشد	
۴۹	۱	دوره و خفقان	دوره خفقان	۹۰	۵	نیر	نیز
۶۶	۳	هم شکر	هم شکر	۹۷	۱۱	برشش تار	هر کل شش تار
۶۶	۱۱	ضرش	ضربش	۹۷	۱۱	بر بین	بر بین
				۹۸	۱	نیر	نیز

۲ صحنه
۲ سطر
۲ خط
۲ حرف
۲ نقطه

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۹۸	۵	ازو	زو	۱۳۷	۶	قیا	فیا
۱۰۸	۱	فعل	فعل	۱۳۷	۱۱	دار فضل	دار فضل
۱۱۸	۵	گراز	گزراز	۱۳۷	۲	نفع کم	بج کم
۱۲۲	۸	نیر	نیز	۱۳۹	۱	راہ	رہ
۱۲۸	۱۱	ویلر برای ویلر	ویلر برای کالک	۱۳۹	۱۱	قاسق	فاسق
۱۳۰	۱۰	شیر مے آمد	شیر مے رد	۱۴۳	۲	رضا	صابر
۱۳۳	۱۰	تدرج	تدرو	۱۴۴	۵	رخه رضا	صابر

نام کتاب	نام کتاب	نام کتاب	نام کتاب
تاریخ اندلس اردو قابل دید نہایت عمدہ خوشخط مطبوعہ انصاری پریس	المامون اردو تاریخ یعنی حالات مامون الرشید آثار الدولہ فی التریب	تسرخیمہ رحمت یہ کتاب تصوف میں منظر ہے اور بڑی بڑی مستند کتب تصوف کا کتاب	حیات قانون طب و دلی قرابادین دکانی قیمت
تاریخ سرحدیپ اردو یہ عجیب تاریخ جو چڑھنے سے عبرت ہوتی ہے	مدینہ طیبہ اردو قیمت روضۃ المناظر فی اخبار الاول و الاولاد قیمت	یہ قیمت فیجملہ جیلانی رحمۃ اللہ علیہ قیمت	قرابادین قادری قیمت رسالہ شمشیر مع علاج قیمت
مطبوعہ انصاری پریس تاریخ دل چسپ اردو یہ کتاب چھ حصوں میں طیار ہوئی ہے اور سچے اور شہید حالات و احداث عقیدہ کے گئے ہیں	سیرۃ النعمان فضائل و مناقب امام غلام رحمۃ اللہ قیمت حسن البیان جواب سیرۃ النعمان قیمت فیجملہ	نخستینہ الاسرار در عجایب حصن حصین قیمت فیجملہ دیوان اردو خواجہ میرزا	مطبوعہ انصاری پریس ایضاً کاغذ سفید قیمت
دیکھنے سے متعلق ہیں مطبوعہ انصاری پریس تاریخ آل عباد و اسیں جفا اہل بیت کے حالات کیفیات مفصل لکھے ہیں اور تبرک مقامات نقشے ہی اپنی اپنی جگہ ہر جہاں ہیں قیمت جلد	تاریخ نبی اسرار ایل اردو سیرۃ المرحوم فی اخبار شہداء غلام علی آزاد مطبوعہ قیمت فضائل امام سنا فی قیمت	تذکرۃ الاولیاء حضرت شیخ فرید الدین فارسی قیمت عالم الکتاب مصنفہ خواجہ میر درد علیہ الرحمۃ علم تصوف میں عمدہ اور بے نظیر کتاب قیمت	مطبوعہ انصاری پریس ثانیات ہی عمدہ قابل دید
نقشے ہی اپنی اپنی جگہ ہر جہاں ہیں قیمت جلد ایضاً کاغذ لایق قیمت	ایثار العلوم مصری ابن حجر مکی قیمت کتاب الاعلام لابن حجر سید احمد مدنی اسرار الصلوٰۃ	تذکرۃ داؤد الطالک مصری مفہوات ابن البیطار مصری در چار جلد قیمت فیجملہ کشف المکنون فی معانی	مطبوعہ انصاری پریس ایضاً کاغذ سفید قیمت
ایضاً کاغذ لایق قیمت سناری النجف فارسی قیمت تاریخ اخلاقیہ عربی قیمت	ایضاً کاغذ سفید قیمت ایضاً کاغذ سفید قیمت ایضاً کاغذ سفید قیمت	ایضاً کاغذ سفید قیمت ایضاً کاغذ سفید قیمت ایضاً کاغذ سفید قیمت	ایضاً کاغذ سفید قیمت

اشتہار الاظہار واجب

کئی جو کچھ کٹی باقی آئے

بسر ہو جا کار دین بین ساری

ہمارے سچے خاندانے جسے اس کا خانے کی اچھی مہر مانی اور نو

افزون ترقیان کشین ہننے قرآن وحدیث کی اشاعت کا بیڑا اٹھایا ہے ہمارے

ہاں کے طرح بطرح کے قرآن مجید رنگ رنگ کی حاملین صحیح صحیح مستکی نئی

ستھری کتابین جس پر دین کا دار بجھا جاتا ہے جیسی ہوئی موجود ہیں جس صاحب کا

جی چاہے سگوار ملا حظہ فرمالین علاوہ ازین سن ابی داؤد جبکا آجتک ملنا دشوار

تھا اس کا خانہ نے مدتوں کی عرقریزیوں کے بعد ایک ٹٹ تک مع شروح و

حواشی جدیدہ پسندیدہ مرتب کیا ہے باقی زیر تحشی اگر زندگی ہے تو

انشار اللہ تعالیٰ مابقی مین بھی سعی ینیع کی جائے گی اور

تھے الامکان جلد شائع کریشی

مکمل کوشش وفاق فیہ

المش

حاکم عبدالحمید عفی عنہ

انصار پریس

وَمِنْ بُيُوتِ الْحَكِيمَةِ فَهَذَا وَتِي خَيْرُ الْكُتُبِ

الحمد لله والمنة لله كتاب الاجواب مفيد شرح وشاب مستمى



تأليف شريف النصف لطيف دامای زمان کیمای جهان حکیم مجاهد الدین محمد

مطبع البری قم مترجم محمّد جامی با اذن مطبعه کوفیه



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد للرب العالمین والصلوة والسلام علی رسولہ محمد وآلہ واصحابہ جمیعین۔ جانا چاہئے کہ اُنے چند خاندے کتاب عظیم الفوائد کے جو حکیم مجاہد الدین مرحوم مدرسی کی تصنیف سے ہی

نامان درجے خاصیت کھور نور

گرم و خشک بدن کو موتا کرے خون برہا و دل دماغ ریشہ سے منفکھاوے بعض گرم و تر کو قوت بخشنے خفقان کو فائدہ دیوے پیٹ بھوٹا زہر والا بھی طبیعت کو ملین کرے اور در در کے بھگا کر پیوے

گرم و خشک گرم مہاج کی بھوک برہا و گرمی دور کر قابض حلق اور سینے سونف اور زہر اول درجے میں نہیں کیے آم کو بھول بن لکے بانی اسکا چلے ہوئے کو نقصان کو بھگا کر ہے کو ملائے تو فائدہ دے دھوپا نے میں بہت مفیدی پہنچا وے پلا وے

گرم و تر اول خشکی دل کو فائدہ بخشنے دماغ کو قوت دیوے حلق کو نقصان مصری و رشک درجے میں خفقان اور گرمی کو دور کرے اور ادرار لا وے دیر بھم ہی اسکا نور

گرم و تر ہے معدے کو فائدہ دیوے خفقان دور کرے معدے کا تھکے گرم مزاج کو ناراض پہلے درجہ میں دل کو تقویت بخشنے طبیعت کو ملین کرے کندہ ہوئے کامر با نور ہے

گرم و خشک گرمی کی زیادتی کو فائدہ دیوے اسہال کو قبض کرے جگر کو ضعیف انار شیریں اور دوم درجہ میں اور سرد مزاج سونٹ پروردہ اسکا نور

معدہ اور نہایت کو قوت دیوے صغریٰ حرارت کو اور خفقان اور زہر کے کو دور کرے طبیعت کو ملین اور پیاس کو دفع کرے اسکا کھور اسکا نور

سرد اول درجے معدہ اور جگر کو تقویت بخشنے بھوک برہا و گرمی دور کرے اور خون کی حرارت کو دفع کرے خاصیت اسکا نور اسکا نور

باب الالاف

نامان درجے خاصیت	کھوڑ	تور
سرد خشک دوسرے درجے میں	سرد و فراخ نارنجی لالہ	سرد و خالص اسکا تور
گرم و خشک دوسرے درجے میں	دل کو قوت اور فروخت بخشنے ہضم لاوے پھینکے کو ضرر	مصری اور شکر اسکا تور
گرم اول درجے میں تیسرے درجے میں	حلق اور سینہ کو فائدہ بخشنے خفان دور کرے بدن میں خون لاوے جگر کو قوت دیوے	نہ کھوڑ نہ تور
تر پہلے درجے میں گرم دوسرے درجے میں	مواد پکاوے سینے کی خشکی دور کرے حلق اور پھینکے کو فائدہ بخشنے خاصیت	نہ کھوڑ نہ تور
گرم و تراول درجے میں	بدن کو قوت دیوے اور موتا کرے خون خالص پیدا کرے ترش انگو کشفی بخشی لاوے	زیرہ اور چوری اجوان تور
گرم و تراول درجے میں	بدن کو قوت بخشنے گرم دور کرے دل اور معد کو قوت دیوے ہضم بڑھاوے غشیاں دور کرے طبع کو ملین کرے	گرم فراخ کو پھینکے لاوے اور شیشہ انارین تور
خشک پہلے درجے میں گرم دوسرے درجے میں	معد کو قوت دیوے ہضم کو بڑھاوے جگر کا سدھوے پھینکے کے جلابون کو فائدہ بخشنے میوے کی ضرر کو مفید کرے	سرد و کوشیر اور گرم حراج کو روغن بادام
گرم و خشک	نیمت رکھتی ہی خون سکاوے بدن میں حش ہوے رنگ تباہ کرے اور اخلاط پیدا کرے	جگر کو ضعیف باہ کو سلب اور اور دوائیان
خشک دوسرے درجے میں	پت دور کرے قی اور تشنگی اور خفان کو فائدہ بخشنے طبیعت کو ملین کرے خاصیت	شربت بنفشہ اور خشکاش

زمان	درجہ	خاصیت	کھور	تور
گرم و تر اول	بدن کو قوت دیوے خون بڑھاوے	گرم و تر اول	گرم و تر اول	گرم و تر اول
درجہ میں	نزلہ حار کو فائدہ بخشے مفید ہے	درجہ میں	درجہ میں	درجہ میں
گرم و خشک	رگون کی سستی دور کرے لقوے	گرم و خشک	گرم و خشک	گرم و خشک
درجہ میں	اور فالج اور استفا کو فائدہ بخشے	درجہ میں	درجہ میں	درجہ میں
معدے	اور انشرون کی حرارت کو دفع کرے اور بلغم لاوے	معدے	معدے	معدے
سرد و تر	سرد و تر	سرد و تر	سرد و تر	سرد و تر
سرد و خشک	ہضم اور ہضم کو مفید ہے	سرد و خشک	سرد و خشک	سرد و خشک
درجہ میں	جلاب کو بند کرے	درجہ میں	درجہ میں	درجہ میں
سرد و تر اول	بدن کو قوت دیوے چربی اور بلغم پیدا کرے	سرد و تر اول	سرد و تر اول	سرد و تر اول
درجہ میں	اسمہال ظہیر کو بہت مفید ہے	درجہ میں	درجہ میں	درجہ میں
گرم و خشک	بدن میں درپیدا رکھو فالج کو دفع سمی ہو کو مفید ہے	گرم و خشک	گرم و خشک	گرم و خشک
درجہ میں	درجہ میں	درجہ میں	درجہ میں	درجہ میں
سرد و خشک	بدن میں خون غلیظ پیدا کرے	سرد و خشک	سرد و خشک	سرد و خشک
درجہ میں	درجہ میں	درجہ میں	درجہ میں	درجہ میں
گرم و تر اول	بدن کو قوت دیوے سینه کو تراوت خشکی کو دفع	گرم و تر اول	گرم و تر اول	گرم و تر اول
درجہ میں	کے شانے کے زخم کو بہت مفید ہے	درجہ میں	درجہ میں	درجہ میں
سرد و تر	خون بڑھاوے دماغ کو قوت بخشے	سرد و تر	سرد و تر	سرد و تر
بدن کو تازہ کرے	بدن کو تازہ کرے	بدن کو تازہ کرے	بدن کو تازہ کرے	بدن کو تازہ کرے

نمان	درجے	خاصیت	کھوڑ	تور
سرد و تر	بدن کو قوت دینا کھانسی کو فائدہ انٹریوں کے زخم کو اور قی کو مفید ہی اور لاوے	بکار لاوے	بکار لاوے	انمان بھگونا۔ شکر یا گرم چین ملا کر کھانا
گرم و زول	خون خالص پیدا کرے	دیر فیم	ریج پیدا کرے	مونیور شر اسکا تور
سرد و خشک	ماضم ہے حرارت دور کرے	نزلہ سرد کو چھیرے	معدہ چین	شکو شہد تور
معتدل مائل	مانگی دور کرے شکم میں قبض لاوے	سودائی مزاج	سودائی مزاج	سکنجین اسکا تور
گرم و خشک	معدے کو قوت دیوے بھوک لاوے	پیلوین درد	اور سودا	گھی گوشت اسکا تور
معتدل اول	معدے اور دل و دماغ کو قوت بخشنے اور	فضلہ اسکا	صلہ لاوے	شہد اسکا تور
سرد و تر	تقویت دینے میں بدن ہی شیرین سے ترش	کھانسی لاوے	کھوڑ	شہد اسکا تور
سرد و خشک	معدے کو قوت دیوے بھوک لاوے	کھانسی لاوے	کھوڑ	شرت بھنٹہ اور خشنش تور
گرم مزاج	گرم مزاج کو موافق آوے انٹریوں کی خشکی دور کرے	زیرہ اور مصلی	ضرر دیو کھوڑ	اسکا تور

نمان درجے	خاصیت	کھوڑ	توڑ
گرم و تر دوسرے درجے میں	غذائیت بہت فضلہ کم لطافت اور صلاحیت کچھ	نہ کھوڑ	نہ توڑ
خشک سیدھے درجے میں یا تر زوٹ گرم دوسرے درجے میں	غذائیت بہت فضلہ کم بدن کو تراوت بخشنے اور خون پیدا کرے	خون غلیظ ہووے اور صلیب لاوے دیر ہضم ہے	سیرک و بجنین اسکا توڑ
سیر و خشک درجے میں	اگر ترشی دیگر پکاوے تو بہتر ہے صفر پیدا ہونے نہ ہووے	در دیشم جوارشات	
گرم و تر دوسرے درجے میں	بدن کو تراوت بخشنے اور خون لاوے	دیر ہضم ہی	کاجی اور انار کا شیر
گرم و خشک	معدے کو قوت اور دل کو فرحت دیوے دماغ کو تقویت بخشنے طعام کی ہضمیت لاوے	گرم مزاج کو در دوسرے	سب بجنین اسکا توڑ
گرم و خشک میسرے درجے میں	طعام ہضم ہووے ریج اور ہوا کی مضرت کو دور کرے معدے کو تقویت دیوے	انٹر یوں کو شور	طبشیر اور کیترا توڑ
گرم و خشک میسرے درجے میں	بھوک لاوے ہوا مضر کو دفع کرے	ہار مزاج کو درد سر ہووے کھوڑ	دھونا مانی یا سرک یا ترشی
سیر و خشک مائل بطرف حرارت	صفرے اور بلغم کو دور کرتے قابض ہی	ریج پیدا کرے	گرم دوائیں
گرم و تر تھوڑی خشکی کے ساتھ	خون پیدا کرے دماغ کو قوت دیوے	دیر ہضم معدے میں ریج پیدا کرے	گلی اور گھٹی تلی ہوئی اسکا توڑ

نشان دہی

نمان درجے	خاصیت	کھوڑ	تور
خشک پید درجے	بدن کو قوت دیو سرد مزاج کو موافق آوے	پیشم اور روغن شش اور سینے کو ضرر	روغن شش اور سینے کو ضرر
سرد و خشک	دل اور معدے کو قوت دیو حرارت اور پیاس کو صفرے کو دور کرے قابض اور مدر ہے	نہ کھوڑ	نہ تور
سرد و تر	پایں بجھاو بدن کو موٹا کرے حاج کو مفید ہو کرے	سرد مزاج کو اور وہ ہاضمہ اور جراثیم	سرد مزاج کو اور وہ ہاضمہ اور جراثیم
سرد و معتدل	دیرضیم ہی خون خالص پیدا کرے بعد ہضم سینے اور خلق اور تخفیف کو فائدہ دیو اور جھوک لاوے	دیرضیم	پودینہ اور شہد
گرم و خشک	بھوک لاوے بدن کی تراوت کو گٹھاوے اور شکم کو قفس کرے	دیرضیم پیاس گرم مزاج کو ترشی لاوے بدن چار مغز	گرم مزاج کو ترشی لاوے بدن چار مغز
معتدل	بدن کو اور بدن ہارون کو قوت دیو قابض	رج پیدا کرے دیرضیم جراثیم اور سرد	رج پیدا کرے دیرضیم جراثیم اور سرد
سرد و تر	غذائیت کم فضلہ بہت لاغر کو مفید ہے	دیرضیم	سرد
گرم و خشک	سردے اور دل کو قوت دیو بدن کو موٹا کرے سردی کے خفقان کو فائدہ دیوے	دیرضیم	دیرضیم
سرد و تر	بدن کو قوت دیو اور فرہ کرے	سنگ مثانہ پیدا کرے	سنگ مثانہ پیدا کرے

نامان	درجے	خاصیت	کھوٹ	تور
چرخ گرم و خشک	معدے کو قوت بخشنے باضم طعمام ہووے طبع کو ملین کرے ریح کو دفع	گرم مزاج کو کھوٹ ترشی تور	گھی اور	
چرخ گرم پہلے درجے	بدن اور سینے اور پیچھے کو تراوت بخشنے کھانسی کو فائدہ دیوے	دیر ہضم بریان اور شہد	دیر ہضم	
چرخ سرد و خشک	دل کو قوت دیوے بھوک لاوے خفان کو فائدہ بخشنے جلاب کو بند کرے	سینے اور سر کے شربت دو سر درجین	سینے اور سر کے شربت	
چرخ سرد و تر دوسرے درجے میں	گرمی کی تپ اور پیاس کو مفید ہی	معدے اور پیچھے کو اور گلقت اور شہد	معدے اور پیچھے کو اور گلقت اور شہد	
چرخ سرد و خشک	صفرے کی حرارت کو دور کرے خون میں لاوے	سرد مزاج کو ملین دوائین اور گرم مصالح	سرد مزاج کو ملین دوائین اور گرم مصالح	
چرخ سرد و خشک	حار تیون کو مفید ہے صفر اوی جلاب کو بند کرے اور غلیان کو دور کرے	سرد مزاج میں گھی گوشت	سرد مزاج میں گھی گوشت	
چرخ سرد و خشک	خون غلیظ پیدا کرے جس سے صفر پیدا ہو	دیر ہضم گھی گرم مصالح	دیر ہضم گھی گرم مصالح	
چرخ گرم و خشک	غذائیت بہت رکھے اخلاط نیک پیدا کرے	دیر ہضم گھی گرم مصالح	دیر ہضم گھی گرم مصالح	
چرخ گرم و خشک	سردی کے کو فائدہ دیوے ہوا مضرب	سینے کو گرم باغ دودھ اور گھی	سینے کو گرم باغ دودھ اور گھی	
چرخ سرد و خشک	سردی کے کو فائدہ دیوے ہوا مضرب	سینے کو گرم باغ دودھ اور گھی	سینے کو گرم باغ دودھ اور گھی	

نابین

نَمان	درجے	خاصیت	کھوٹ	نور
پیشہ	گرم و خشک دوسرے درجے میں	خون خالص پیدا کرے جلد ہضم ہو و پاکیزہ ہو بدن اور دماغ کو قوت اور تراوت تازہ بخشنے پیدا کرے	گرم مزاج کو درد اور ترشی	سکینین
ب	سرد و خشک	معدے کو تقویت بخشنے حرارت کو دفع جلا بکھائے مٹانے کو کھوٹ گھٹی اور سرکہ		
ج	سرد و تر	غذائیت بہت رکھے خون برہا و صفرے کو دفع کرے پیشاب زیادہ لاوے خشکی لاوے	بدن میں گھٹی دوچھ	شیرنی
د	گرم و تر	حرارت کو دور کرے بدن کو تراوت بخشنے جلد ہضم ہو وے جاری چلن کا تری اخلاط کے ہمراہ ہوتا ہی	دھنیان زیرہ سرکہ	
ه	گرم و تر	خون خالص برہا وے گردے اور رحم کو تقویت بخشنے اور اربول لاوے	گرم مزاج کو گھٹی اور ترشی	
و	گرم و تر	حار معدے کو فائز بخشنے بسیج معدے کو ضرر دیوے ہیکی دور کرے	سرد مزاج کو مضر ریح پیدا کرے	بلر اور سوف
ز	سرد و خشک بعضوں کے گرم	معدے کو تقویت دیوے حرارت دل کو دفع کرے شکم قبض ہو وے	دیہم حلق اور سینے اور حالہ کو مضر ساتھ کھانا	دھو کر نکالے
ح	سرد و خشک خشکی میں شرب سے زیادہ	معدے کو قوت دافع حرارت اور فائز بخشنے حلق اور جگر اور معدے کو قوت دیوے دل کو قوت	حلق اور سینے اور حالہ کو ضرر دیوے کھانا	نمک اور کالیج سے کھانا
ط	گرم و خشک دوسرے درجے میں	حار و جگر اور معدے کو قوت دیوے دل کو قوت حرارت غریزی کو بچاؤ و تھلاؤ و قوت کو فائدہ	گرم مزاج کو سرد بھیسے کا درد درد سرد و دھنیان	بھیسے کے درو شہد اور درد سرد و دھنیان

نور

نامان	درجے	خاصیت	کھور	نور
چھپک	سردوتر	حار مزاج کو مفید ہے بدن کو توازت دیوے خشکی جسم کی دور کرے	دوران سرد	گرم دوا بیان مر باد رک کا
چھپک	سردوتر	بدن کو توازت دیوے حرارت اور خشکی دور کرے	سرد مزاج کو	گوشت کم صالح
چھپک	سرد و خشک	پیس اور صفرے کو دور یعنی دفع کرے بھوک لاوے شکم قبض کرے	در ہضم ریح	ادرک کالی
چھپک	معتدل گرم تر	غذائیت بہت رکھے اخلاط نیک پیدا کرے	اشتر یونین	بھکونا اور
چھپک	سرد و خشک	سید جانول سے غذائیت اور قوت و لطافت میں کم ہے۔	ریح پیدا کرے	پانی میں بھکونا
چھپک	گرم و خشک	جلد ہضم ہو وادرا لاو دم اسکی نہ ہر دار ہے	حار مزاج کو	کھی شبد
چھپک	گرم وتر	پنسی کی شکایت اور خارش کو فائدہ دیوے	نہ کھور	نہ نور
چھپک	سرد و تر یا پانی	صفر و می حرارت دفع کرے بھوک لاوے	نزلہ سرد	مر باے
چھپک	خشکی کی طرف	معدیکو قوت دیو فضلہ اسکا دیر ہضم ہے	لاوے کھور	بیلہ۔ نور
چھپک	گرم و خشک	آتش کے جلے ہوے کو پت اسکا مفید ہے خارش	زیادہ اشمال	گرم پانی سے

چھپک

نامان درجہ خاصیت کھور تور			
گرم خشک	دودھ تر ہے پھینسیے کو اور حرارت غریبی کو	قرع مثلاً ہوا	اجزای گرم
خشکی بین	اور قوت بدن کو تراوت بخشنے	اور معین	
زاید سرد خشکی	سبک غذا ہی بلغم پیدا کرے لاغر کو مفیدی	ریج پیدا کرے	خشکی شل اور
طرف مائل		ریج شل بنائے	جوارشات
گرم و تر	کھانسی اور سینے کی خشکی کو دور کرے بدن کو	شہد کے	نہ تور
	تراوت معدے کو قوت قابض شکم ہی	ساتھ کھور	
گرم و تر	کھانسی اور سینے کو اور در در کو مفید ہی بن	شہد کے	نہ تور
	تراوت	ساتھ مفیدی	
سرد و تر	حار معدے کو فائدہ بخشنے اور حرارت	دیر ہضم	شہد اور
	دور کرے	ریج پیدا کرے	مصطکی
سرد و تر مائل	بدن کو تراوت دیو دودھ تر ہوا و پیشاب	دیر ہضم	سرد مزاج کو خشک اور
بہ حرارت	زیادہ لاوے		مصری گرم مزاج کو
دوسرے درجے	خون بوا سیر کو اور سرد و ہار یون کو فائدہ بخشنے	حار مزاج کو کھور	سرکہ اور شیرہ کا مٹی
میں گرم تیرے		اسکا تور	
گرم و تر	دل کو قوت دیوے خفقان دور کرے	دیر ہضم	گھی اور سرکہ
		میں گلاوے	
گرم و خشک	دل کو فرحت دیوے رتے اخلاط کو	شانے اور کر	کیر اسکا
دوسرے درجے	دفع کرے سرد و ترے کو فائدہ بخشنے	اور سرکہ کھور	تور

باب الحما

باب الحما

باب الدال

نمان درجے	خاصیت	کھوڑ	تور
گرم و خشک دوسرے درجے میں	بخارات دے نیند لاوے	دما و فرسوسنی نیم برشت لاوے اور دارچینی	
سر و خشک	غذائیت بہت رکھے گھی کے ساتھ قبض لاوے معدے کو قوت بخشنے	معدے میں سرکہ اور کرم پیدا کرے	سبحین
خشک دوسرے درجے میں مندر گرمی اور تری میں	معدے کو قوت دیوے قابض شکم ہی صلیق کے بندشوں کو کھولے اور سودا پیدا کرے	پیشاب بند کرے گھی اور گوشت دیر ہضم اور معد خیرین	
سرد اور درجے	بدن اور گردے کو قوت دیوے غذائیت بہت رکھے قابض شکم	سرخ معدے گھی اور میں پیدا کرے ہضم کی دوا	
فائدہ گرمی اور سردی میں خشکی اور تری میں دودھ جانور کا معدل ہی کثافت اور لطافت میں مچے اعتدال کھتا ہی بہترین غذا دودھ اور گوشت اور نیم برشت ہی سب دودھوں کا گائی کا دودھ بہتر ہی			
لطیف ہی گرمی میں اور تری میں معدل ہے	غذائیت بہت رکھتا ہی بدن کو تراوت بخشتا ہی دماغ کو قوت طبع کو ملین کرے	سنگ نشانہ اور سنگ گردہ ہوا تلی کو مضر	شہید اور شکر
کم لطیف اور معدل ہے	غذائیت بہت رکھتا ہی بدن کو تراوت تازہ بخشتے دماغ کو مرطب کرے طبع کو ملین	اخلاط بد اور سنگ نشانہ و گردہ پیدا کرے	شہید اور شکر اسکا تور ہے
گرمی اور تری میں معدل پایل بہ سردی	دماغ اور کھانسی کو سینے اور انٹریوں کو مفید مرکے رنگوں کو مضر سنگ نشانہ کی بیماری لاوے	شہید اور شکر اسکا تور ہے	
سرد و تری میں معدل است زنا دہ لطیفی	برانیق کو اور دق کو سینے کو اور سیدھے زخم مفیدی اور بدن کو تراوت بخشنے	ضعیف حاملہ اور جگر اور سرخ کو	شکر اور شہید

نامان	درجے	خاصیت	کھوڑ	تور
سرد و تر	سرد و تر	بدن قوت اور تراوت دیوے دق اور بل	نہ کھوڑ	نہ تور
سرد و تر	سرد و تر	اور دو دھون سے زیادہ سرد دماغ بدن تراوت	سرد و تر	سرد و تر
سرد و تر	سرد و تر	نخستہ دق اور سوکھی کھانی کو پیانی پیتاب کا	سرد و تر	سرد و تر
سرد و تر	سرد و تر	جل دور ہوو۔ انہوں اور شائے کو مفیدی	سرد و تر	سرد و تر
سرد و تر	سرد و تر	معدے کی حرارت کو دور کرے بدن	سرد و تر	سرد و تر
سرد و تر	سرد و تر	تراوت نخستہ جس کو دور کرے	سرد و تر	سرد و تر
سرد و تر	سرد و تر	خون برہا وے بدن اور کم کو قوت دیوے	سرد و تر	سرد و تر
سرد و تر	سرد و تر	غذائیت کم گرانی سردے کی دیر فہم ہے	سرد و تر	سرد و تر
سرد و تر	سرد و تر	بلغم پکا دے رگون کو کشادہ کرے مواعیل	سرد و تر	سرد و تر
سرد و تر	سرد و تر	دماغ کے پانی کو سکھاوے باضم غذا ہی	سرد و تر	سرد و تر
سرد و تر	سرد و تر	سرد و تر کو قوت دیوے	سرد و تر	سرد و تر
سرد و تر	سرد و تر	صراع کو دفع کرے اور	سرد و تر	سرد و تر
سرد و تر	سرد و تر	استسقا کو زرد رو کر دے	سرد و تر	سرد و تر
سرد و تر	سرد و تر	دل اور دماغ کو قوت دیوے	سرد و تر	سرد و تر
سرد و تر	سرد و تر	رکھے میندلا و اخلاط بد کو دفع کرے	سرد و تر	سرد و تر

نہ تور

نہ تور

نمان	درجے	خاصیت	کھوڑ	تور
سرد و تر	سوزش معدے کو مفید ہی گرم مزاج کو موافق	سرد مزاج کو	شکر	سرد مزاج کو
دوسرے درجے میں	آوے صفرے کو اور تری صفرے کو فائدہ بخشے	کھٹی دکار لاوے	امینون	امینون
سرد و خشک	صفرے کو دفع کرے دل کو جگر کو قی کو	فائض مزاج کو	بادی مزاج کو	بادی مزاج کو
دوسرے درجے میں	معدے کو فائدہ بخشے جلاب کو بند کرے	ریج پیدا کرے	قرنفل تور	قرنفل تور
گرم و خشک	عورت کو دودھ آوے غذا کو ہضم کرے	پھیسے کو	کستیرا	کستیرا
دوسرے درجے میں	ریج کو دفع کرے اور ارادر لاوے	ضرر پہنچے	اسکا تور	اسکا تور
سرد و خشک	غذا کو ہضم کرے معدے کو قوت دیوے	حار مزاج کو	گھی اور	گھی اور
ریج کو دفع کرے بخری یعنی بخار لاوے اور ارادر	کھوڑ	ترشی	ترشی	ترشی
سرد اور دل اور دماغ اور معدے کو قوت بدن کو	راوت ہی	نکشنے اور خفقان کو دفع کرے	راوت ہی	راوت ہی
معدے اور دل و دماغ کو روح کو قوت	معدے میں	گلقد	گلقد	گلقد
تری اور خشکی میں	پہنچاوے خفقان دور کرے	ریج لاوے	اسکا تور	اسکا تور
سرد و خشک	معدے کو قوت دیوے صفرے کو حرارت	سینے کو ضرر	دارچینی	دارچینی
دوسرے درجے میں	دور کرے بفرج دل ہی اور قابض شکم	اور کھانسی لاوے	اور گلقد	اور گلقد
سرد و خشک	غذائیت کم فضل بہت گرم مزاج کو موافق	معدے اور تری میں	گلقد اور	گلقد اور
آوے اور دیر ہضم ہے	ریج پیدا کرے	ہضم کی دوا	ہضم کی دوا	ہضم کی دوا
گرم و تری	خون برہا و دل کو قوت دیوے صفرے پیدا کرے	بڑے مواد	ترقیہ خلط کا	ترقیہ خلط کا
کھوڑ	کھوڑ	کھوڑ	کھوڑ	کھوڑ

نامان درجہ	خاصیت	کھور	تور
سردوتر	مقوی بدن ہے اور جسم کے درد کو دفع کرتے اور بدن کو تراوت بخشتے ہیں	دیر ہضم	سونٹ
گرم و خشک	میںد لاوے خون بڑھاوے دماغ کے گرم اور خشک پہلے دھین	بجار کو دابے سرد مزاج کو فائدہ دیوے	گرم گوشت اسکا تور
سردوتر	جگر کو قوت دیوے حرارت اور تپ	گھانسی لاوے	شکر کترا اسکا تور
گرم و ترشکی	معدے کو قوت بدن کو تراوت دیوے	دیر ہضم	سکنجین
گرم و خشک	سوج کی بیماریوں کو فائدہ دیوے سوداے خلط اور خارش پیدا کرے۔	سہلاد	سکنجین
گرم و ترشکی	غذاے لطیف ہی بدن کو تراوت بخشتے ہزال گردے کو فائدہ دیوے جلاب و معید ہی	غشیاں لاوے	دار چینی اور ترشی
گرم و تر	غلیظ خون پیدا کرے خلطوں کو تراوے	صداع دماغی لاوے	اطریض کھاوے
سرد و خشک	خون غلیظ بڑھاوے سوداوی خلط پیدا کرے معدے میں نفع لاوے	دیر ہضم	سونٹ اور گرم دوائیاں
سرد و خشک	بھوک لاوے خواب آوے دماغی بجار کو دابے جلدی مواد کو تخلیل کرے	سرد مزاج کو فراموشی ہووے	ملا ہوا انڈا

نامان درجے	خاصیت	کھور	تور
سریک	گرم و تر مائل خشکی طرف	سرد مزاج کی ریج کو اور معدے گرم کو دور کرے معدے کو قوت طبیعت کو لیکن سپید کر دیا بہتر	حار مزاج کو گھی اور ترشی
سرد	سرد و خشک	معدے کو قوت دیوے خون بواسیر کے جلاب کو فائدہ بخشے	حلی اور زبان گھی اور ترشی
سریک	سرد و خشک مائل طرف تر	معدے کو قوت دیوے بواسیری جلاب کو ریج مضرت ہو کو دفع کرے اور غذا کو ہضم کرے	انٹروین گھی اور خشکی لاوے مس
سریک	گرم و خشک معتدل	ریج اور بلغم کو دفع کرے صدا کو کھولے اور غذا کو ہضم کرے	گرم مزاج کو دور گھی اور حلی اور ترشی
سرد	سرد و تر و سرد بدن کو تراوت دیوے پیاس بجھے درجے میں اور رلاوے طبیعت کو ملین کرے	ہر خلط غالب	سرد اور ترشی
سرد	گرم و تر مائل درجے میں	بدن کو قوت دیوے طبع کو ملین کرے بواسیر کھانسی کو اور صفائی آواز کو نہایت مفید ہے	خون غلیظ اور ترش میوے اور کھجور
سرد	خشک اول درجے میں گرم و تر مائل	سینے کو موافق آوے بدن کو قوت دہ اور کھانسی کو مفید تر ہے	آنکھ اور روغن خنشاں
سرد	سرد و تر	بدن کو تراوت دل کو قوت پیاس کو دفع نزلہ سرد لاوے اور کھانسی پیدا ہووے	لغات اور شکر
سرد	سرد و تر	پیاس اور بیہوشی دور کرے معدے اور دل کو قوت قابض شکم ہے	انٹروین ماش اسکا تور

نامان	درجے	خاصیت	کھور	تور
سرد خشک	معدے کو قوت دیوے بھوک بڑھاوے صفرا دور کرے اور شکم قبض۔	سرد و خشک	سرد و خشک	سرد و خشک
سرد و تر	صفراوی حرارت کو دور کرے اور حار پتوں کو فائدہ دے اور ویر ہضم	سرد و تر	سرد و تر	سرد و تر
سرد و تر	جلر کی حرارت اور معدے کی حرارت اور سنگ مثانہ کو دور کرے	سرد و تر	سرد و تر	سرد و تر
سرد و خشک	گرم مزاج کو موافق آوے اور معدے قوت دیوے اور بھوک بڑھاوے	سرد و خشک	سرد و خشک	سرد و خشک
سرد و تر	صفراوی حرارت اور غلیان خون کو دور کرے اور شکم کو قبض کرے۔	سرد و تر	سرد و تر	سرد و تر
سرد و خشک	معدے کو قوت دیوے بھوک بڑھاوے صفراوی حرارت کو دور کرے رنج اسکے ناکلر کر کے تھکاوے	سرد و خشک	سرد و خشک	سرد و خشک
گرم و خشک	سردی کے خلط کو کافر فالج لقمے اور سستقا کو فائدہ دیوے بدن کو تراوت گردی کو مضبوط	گرم و خشک	گرم و خشک	گرم و خشک
گرم و خشک	بدن کو تقویت دیوے رنج کو دفع کرے اور اخلاط بد روز گھی کے	گرم و خشک	گرم و خشک	گرم و خشک
سرد و خشک	جیمہ کے جلن کو دور کرے پٹ اسکا گرمی سوچ ر خون کو نفع دیوے دانوں کو مضبوط کرے	سرد و خشک	سرد و خشک	سرد و خشک

نامان درجے	خاصیت	کھوٹ	توڑ
سرد و تر	غذائیت بہت بدن کو قوت بخشتا ہے	دیرم	کنجین اور زیرہ
سرد و تر	سینے میں خون بند کرے حرارتِ جلاب کو	سردی برہاؤ	پودینہ اور مصطکی
سرد و تر	بازے مٹانے کی خوش اور کھانسی کو دور کرے	گردے اور سرے رگون کو مضر ہے	مصری اور شکر اور جوارشات
گرم و تر	غذائیت بہت رکھے بدن کو تر و طبع کو ملین کرے	غشیان لاو	سرد و تر کو داریچنی
گرم و تر	گردے اور کمر کو قوت بخشتے	دیرم	سرکہ اور کاجی
گرم و تر	دماغ کے رگون کو اور معدے کو قوت دیوے	دیرم	کنجین اور کاجی
سرد و تر	معدے کو ضعیف کرے پیاس بجھاوے	سرد و تر کو گرم مصالح اور شکم قبض کرے	طبعیت کو ملین بناوے
سرد و تر	صفر اور بیوہ انگھ کو مفید ہی جلاب بند کرے	دیرم	زیرہ پودینہ
سرد و تر	پیاس بجھاوے سہ کی غلط کو دفع کرے	معدے اور حلق اور سینے کو اور حار تیوں کو مفید ہے	گل سرخ اور پینیر

نہایت گرم و تر

نامان درجہ خاصیت	کھوٹ	تور
گرم وتر	بدن کو تراوت بخشنے خون صاف کرے پیشاب کے بودہوں کے باہیان نیون جن کو سینے بھڑکے کو فایده دیو سپید رنگ کا بہر ریح لاوے اسکا تور	
گرمی اور نری	شکم کو قبض کرے طبع کو ملین ہونے کو اور سرد مزاج کے شک میں معتدل دماغ کو قوت دیو خفان گرم کو فایده بخشنے سرد مزاج کے اور رگون اور مصری	
گرمی اور نری	بالکل غذائیت رکھے بہتر خون پیدا کرے بدن کو قوت اور تراوت بخشنے	نہ کھوٹ نہ تور
گرم و خشک	بدن کو تقویت بخشنے ریح پیدا کرے	ملک پیدا کرے گرم مزاج کو جوارشات
گرم و خشک	بدن کے مسام کو کھولے ملک اور سردی کو دور کرے دل اور رحم کو قوت بخشنے	انٹروین کو بول کا گوند ضرر دیوے
گرم و خشک	معدے کو قوت دیو بھوک پیدا ہووے ہضمیہ برہا وے گرمی کے خفان کو دور کرے	سرد مزاج کے رگون اور نری کے سرد مزاج کے
گرم و خشک	ہاضمہ اور ادار لاوے سہ کو کھولے درد پہلو کو دفع کرے	انٹروین کو گھی اور مفرت شیرہ انداز
گرم و خشک	کبوتر کے گوشت سے زیادہ لطیف ہی غذائیت بہت رکھے خون خالص برہا وے سرد مزاج کو اور نری کے شک کو دفع کرے اور طبع کو ملین بناوے	گرمی کے سرد مزاج کے اور نری کے
گرم وتر	غذائیت بہت رکھے خون خالص برہا وے سرد مزاج کو اور نری کے شک کو دفع کرے اور درد کم کو دور طبع کو ملین بناوے	سرد مزاج کے اور نری کے

نہ کھوٹ نہ تور

نہ کھوٹ نہ تور

نامان	درجے	خاصیت	کھور	تور
تہ	سرد اول درجین	بدن اور گردے کو قوت دیوے غذائیت	دیر ہضم معدے	گچی اور ہضم
تہ	مائل بہ تراوت	بہت کھے فضل کم قابض شکم ہے	سین ریح لاوے	دو ائیان
چکی	گرم و خشک	بلغنی مزاج کو مناسب آوے سینے اور حلق کو	ہمیشہ کھانا	سکجین
چکی	دوسرے درجے میں	اور در درجہ کو مفید ہی۔ اور گرم کو فائدہ	حلط کو بجائے	اور اینیون
چکی	سرد و خشک	غذائیت تھوڑی رکھے گرم مزاج کو	معدے اور	گلکند اور
چکی	موافق آوے	لیکن دیر ہضم ہے	اشترنوں میں	ہاضم
چکی	گرم و خشک	سرد مزاج کو موافق آوے	سبک زہر کو دفع کرے	گچی اور
چکی	دوسرے درجے میں	کو ہضم سہال لاوے ہری مزاج بجا جو کی سردی دفع	مضر ہووے	ترشی
چکی	سرد و خشک	سرد مزاج کو موافق آوے	بدن کو تھوڑا	سرد مزاج کو
چکی	دوسرے درجے میں	کرے گرمی کے جلاب کو مفید ہی	گردے میں	سرد مزاج کو
چکی	گرم و تر و دوسرے درجے میں	سوکھی تھانس اور ہچکی اور سینے کو فائدہ	دیر ہضم	شہد اور
چکی	گرم تراول	بدن کو تراوت بخشنے سینے کی خشکی کو	سرد مزاج کی بھوک	گنا اور شہد
چکی	دوسرے درجے میں	فائدہ دیوے طبع کو طین کرے	بند ہووے	مربا اور کاکا
چکی	بہتر چھی وہ ہی	کے گوشت پھیلے ہووے بیت اسکا سپیکر فی مایل ہے		
چکی	بہتر چھی وہ ہی	کے گوشت پھیلے ہووے بیت اسکا سپیکر فی مایل ہے		
چکی	سرد و تر و دوسرے درجے میں	بدن کو تراوت ہووے گرم مزاج کو مناسب محنت	دیر ہضم سرد	گچی شہد
چکی	دوسرے درجے میں	کرنے والوں کو موافق آوے بلغم پیدا کرے	بیاری کی مضر	اور گلکند

نامان	درجے	خاصیت	کھور	تور
می	گرم خشک دوسرے درجے میں	طعام ہضم کر کے ریح کو دور اور در لاوے	حلق اور تھون کو اور سر کو ضرر	شہد زیرہ اسکا تور
م	گرم اول جے میں سردوم درجے میں	معدیکو قوت بخشے بلغم کو کاٹے سوزنے کو چیرے	صداع پیدا کرے	شکر مہری شہد لاجی
م	گرم خھورا خشک زیادہ	غذائیت زیادہ رکھے قابض شکم بھی زیادہ ہے	دیر ہضم	سکنجبین جوارش
می	گرم وتر	بدن کو متاثر کرے صداع کو دفع ہضم کو قوت	بخشے گردے کو مضر ترش	میوے ترش
م	گرم خشک	سرد ماؤن کو ریح کو سرد خفقان کو دفع کرے معدے دل اور جگر کو قوت عرثہ اولقوہ اور فالج کو معیدی	گرم مزاج کو مضر	روغن بنفشہ گانہ صندل ہاشیر
م	گرم خھورا تر زیادہ	خون برہا کو دماغ کو قوت بخشے قابض شکم	ریح پیدا کرے	شکر اسکا تور
م	سرد خشک دوسرے درجے میں تراوت	اور در لاوے معدیکو قوت گرم کھانسی اور تھون کو مفید تر گرم مزاج کو موائی آوے ہضم اور جھوک لاوے	سرد مزاج کو کھانسی لاوے مضر سہینہ	شکر تور
م	گرم خشک دوسرے درجے میں	جھوک لاوے معدیکو قوت بخشے اور ماضمہ زیادہ	باریک عروق کو ضرر	گھی اور سرد چیرین
م	گرم وتر معتدل میں	غذائیت بہت رکھے جلد ہضم ہو و بدن کو متاثر کرے خون برہا کو روغنی روتی معدیکو بگاڑے دیر ہضم	تلی میں شدہ آوے	سکنجبین اسکا تور

نامان	درجے	خاصیت	کھور	تور
شک	سرد خشک اول درجہ	غذائیت زیادہ رکھے انٹر یون کو موافق آوے قابض شکم ہے	دیرمضم	شکر مصری
معتدل	معتدل مائل گرمی	حرارت غریزی و دل کو قوت و فرحت بخشے خفقان صفر اور سودا دور کرے	مضر ہے	شکر شہاد
سرد خشک	سرد خشک اول درجہ	دل کو قوت اور فرحت بخشے بدخلاق کو دور کرے کھانسی و سستقا اور سوج فایده	انٹر یون کو مضر	کثیرا
گرم و تر	گرم و تر	بدن کو ٹھاکرے غذائیت زیادہ لاکھ سینے کی خشکی اور کھانسی کو غیر ہرینی ہی	دیرمضم سہید ہو	کبجین
فائدہ	فائدہ	روٹی ہر قسم کی گھی اور تر شیون کھا دیرمضم ہے		
گرمی تری	گرمی تری معتدل	قوی فراج کو موافق آوے غذائیت کم کھیتی معدین گرانی	شکم درد اور معدین گرانی	کبجین
سردی گرمی	سردی گرمی خشکی طرف مائل	غذائیت کم کھے بدن کو قوی کر محنت کرنے والوں کو موافق آوے	سج پیکرے	زیرہ اور یلودینہ
گرم تر تھوکی	گرم تر تھوکی کے ساتھ	بدن کو قوی کرے شکم کو قبض محنتی کو موافق آوے گرانی معدہ	گرانی معدہ	زیرہ اور یلودینہ

المنشیہ بہ کتاب طب پر فواید واسطے نقل خلیق کے بتاریخ ۱۰۷۰ ہجری قمری ۱۲۹۰ ہجری طبع کرکے مین چھاپی

آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ یومیہ دیرانہ لیا جائے گا۔

